مذهب اصالت عشق

Principle Of Pure Love

«اسرار عشق قرآنی»

تأویل و تعین محکمات قرآن

جلد هشتم

استاد علی اکبر خانجانی

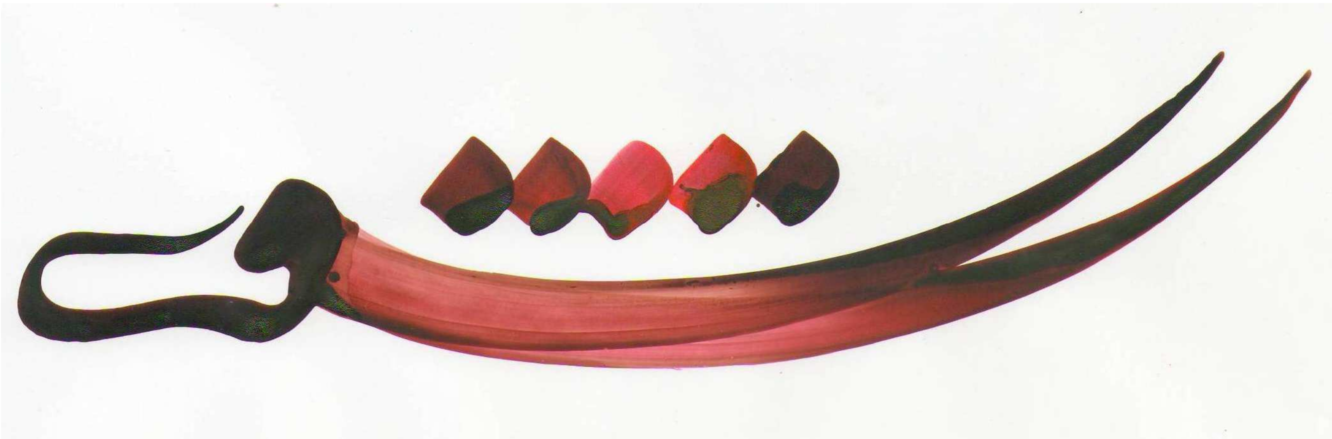
بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب: مذهب اصالت عشق (جلد هشتم)

مؤلف: استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف: ۱۳۹۱/۵/۸

تعداد صفحه: ۶۵



عشق شمشیر است آنهم با دو سر   یک سرش بر خود زند یک سر دگر

ع.خ

مقدمه:

«خواب خوب یار»

خوبها رفتند و بدها مانده اند زیرکان رفتند و ردّها مانده اند
شمع عشق و معرفت خاموش شد شیر اندر لانه خود موش شد
عصر مستی و غزل چون خواب بود کاخ وصلت رؤیتی در آب بود
در ازل حق از جدائی شد بپا عاشق وصلش ز حقش شد جدا
آدمی از ظلمتش بینا شده در فراق قامتش بر پا شده
چون فراقش سرمد آمد بر بشر دیو و دد شد تا نیابد این اثر
می توان دیوانه شد از این بلا لیک داغش را کجا باشد دوا
آنکه دیده روی خوب یار خود پس ببافد او طناب دار خود
دار هر کس کار هر کس آمده کار هر کس غار هر کس آمده
بوالعجب دیوانه است این یار ما بوالعجب افسانه است این کار ما
خوابی اندر خواب دیگر شد پدید خواب ما را در دو عالم کس ندید
خواب خوبست از برای عاشقان وای بر بیداری آخر الزمان
خواب اول یار من بردار شد خواب دوم جان من بیکار شد
خواب سوم در جنون گشتم ز جان بندها بر خود زدم از جور نان
در جنون آمد چو جانم زین عبث در شمارش آمدم اندر نفس
چون شمارش گم شد از من در جنون ناگهان بیدار گشتم در کنون
اندک اندک می شوم هوشیار من اندک اندک می شوم بیمار من
خواب چهارم فصل بیماری بود فصل فقر و فصل بی یاری بود
تا مگر از فقر بینم روی یار تا مگر از درد بویم موی یار
ای خدا پس کی شوم بیدار من ای خدا پس کی ببینم یار من
خواب پنجم مرگ را بیدار کرد بستر خوابیدنم هموار کرد
بس که اندر خواب ره پیموده ام جمله مردم را به خوابم دیده ام
مردمان بیدار پندارند مرا غافلند از خواب خویش و خواب ما
زنده اندر خواب و گورستان بپا مردگان زاینده زنده زا براه
باری اندر خواب دیگر می روم تا که بیداری بیاید بر رهم
تا مگر از خواب بیدارم کند تا مگر یک مست هوشیارم کند

بس که اندر هجر غوطه خورده ایم	بس که خون قلب سوته خورده ایم
ناز ما با ناز او پیکار کرد	هستی ما را چنین بیمار کرد
چونکه از نقش خیالش بر شدیم	دلبری خویش را باور شدیم
دلبر و دلداده خود مائیم ما	از منی و از توئی گشتیم رها
حالیا از خواب بیدار آمدیم	از درون قبر پر بار آمدیم
دلبری جز ما نباشد در جهان	بایدش دل برد از پیر وجوان
تا دل اندر سینه حبس خویش بود	مرده ای بد کینه و بد کیش بود
دل بباید برد از این مردمان	تا زگور تن برون آیند چو جان
عاشقان را جز فنا منظور نیست	این فنا هم مطلقاً مقدور نیست
درد عاشق درد بی درمان بود	درد بودن درد بی پایان بود
هر که این دردش نباشد هست نیست	هر که هستی اش نباشد مست نیست
عاشقان بودائیان عالمند	داغ بودن بر دل مردم زنند
هیچ دانی فرق هستی وعدم؟	هان! قلم باشد قلم باشد قلم
خواب شیشم از قلم آمد پدید	مستی ام از خواب بودائی پرید
خواب بودائی ما تسخیر بود	این تناسخ حوزه تخدیر بود
چون قلم بر لوح گل آماده شد	نیستی بر عاشقان سجاده شد
هیچ میدانی چه می گویم رفیق؟	خوابی آلوده به مستی عتیق
خواب هفتم خواب اللّهی بود	خواب اللّهی ما چاهی بود
در درون چاه بیدارت کند	بیکس ومفلوج و بیکارت کند
چونکه بیدار آمدی یک یار نیست	تا بگوئی خواب یا بیدار کیست
تا بگوئی فرق هستی از عدم	تا بگوئی فرق اکنون از قدم
تا بگوئی فرق سر از پا چه بود	تا بگوئی فرق کوه از چاه چه بود
ای برادر مرده باش ونیست باش	تا نباشد دین تو افسوس و کاش
مرده گی را زندگی پنداشتی	نیستی را هستی ات می داشتی
جهل تو از علم تو داناتر است	ظلمت اندر چشم تو بیناتر است
بارالها جهل من صد چون شده	عقل من در کار تو مجنون شده
پس کجا از خواب بیدارم کنی	پس کجا در روز دیدارم کنی
ای برادر تو همه خوابی و بس	قصه ای در خواب می گوئی به کس
آن کس هم جز سایه خواب تو نیست	این سرابی مایه آب تو نیست
تشنه ام ای زندگی آبی بده	سخت بیدارم مرا تابی بده
خواب می خواهم بمیزان عدم	تا عدم از خواب من گردد قلم
تا قلم در روز آفتابی شود	آسمان خواب ما آبی شود
تا جنونم عین حق آید برون	تا برونم سرنگون گردد بخون
تا درونم با برون یکتا شود	تا از این یکتائی اش اللّه شود

بسم الله أشهد الشاهدين

۱- «بگو آيا مي خواهيد زيانكارترين آدمها را به شما معرفي كنم؟ كساني هستند كه همه تلاشهايشان در حيات دنيا نقش بر آب و باطل شد در حاليكه مي پندارند كه بسيار نكوكارند. اين بدان دليل است كه نشانه هاي پروردگار و ديدارش را انكار كرده اند...»[۱] كهف ۱۰۵-۱۰۳

بسيار دقت كنيد كه در اينجا سخن بر سر بي ميلي و نوميدي به ديدار خداوند نيست بلكه انكار نشانه هاي خدا و ديداري است كه رخ نموده است يعني اين نشانه ها و جمال را ديده و باور نكرده اند. يعني خداي را با نشانه هاي جلالي ديده اند و انكار نموده اند. در اينجا سخن بر سر زيانكاران نيست بلكه زيانكارترين است يعني بايستي باارزش ترين چيز را بدست آورده باشند كه باختن آن موجب بيشترين زيان شده باشد. و چه چيز باارزش تر و مهمتر و جاودانه تر از ديدار خداست. چون ديده اند و انكار كرده اند. يعني يافته اند و باخته اند. و اين بمعناي انكار حقيقت جلالي و جمالي وجود اولياي الهي در هر عصري است كه آئينه هاي لقاي الهي هستند در آخرالزمان. زيرا كسي كه خداي را ديد و انكار كرد همه ارزشهاي ديگر زندگيش هم خود بخود باطل مي شود زيرا خداوند مبدأ و معاد و اساس همه ارزشها و نعمات است و اصلاً گوهره ارزش حيات و هستي است. و لذا منكران اولياي الهي به اشد زيان و بطالت در كل زندگي دچار مي شوند زيرا ديدار با خدا را انكار كرده اند. «هر كه مرا ديد خداوند را ديده است.»[۲] عليع. ولي اين زيانكارترين آدمها خودشان را نيكوكارترين و بهترين آدمها مي پندارند زيرا از برترين نعمات الهي در رابطه با اولياي خدا برخوردار شده اند و خود منشأ اين نعمات (نعمت الله – نعيم) را با توجيهات متفاوت انكار كرده اند يعني اطاعت نكرده و به راه دنياپرستي رفته و همه نعمات معنوي را صرف دنيا نموده اند و لذا به دنيائي ويژه دست يافته اند در حاليكه همه اين ويژگيها توخالي و نابود شونده است و نمي تواند لحظه اي وجدانشان را ارضاء كند و لذا براي ايجاد انگيزه جهت ادامه زندگي دست به هر فساد و فتنه و عياشي و تبهكاري ويژه مي زنند و خود را تبديل به پوچترين و ضد ارزش ترين موجود مي سازند و اينست معناي زيانكارترين انسان پس از ديدار با خدا در وجود اولياي حق و عدم اطاعت و انكار. در اين آيه به هيچ وجهي نمي توان لقاي الهي را منسوب به قيامت كبرا نمود زيرا در قيامت كبرا هر كافر و مؤمني خواه ناخواه ديدار مي كند و امكان انكار هم نيست ولي در حيات دنيا هست. و اينان همانهائي هستند كه در قيامت كبرا با ديدار خداوند خود را در آتش سرنگون مي سازند. اين آيات تصديق دگر و برتري بر ادعاهاي ما در اين رساله است كه رساله عشق انسان و خداست و رساله لقاءالله در حيات دنياست كه مغز قرآن و اسلام و امامت است.

۲- آنانكه اولياي الهي را درك و ديدار نموده و از نعمات و كراماتشان برخوردار شده و احياء گرديده و از عذابها رسته اند با تمام وجودشان مي دانند كه با خداوند روبرو شده اند و مي دانند كه همه اين شفاعتها و كرامتها از بركت عشق وجود اين اولياء است. لذا انكار اين اولياء عين انكار عشق است. و لذا اين انكار به اشد شقاوت و بي رحمي و رذالت منجر مي شود و انكار كننده اش مبتلا به اشد ستم و قساوت مردمان ظالم مي شود و فقط قادر به همزيستي با شقي ترين مردمان است زيرا به اشد شقاوت مبتلا شده است زيرا اشد عشق و رحمت را درك و دريافت نموده است كه كمال جلال و جمال را شهود كرده و خود نيز از آن شهود، مشهود گرديده و زيبا گشته است كه پس از انكار به اشد زشتي جمال هم مي رسد كه اين اشد زيان است خاصه براي زنان.

۳- بدان كه جمال الهي و لقاءالله انواع و درجات دارد و تجلي انواع و درجات صفات خداست از وجود اولياي خدا. همانطور كه محمد مصطفي جمال مطلق رحمت خداست و علي ع هم جمال مطلق نعمت خداست و فاطمه س جمال مطلق فطرت خداست و... كه جمال ذات احدي خداوند كه جامع همه تجليات است در قيامت كبرا ديدار مي شود. و اينجانب به لطف حق اين هر سه تجلي محمدي و علوي و فاطمي را ديدار كرده ام.

---

[۱] «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً * الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً * أُولئِكَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً » كهف، ۱۰۵-۱۰۳.

[۲] « قول النبىّ- صلّى الله عليه و آله و سلّم من رآنى فقد رأى الحقّ.... و قول أمير المؤمنين- عليه السّلام أنا وجه الله...» آملى، سيد حيدر، جامع الاسرار، ص۲۰۵.

۴- «هر که مشتاق ديدار خداست بايد اعمالش را اصلاح کند و غير خداي را نپرستد.»[۱] کهف-۱۱۰- اين آيه نيز دال بر امکان ديدار با خدا در حيات دنياست وگرنه حتي کافران و منافقان هم در قيامت کبرا خداوند را ديدار مي کنند خواه ناخواه. پس کسي که مشتاق ديدار خدا در آفاق يا مشتاق ديدارش در امام (انفس) است بايد به صلح با عالم و آدميان درآيد و جهان را دوست بدارد و اين دوستي و اتحاد با هستي است که امکان ديدار خدا را پديد مي آورد زيرا کسي که با جهان و جهانيان در جدال است اصلاً کور است پس چگونه خداي را ديدار کند چه در آفاق و چه در انفس. کسي که چشم ديدن خلق را ندارد چگونه چشم ديدن خداي را دارد. خداوند محکمات قرآني را بر زبان و در دل اينجانب اينسان ساده و رسا نموده است و قلب حقايق خود را در ساده ترين و عادي ترين آيات بر بنده آشکار ساخته است و بدينسان بر اين بنده حقير منتي بس کبير نهاده است پس چگونه ديدارش را بر خلقش پنهان دارم در حاليکه ديدارش را بر بنده آشکار ساخته و حجتهاي اين ديدار را در کتابش بر بنده مستمراً عيان و بيان مي دارد و هر آيه اي را بينه اي برتر مي سازد و لذا اين رساله را مهد برترين بيناتش قرار داده است.

۵- عده اي انسان در طول تاريخ بنام پيامبر آمده اند که ادعا کرده اند که کسي با آنها تماس گرفته که خداي خالق جهان و جهانيان است و همه بسوي او برمي گردند و مؤاخذه مي شوند و اجر و عذاب مي يابند و بهشت و جهنمي از برايشان وجود دارد و بايد از احکام اين پيامبران پيروي کنند تا عاقبت بخير شوند. و سپس تقريباً همه مردمان جهان کمابيش اين ادعاها را باور کرده اند ولي برخي اطاعت نموده و اکثراً براه خودشان رفته اند. ولي اکثر مردماني که اين پيامبران را باور دارند فقراء و درماندگان و بيماران و پيران هستند و هر چه که بشر بسوي عيش و شکم سيري و رفاه بيشتري مي رود اين ادعاها را کمتر باور مي کند. خداباوري و عذاب امري واحد است و بندرت کسي رحمت را از خدا مي داند ولي بدبختي را حتماً به او نسبت مي دهد و پيامبرانش. اين حقيقت هم در قرآن کريم مکرراً ذکر شده است. ولي از آنجا که همه بالاخره به پيري و سستي و بيماري و مرگ مي رسند لاجرم خداي را باور مي کنند تا لااقل پس از مرگ اميدي به حيات دگر داشته باشند تا مرگ را نيستي خود ندانند. از آنجا که ارزشي برتر از جاودانگي نيست خداباوري از اين ارزش و نياز حياتي بشر سر برآورده است و تبديل به باوري وجودي شده است زيرا جاودانگي و وجود و خدا داراي معنائي مترادف و علت و معلول هستند. اينست که خداباوري و دين امري فطري و وجودي است از براي موجودي که جاودانگي را درك مي کند و آنرا خواهان است و در حيات دنيا محکوم به مرگ است. يعني اگر مرگ نمي بود خداباوري و دين هم در بشر پديد نمي آمد الا انگشت شماري از عارفان و اهل باطن که در همين حيات دنيا هم نمي توانند بدون خدا زندگي کنند. و لذا خداي عارفان از زندگي است ولي خداي عامه مردمان از مرگ است. دين هم دو نوع است دين مرگ گرا و براي مردن و دين زنده و براي زيستن! خداي زنده و موجود و شاهد و مشهود و خداي غايب و مفقود و از اهالي قبور! ولي خدا و دين قرآن از نوع زنده و زندگي است و در همه جا و همه حال حاضر و ناظر و موجود است و با مؤمنانش زندگي مي کند و به آنها از خودشان نزديکتر است و نشانه هايش در همه جا آشکارست و پيروان آن بايستي در جستجوي ديدارش باشند و جز براي ديدارش کاري نکنند و هر کاري که به قصد غير ديدارش باشد کافرانه و گمراه کننده است و مطلوب خداوند نيست که در اين باب آيات بسياري را شاهد آورده ايم. پس اهل دين و اسلام قرآني و مؤمنان محمدي جز عارفان نيستند که فقط به اميد و عشق ديدار با خدا زندگي مي کنند و اينان از منظر اسلام مرگ و مرده پرستي، کافر و مرتد و ملحد محسوب مي شوند و خونشان مباح است در حاليکه عارفان هرگز چنين نگاهي به کافران و مرتدان واقعي ندارند و آنان را دوست هم مي دارند و خدمتشان مي کنند. اين کل حقيقت اسلام و سرگذشت و تاريخ اسلام است.

۶- بهرحال همه بخدا نياز دارند. «اي مردم همه شما نيازمنديد بخدا و فقط خداست که بي نيازست.»[۲] قرآن- اکثر مردمان فقط براي پس از مرگشان به خدا احساس نياز مي کنند و عده قليلي هم از همين حيات دنيا به او نيازمندند و او را جستجو مي کنند که اينان در قاموس قرآن همان مؤمنان هستند.

۷- همواره در طول تاريخ گروهي بوده اند که مي گفتند ما خود با خدا رابطه داريم و نيازي به رسولانش نداريم و فقط آدمهاي ابله از رسولان پيروي مي کنند و ما خود عالم هستيم ولي خداوند اينان را بسيار ابله خوانده است.[۳] قرآن- اين جماعت در عصر جديد بسيار بيشتر شده اند و اکثر مردمان بسوي چنين ادعائي مي روند که: خدا کافيست بي رسولان! که عامه اين مدعيان را در عمل مردمي فاسق و تبهکار و شقي مي يابيم که داراي هيچ تعهدي جز بولهوسي نيستند. برخي ديگر از مردم هم از رسولان مرده و سنت هاي آنان در تاريخ پيروي مي کنند که در عمل

---

[۱] « .... فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً » کهف، ۱۱۰.

[۲] « يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَميدُ» فاطر، ۱۵.

[۳] « وَ إِذا قيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَما آمَنَ النَّاسُ قالُوا أَ نُؤْمِنُ كَما آمَنَ السُّفَهاءُ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ وَ لكِنْ لا يَعْلَمُونَ » بقره، ۱۳.

دچار ريا و نفاق هستند يعني بظاهر سنتي و متشرع و در خفا تفاوتي چندان با آن منكران رسول، ندارند. ولي در سراسر جهان عده قليلي هستند كه به جستجوي امامان و رسولان زنده مي باشند و اساتيد و آموزگاران زنده اي دارند كه اينان از سنت عرفاني مذاهب پيروي مي كنند هر چند كه بسياري هنوز امام يا استادي برحق و كامل نيافته و سرگردانند و بسياري هم به دام شيادان و دجالان اسيرند. اين انواع دين و معنويت در همه مذاهب جهان وجود دارد: منكران خدا، خداباوران بي رسول و بي شريعت، خداباوران سنتي كه از سنت رسولان كهن پيروي مي كنند و خداباوراني كه داراي پير يا استادي زنده هستند و تحت اطاعت او زندگي مي كنند و نيز گروهي كه فقط رابطه اي عاطفي با پير خود دارند و براه خود مي روند.

۸- اين بدان كه كساني كه براستي به خدا ايمان دارند و داراي فطرتي زنده هستند و قصد خودفريبي ندارند و درد دين و معرفت و آدميت دارند در اين دوران دير يا زود بالاخره به درك و كشف امامي زنده كه آنان را از مهلكه آخرالزمان برهاند دست مي يابند و امامت تبديل به غايت ايمان ديني مي شود و به اين يقين مي رسند كه بدون امامي زنده و روحاني قادر به نجات روح خويش نمي باشند و بلكه قادر به رعايت حداقل تقوا و معنويت و عقلانيت هم نيستند. امامي كه در وجودش خداي را احساس و درك مي كنند و در رابطه با او يقين و امنيت و روح و عقل و اراده معنوي مي يابند. امروزه امام باوري و امام شناسي تنها راه حفظ دين و ايمان و عقل و عاطفه است.

۹- بشر هر چه كه در علم و عقول فني و عليتي پيشتر مي رود ناتواني و بن بست و ظلمات اين شعور را شديدتر احساس مي كند و لذا بشر آخرالزماني چون روي به حق كند داراي جديّت و عمق و باوري محكمتر است زيرا از عقول مادي بيشتري برخوردار شده و از آن مأيوس تر است. بشر هرگز در طول تاريخ از دنيا و علوم دنيوي به اين حد مأيوس نبوده است و اين يأس داراي ماهيتي حق جويانه و عرفاني است.

۱۰- نوميدي از دنيا و زندگي و علوم و فنون و رفاه مادي در عصر ما زمينه چند پديده مدرن است: تخدير و مستي، خودكشي، آنارشيزم و جنون و توحش و شقاوت و ستمگري و ستم بري و تبهكاري از يك سو و گرايشات كاملاً جديد معنوي و عرفاني از سوئي دگر!

۱۱- امروزه يك جريان شبه عرفاني در سراسر جهان پديد آمده است كه بسيار متنوع است و اسامي بسياري هم دارد كه هدفي جز جستجوي آرامش بهر قيمتي ندارد كه از هر وسيله و روشي هم در اين راه بهره مي برد. آرامشي كه بتواند يك معناي دروني و اتكاء به نفس و هويت ايجاد كند تا فرد بتواند در خود قرار گيرد و خود را باور كند و عزيز شمارد. پوچي بزرگترين بحران انسان مدرن است كه بايستي آنرا مادر همه بحرانهاي ديگر دانست. و اين شبه عرفانها كه معجوني از روانكاوي و تمركز ذهني و تلقينات مصنوعي و ورد و شعر و اوهام و تصورات است براي اندك مدتي تبديل به مفرّي از خود مي شود و نوعي سرگرمي كه بسرعت عبث مي گردد و به مسخرگي مي گرايد و موج شديدتري از نوميدي و پوچي را بهمراه مي آورد. امروزه حتي بسياري از طلبه هاي ديني جهت كسب حداقل آرامشي كه در دين مي جستند و نيافتند به يكي از اين دكانهاي عرفاني رجوع مي كنند. اين بدان معناست كه دين تاريخي و مرده گرا از حيث حداقل انتفاع هم ساقط شده است زيرا در يوم الدين و آخرالزمان قرار داريم و «السّاعه» وجدانها را بخود مي خواند زيرا در محضر پروردگاريم! و لذا زيانكارترين مردم همانا بشر مدرن است كه لقاي الهي را منكر است.[1] كهف۱۰۵-۱۰۳

۱۲- آنكه خداي را در دل بخواند و بر اين تمنّا استوار بماند و استقامت ورزد نداي امامش را از دل مي شنود و در بيرون ديدارش مي كند و براي لقاي الهي مهياست. و اين وعده الهي در قرآن است.

۱۳- بدان و يقين كن كه فقط آن كس كه در جستجوي ديدار خداست امامش را مي يابد و حقش را مي پذيرد و بحق خود نائل مي آيد. «بزودي نشانه هاي خود را در درون و برونشان آشكار مي كنيم تا برايشان معلوم شود كه او حق است. آيا پروردگارت كه شاهد بر هر چيزي است كفايت نمي كند. هشدار كه آنها از ملاقات پروردگارشان در شك هستند. بدانيد كه او بر هر چيزي محيط است.»[2] فصّلت۵۴-۵۳
يعني تنها علت عدم درك و تصديق حق اولياي الهي اينست كه مردمان اصلاً باور ندارند كه خداوند ديدار كردني باشد بخصوص در همين حيات دنيا. زيرا همه صفاتي كه از اولياي الهي صادر مي شود همانا صفات خداست همچون رحمت و شفاعت و كرامت و تحول و تبديل نفس و گره گشائي معجزه آسا از بن بست هاي زندگاني مردم. و چون

---

[1] «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرينَ أَعْمالاً * الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً * أُولئِكَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً » كهف، ۱۰۵-۱۰۳.

[2] «سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ * أَلا إِنَّهُمْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحيطٌ » فصلت، ۵۴-۵۳.

باور ندارند كه خداوند در عالم هستي و در حيات روزمره حضور داشته باشد پس امام را هم يا انكار مي كنند و يا جادوگر مي خوانند. يعني فقط مشتاقان ديدار خدا قادر به درك و تصديق حق «او» يعني امام هستند زيرا خود خداوند نشانه هاي خود را از وجود «او» آشكار مي كند هم در برون و هم در درون بواسطه دل و عقل و رؤياي صادقه. زيرا مي فرمايد كه ما نشانه هاي خود را آشكار مي كنيم تا بدانيد كه او حق است. به همين دليل در سنت عرفان شيعه اين باور وجود دارد كه كسي كه از وجود امامش لقاي الهي را انتظار ندارد اصلاً امامت را درك و تصديق نكرده است. و لذا برترين زيانها از آن كساني است كه امامي را درك كرده و نشانه هاي الهي را در او يافته و در خواب يا بيداري جمالي و جلالي از حق را در صورت او شهود كرده اند ولي بدليل عدم اطاعت به انكار رسيده اند زيرا ارتباط روحي با امام را از دست داده و ديگر از كراماتش برخورداري ندارند. و اين مصداق آيات۱۰۵-۱۰۳ سوره كهف است.[1] و نيز اين سخن خدا كه «آنانكه كسي غير خدا را بر خود به ولايت گزيده اند خداوند خودش حافظ آنهاست.»[2] شوري۶- كه مجدداً مي فرمايد «پس اگر غير خدا را ولي خود ساخته ايد هموست خداي شما كه ولي شماست. همان خدائي كه مرده را زنده مي سازد و بر هر كاري قادر است.»[3] شوري۹- يعني همه صفات خلاق الهي از وجود اولياي او بر شما رخ مي دهد پس خدائي غير او قرار ندهيد و دو خدائي (شرك) پيشه نسازيد كه خداي ذهني اساس شرك است. «اكثر مردمان خداي ذهني را مي خوانند كه هواي نفس آنهاست و اين شرك و ظلم عظيم است.»[4] قرآن- آيا واضح تر و ساده تر و يقين بارتر از اين هم مي شد كه خداوند حق ولايت مطلقه امامان زنده را تصديق كند و كل الوهيت خود را به آنان منسوب نمايد؟ براستي كه چه كور بوده اند آنهمه مفسراني كه دم از ولايت و تشيع هم مي زده اند و سپس عرفاي حقه را مرتد مي خواندند و حكم قتلشان را صادر مي كردند.

۱۴- پس طبق آيه ۵۴ و ۵۳ سوره فصّلت آشكارا درمي يابيم كه كسي را نمي توان ولي و امام هدايت خود دانست مگر اينكه فرد مؤمن و مريد وجود پيرش را عرش خدا بداند و تمنا و شوق ديدار خدا را از آئينه جمال پير داشته باشد. به زبان ساده تر مؤمن بايستي پيرش را ربّ و اله و وجه الله خود بداند.

۱۵- قبل از خلقت جهان، جز خدا نبود و حالا هم جز خدا نيست و پس از قيامت هم جز او نخواهد بود. تفاوتها فقط در درجه و نوع ظهور و بروز خداوند است و حقي هم جز اين تجلي نيست و اصلاً حق يعني حق تجلي. اين همان امري است كه ابليس انكار و عداوت نمود زيرا مخالف ظهور خدا در بشر بود و اين ظهور را شرك و كفر مي پنداشت و لذا همه مخالفان اين حق از پيروان ابليس هستند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه. زيرا او با مقام خلافت اللهي آدم عداوت كرد. بدان!

۱۶- يعني قبل از خلقت و در خلقت و پس از پايان عالم، هيچ چيزي اضافه يا كم نشده است فقط آشكار و آشكارتر شده است و مي شود آنچه كه از ازل وجود داشته است. آنچه كه رخ نموده است وجود است كه به شهود آمده است.

۱۷- «شفاعت از آن خداست و كسي كه شاهد بر حق باشد.»[5] قرآن- يعني شاهد بر خلافت جهان و جهانيان بر جاي خدا باشد كه مظهر خداست و كسي كه شاهد بر اين حق و خلافت باشد شاهد بر حق وجود خود و خلافت خودش هم هست يعني خليفه است. زيرا خليفه خدا كسي است كه بداند و ببيند كه خليفه خداست و اين بار امانت را به حق حمل نمايد و حقوقش را ادا كند. و كسي قادر به اداي اين حق است كه عاشق اين حق باشد يعني عاشق عشق! يعني شفيعان جمله عاشقانند از جمله عاشق بر خلق زيرا خلق را مظهر حق مي بينند. يعني جز خدا نمي بينند!

۱۸- پيروي از سنت پدران كه همان نژادپرستي است در قرآن كريم اساس منطق كافران مي باشد كه فراوانترين مفهوم كتاب خداست. و اين سنت چه مذهبي باشد و چه غيرمذهبي در هر دو حالت كفر است كه نوع مذهبي اش كفري مضاعف يعني نفاق است. و عجبا كه در فلسفه هاي اسلامي مطلقاً از اين ترجيع بند كثير قرآني سخني در ميان نيست و بدون اغراق ادعا مي كنم كه نخستين كسي بوده ام كه كفر را بعنوان يك دستگاه فلسفي- روانشناختي بر اساس معرفت قرآني تبيين و معرفي كرده ام كه تنها راه نجات از آن را معرفت نفس ديني و عرفان دانسته و آنرا هم تبديل به يك دستگاه ايدئولوژيكي نموده ام و اين شاهراه نجات قرآن از مهجوريت در آثار ماست.

---

[1] «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً * الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً * أُولئِكَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً » كهف، ۱۰۵-۱۰۳.

[2] «وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ اللَّهُ حَفيظٌ عَلَيْهِمْ وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكيلٍ» شورى، ۶.

[3] «أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتى وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ » شورى، ۹.

[4] «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى» النجم، ۲۳. و «وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لاِبْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ» لقمان، ۱۳.

[5] «وَ لا يَمْلِكُ الَّذينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلاَّ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ » زخرف، ۸۶.

۱۹- و اين را هم بايد دريافت كه نژادپرست ترين يعني كافرترين آدمها عاقبت به اشد عداوت خونين با نژاد خود مي رسند و اين عين حق و عدالت است و خودبراندازي.

۲۰- برخلاف فلسفه ماركسيزم كه محور نبرد افراد و جوامع بشري در تاريخ را تضاد طبقاتي مي داند بنده اين محور را نژادپرستي معرفي كرده ام و به اثبات رسانيده ام كه تضاد و نبرد طبقاتي هم زيرمجموعه و معلولي از نبرد نژادپرستانه است و اين اساس جامعه شناسي قرآني مي باشد كه عين واقعيت جامعه در تاريخ است.

۲۱- درياب كه نژادپرستي عين كفر است و كفري هم جز نژادپرستي نيست كه گاه در لباس شرع پنهان مي شود و گاه در لباس مدرنيزم.

۲۲- اينكه اكثر مردمان بامذهب و لامذهب از سنت پدران و نژاد خود پيروي مي كنند و لذا خداوند اكثر مردم را كافر خوانده است بدليل سختي ترك عادات رفتاري و رواني است يعني سختي در تغيير كردن و دگر شدن! و اين همان سختي در تقواست چرا كه تقوا همان ترك عادت است.

۲۳- عادات كهن رفتاري، گفتاري، عاطفي، فكري، رواني، اخلاقي و معيشتي كه كل هويت يك فرد است كل نژادپرستي و كفر است و اساس جهاد اكبر براي كساني است كه قصد توبه و ايمان و اصلاح دارند و اين عين نژادزدائي و كفرزدائي عملي از خويشتن است و كل قلمرو تقواست.

۲۴- اگر ازدواج نيمي از دين و بلكه شالوده دين است به اين دليل است كه دو انسان از دو خانواده و فرهنگ و احساس و عادات متفاوت مجبور به همزيستي هستند و توفيق اجباري در ترك بسياري از عادات فراهم مي آيد كه اصل تقوا و خودشكني است و نبردي برعليه كفر و نژادپرستي محسوب مي شود و لذا ازدواج خارج از نژاد همواره توصيه شده است و ارجح است.

۲۵- و بدان كه علت العلل شكست اكثر ازدواجها چيزي جز بي تقوائي زن و شوهر نيست و اينكه هيچ تلاشي در ترك عادات نژادي خود نمي كنند و اين همان اصرار در كفر است. پس شكست زناشوئي دليلي جز نژادپرستي ندارد كه قلمرو كفر است كه هر كسي راه و رسم نژاد خود را بهتر مي داند.

۲۶- اگر ازدواج نيمي از دين است به دليل توفيق اجباري در تغيير كردن و غير شدن است كه اساس رشد انسان مي باشد.

۲۷- پس واضح است كه نژادپرستي به يك لحاظ عين عادت پرستي كهن است كه برخي رفتاري و گفتاري است و برخي ناخودآگاه و رواني و عاطفي است كه ريشه در ژنتيك دارد و جز ايمان و تقوا راهي براي خروج از اسارت ژنتيك نيست كه همان اسارت دهر است و ظلمات!

۲۸- انسان نژادپرست (عادت پرست و بي تقوا) يك فسيل زنده است و براستي بقول قرآن از سنگ هم سخت تر و شقي تر است. بدان كه عادت شكني موجب فروپاشي شقاوت نفس است تا دل مشمول رحمت حق و محبت پذير شود و اهل هدايت!

۲۹- «براستي كه اين قرآن بسوي قيامتي مستمر هدايت مي كند و به مؤمناني كه به صلح رسيده اند مژده اجري كبير مي دهد.»[1] اسراء ۹-
براي مؤمنان اجري برتر از لقاءالله نيست و اجر كبير در قاموس قرآن و برترين اجرهاست كه حاصل قيامتي بر پا و دائمي است كه ديدار با خدا را موجب مي شود. يعني قرآن كتاب قيامت و اسلام دين قيامت است زيرا رسولش هم رسول قيامت است زيرا با خدايش ديدار كرده است.

۳۰- «بدينگونه به تو گفتيم كه پروردگارت بر همه مردمان احاطه دارد و رؤيائي را كه به تو نمايانديم و شجره ملعونه در قرآن را جز براي امتحان مردم قرار نداديم و ايشان را هشدار مي دهيم ولي جز بر طغيان شديد آنان نمي افزايد.»[2] اسراء ۶۰-

---

[1] «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدي لِلَّتي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنينَ الَّذينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبيراً » اسراء، ۹.

[2] «وَ إِذْ قُلْنا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحاطَ بِالنَّاسِ وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتي أَرَيْناكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما يَزيدُهُمْ إِلاَّ طُغْياناً كَبيراً » اسراء، ۶۰.

از این آیه آشکارا درمي یابیم که ماجراي شجره ملعونه در بهشت آدم- حوائي امري مربوط به همه مردمان جهان در حیات دنیاست و آن واقعه همواره در هر رابطه زناشوئي جاریست و متأسفانه این تذکرها و هشدارها جز بر عداوت و طغیان و کفر و نژادپرستي اکثر مردم نمي افزاید. و بنده خود به تجربه این حقیقت را در زندگاني اکثر مردم شاهد بوده ام که هر کسي را که از نژادپرستي برحذر داشته ام بر آن افزوده است. و در این رازي بزرگ است. فقط در ارادت و عشق عرفاني به اولیاي خدا امکان نجات از دوزخ نژادپرستي هست. بدون عشق به نزاد نتوان از ابتلاي به نژاد رها شد.

۳۱- «و از قرآن آنچه براي مؤمنان شفا و رحمت است نازل مي کنیم...»[۱] اسراء ۸۲-
این آیه نشان مي دهد که قرآن پس از رسول اکرم ص، بر مؤمنان امت هم در هر عصري نازل مي شود که به اندازه نیازشان است. یعني قرآن همواره در حال نزول است تا پایان جهان. و مپندار که این نزول فقط آیات کلامي و مفهومي است بلکه آیات شهودي و عرفاني هم هست که قیامت مؤمنان را بر پا مي سازد که غایتش لقاي الهي است که غایت رحمت خدا بر بنده است. بخصوص که این آیه از سوره اسراء (معراج) است و خطاب این آیه به آینده است یعني پس از رسول و عرصه ختم نبوت! و نیز این آیه «سپس کتاب آسماني را بر بندگان خود که برگزیده بودیمشان به میراث دادیم که برخي ستمکار بخویش برخي میانه رو و برخي پیشتاز در نیکي هستند به اذن خدا. و اینست فضل کبیر.»[۲] فاطر ۳۲-

۳۲- آدمي و بخصوص انسان مدرن قرباني بازیگریهاي خویش با خویشتن است که هولناکترین این بازیها همانا بازي با معارف عرفاني است که عقل و اراده را نابود مي کند. و اینست که بشر مدرن از حداقل عقل و اراده حیواني نیز تهي است.

۳۳- هر که شقي تر است تعشیقش بیشتر است. هر که احمق تر است عرفان پناهي اش شدیدتر است. و هر که بي اراده تر است قدرت نمائي اش بیشتر است. و هر که بي وجودتر است تلاشش براي اثبات وجود، بیشتر است. اساس عرفان همین حقایق است که باید دریابي و تصدیق کني و بر آستانه عدم قرار گیري یعني همانجائي که هستي! تا طلب وجود نمائي از انسان صاحب وجودي!

۳۴- اساس ایمان همان باور کردن حقایق زندگیست که به باور خدا و آخرت مي رسد که این کمال ایمان است. یعني کافران اصلاً هیچ چیزي را باور ندارند حتي دریافتهاي حسي و غریزي خود را. زیرا نمي خواهند هیچ تعهدي داشته باشند. این گریز از عهد و وفا منشأ واقعیت گریزي و بیزاري از تفکر است. کافران فاقد فکرند و ذهنیت آنها جز خیالبافي و هوسبازي و مکر و بازي نیست. و لذا بقول قرآن خوب و بد و پاك و ناپاك برایشان یکسان است و این پوچ انگاري و نیستي پرستي است که در نیمه دوم عمرشان تبدیل به انواع عذابهاي رواني مي شود که افسردگي و عذاب عقیم یکي از آنهاست.

۳۵- کافران فاقد تفکر و خصم تعقل هستند و این امر را عشق مي نامند و حال. در صورتیکه اتفاقاً از حال گریزانند همچون از آتش. و این گریز از خویشتن بصورت پناه بردن به انواع تنوع طلبي و عیاشي و هرزگي و دنیاپرستي رخ مي دهد.

۳۶- آنچه که معنویت و ایمان نامیده مي شود حاصل تفکر درباره محسوسات و تجربیات روزمره و غرایز است که یافته هاي بیروني را بر قلمرو دل و جان و روح مي کشاند و باطني و روحاني مي سازد که غایت آن مکاشفات غیبي و لقاءالله است.

۳۷- بدان که یاد خدا هم در جریان تفکر درباره زندگي و کار جهان و جهانیان پدید مي آید و غیر از این ورد و خرافه و هذیان است.

۳۸- اندیشه درباره خود و معناي زندگي و هدف از هستي خویشتن است که انسان را به اعماق وجود مي کشاند و با خدایش روبرو مي سازد و با همه اولیاي الهي در باطن محشور مي کند. «آنانکه خداي را در دل یاد مي کنند با

---

[۱] «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ وَ لا يَزيدُ الظَّالِمينَ إِلاَّ خَساراً » اسراء، ۸۲.

[۲] «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبيرُ » فاطر، ۳۲.

بندگاني روبرو مي شوند كه ساجدان و ذاكران درگاه حقند.» قرآن- اين همان راه و روش رسيدن به امام است. اين باور حاصل تجربه شخصي خودم در زندگيست كه تصديقش را در قرآن نيز يافتم.

۳۹- بدان كه علم و آگاهي براي آدم بي تقوا و خودپرست موتور محركه سقوط و گمراهي اش خواهد شد و تباهي اش را تسريع خواهد كرد. «آيا ديده اي آنكه هواي نفس خودش را خداي خود گرفت خداوند او را بواسطه علمش گمراه كرد و او را كور و كر و احمق ساخت.»[1] جاثيه ۲۳- و آيا براستي چگونه مي توان نفس خود را خداي خود قرار نداد؟ آيا بدون ارادت و اطاعت از امامي زنده مي توان از خودپرستي نجات يافت؟ هرگز!

۴۰- «هيچ رسولي به سوي مردمان نفرستاديم مگر اينكه حق آنچه را كه در نزد آنهاست به يادشان آورد.» قرآن- يعني هر فرد و قومي بداند و تصديق كند كه كل شرايط و امكانات زندگانيش و هر آنچه كه هست عين حق و رحمت و صلح است و هيچ ستم و نقصاني در كار نيست. و اين همان اسلام آوردن و تسليم شدن است و صالح گشتن و به صلح رسيدن با خود و زندگي است. يعني حقيقت را در واقعيت ديدن و واقعيت را عين بهشت موعود يافتن كه اجر تصديق اين حق است و راه سعادت و رستگاري در دو عالم! يعني همه در بهشت زندگي مي كنند ولي بدليل كفران نعمات خدا، به عذاب و زجر افتاده اند و نسبت به بهشت زندگي خود كور شده اند. بهشت واقعيت است و دوزخ حاصل كفر و جهل و انكار بهشت است. و پيامبران آمده اند تا اين حقيقت را به مردم بفهمانند! يعني براي خوشبخت بودن كافيست كه فقط باشي و بفهمي! «دوزخي جز بي معرفتي نيست.»[2] علي ع. پس اسلام مذهب اصالت معرفت است. هر كه فهميد خوشبخت شد! «و بهشت براي متقين بسيار نزديك است.»[3] ق ۳۱-

۴۱- و آفرينش جديد حاصل معرفت درباره حق آنچه كه هست مي باشد. و قيامت نيز! و قيامت كبرا نيز حق آنچه كه هست را آشكار مي سازد به جبر!

۴۲- بهشت براي كسي بسيار نزديك و قابل حصول است كه سر جايش باشد و از خود دور نشود و اين عين تقواست. هر كه خودش باشد در بهشت است. «متقين در بهشت هستند زيرا آنچه كه خداوند به آنها داده است را پذيرا هستند.»[4] ذاريات ۱۶-۱۵و اين عين اسلام و تسليم واقعيت موجود زندگي خود شدن است و انكار و كفر و گلايه و ستم نكردن و زور نزدن! زيرا «زمين و آسمانها و هر آنچه كه بين آنهاست را به حق آفريده ايم.»[5] قرآن- يعني كامل و بي عيب و مطلق و آرماني. «و همه آنها را به تسخير وجود شما درآورده ايم.»[6] قرآن- و اين همان بهشت است كه براي رسيدن به آن بايستي حق جهان را درك كرد. پس آن نوري كه جهان را بهشت مي سازد معرفت است.

۴۳- آري قيامت فرا رسيده است هر چند كه خنده تان مي گيرد و گريه تان نمي گيرد. «قيامتي كه در راه بود از راه رسيد و جز خداوند آشكار كننده اش نيست پس آيا از اين سخن تعجب مي كنيد و مي خنديد و نمي گرئيد پس بسيار غافليد.»[7] نجم۶۱-۵۷
و اين اعلانيه خدا در كتابش در سوره نجم و پس از شرح معراج پيامبر است. در اين باب بينديشيد كه بارها درباره اش صدها حجت علمي و عقلي آورده ايم. براستي چند نفر از علماي اسلامي وقوع جاري قيامت را باور دارند؟

۴۴- آري قيامت فرا رسيده است و علائمش مستمراً در حال آشكارشدن است در آفاق و انفس بشري همانطور كه در سائر آثارمان متذكر شده ايم. و تنها چيزي از اين واقعه كه نمي بينيد جمال خداست كه مستلزم جهاد و معرفت و تقوا است.

---

[1] «أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ » جاثيه، ۲۳.

[2] « لا مصيبة اشد من الجهل» غرر الحكم و درر الكَلم، ص ۷۳. و «الجهل اصل كل شر» همان، ص۷۳. و«الجهل معدن الشر» توضيح: «الجاهل من جهل قدره» همان.

[3] « وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقينَ غَيْرَ بَعيدٍ » ق، ۳۱.

[4] « إِنَّ الْمُتَّقينَ في جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * آخِذينَ ما آتاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذلِكَ مُحْسِنينَ » ذاريات، ۱۶-۱۵.

[5] « وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاَّ بِالْحَقِ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَميلَ » حجر، ۸۵.

[6] « وَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ جَميعاً مِنْهُ إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» الجاثية، ۱۳. و «أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ» لقمان ، ۲۰. و « وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» النحل، ۱۲.

[7] «أَزِفَتِ الْآزِفَةُ *لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ كاشِفَةٌ * أَ فَمِنْ هذَا الْحَديثِ تَعْجَبُونَ * وَ تَضْحَكُونَ وَ لا تَبْكُونَ * وَ أَنْتُمْ سامِدُونَ * أَزِفَتِ الْآزِفَةُ * لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ كاشِفَةٌ * أَ فَمِنْ هذَا الْحَديثِ تَعْجَبُونَ * وَ تَضْحَكُونَ وَ لا تَبْكُونَ * وَ أَنْتُمْ سامِدُونَ » نجم، ۶۱، ۵۷.

۴۵- همه علائمي که در قرآن مختص قيامت است در روايات اماميه مختص ظهور امام است. و اين همان است زيرا خداوند از انسان رخ مي نمايد همانطور که خودش شهادت مي دهد که: خدا شهادت داده که جز او خدائي نيست و اين حق را ملائك و علماي بر حق و برپادارندگان عدالت اجتماعي تصديق مي کنند.[1] قرآن-

۴۶- آري قيامت فرا رسيده است.[2] نجم ۵۷- و هر گاه که چند تن مؤمن خالص دل بهم دهند تا دين خالص را بر پا دارند قيامت نفسشان رخ مي دهد و بدين طريق دربي از قيامت نفس جامعه هم رخ مي نمايد و نشانه هائي از قيامت در زمين و آسمان براي همگان آشکار مي شود.[3] مجادله۷- و اين قيامتهاي صغرا است که برپادارندگانش اولياي الهي هستند.

۴۷- «خداوند مقرر داشته است که من و رسولانم پيروز گرديم و براستي که خداوند قوي و عزيز است.»[4] مجادله ۲۱- اين «من» همان امام مطلق است و رسولان اولياي او در آخرالزمان که برپادارندگان قيامتهاي دورانند و داعيان قيامت و لقاءالله. اين اولياي امام زمان جانشين انبياي سلف هستند در آخرالزمان! و اينانند که انبياي سلف به مقامشان در نزد خدا غبطه مي خورند.

۴۸- «خداوند بر مؤمنان منت نهاد آنگاه که از ميان خودشان رسولي برانگيخت که آيات او را بر آنان بخواند تا پاکشان سازد و به آنان کتاب و حکمت آموزد در حاليکه در گذشته در گمراهي آشکار بودند.»[5] آل عمران۱۶۴- اين رسولي که مختص مؤمنان است بي ترديد يك رسول از جانب امام است که براي هدايت آنان آمده است و ولي آنهاست به مصداق اين سخن «خداوند مقرر داشته است که من و رسولانم پيروز گرديم.» مجادله۲۱-

۴۹- دين و قرآن براي کافران و در باور آنان امري قديم و تمام شده است يعني اساطير الاوّلين. براي منافقان اموري مربوط به آينده و پس از مرگ است. و فقط براي مؤمنان اهل معرفت عين واقعيت جاري زندگي است. و اين براي کساني است که الساعه يعني قيامت را دريافته باشند. يعني امروزه کسي که قيامت را درك و دريافت نکرده باشد از حقيقت دين و قرآن بيگانه است و اسير افسانه و آرمان است. مسئله امامت براي شيعه هم از همين سه مقوله است يعني عده اي امامان مرده را مي پرستند عده اي امام آينده را که قرار است در زماني نامعلوم ظهور کند و عده قليلي هم داراي امام زنده اند و اينان شيعه حقيقي اند.

۵۰- هر گاه که يك انسان براي مبارزه با ظلم نژادش و احياي حق از خاندانش جدا مي شود و هجرت مي کند بر جرگه آدميت وارد مي شود و يك آدم يا حوا است. اين بدان! آدم و حواي قرآني اينگونه است و نه آنگونه که در قصه هاي عاميانه و شبه عالمانه خوانده و شنيده مي شود. همينطور است مابقي قصص قرآني همچون وقايع مربوط به حضرت نوح و ادريس و ابراهيم و موسي و ايوب و يوسف و هود و يونس و عيسي و يحيي و محمد ص و پيروان و مخالفانشان. يعني هر مؤمني در آخرالزمان در هر مرحله از رشد و تکامل ايماني اش يك نوح يا ابراهيم يا ايوب يا يوسف و غيره است که در کمالش محمدي است. اين بدان!

۵۱- «کساني که آيات و بينات و هدايت الهي را که بر آنان نازل شده کتمان مي کنند خداوند آنان را لعنت مي کند...»[6] بقره۱۵۹- اين پاسخي است به کساني که بر ما ايراد مي گيرند که چرا مشاهدات غيبي و اسرار الهي را فاش مي کنيم و بدينسان ما را تکفير مي کنند و مرتد مي خوانند. در حاليکه تبيين اين حقايق از اوجب واجبات است زيرا خداوند هرگز کسي را از بابت عدم انجام واجبات شرعي لعنت نکرده است. پس کسي که اين حقايق را بداند و ببيند و بر مردمان بازگو نکند همچون ابليس مورد لعنت خداست. پس آنانکه مانع و مخالف بيان اين اسرار هستند نيز از پيروان ابليس هستند و مشمول لعنت خدا مي باشند. «الا کساني که توبه کنند و آن اسرار را آشکار سازند...»[7] بقره۱۶۰-

---

[1] «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ » آل عمران، ۱۸.

[2] « ازفت الآزفة» نجم، ۵۷.

[3] «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ » مجادله، ۷.

[4] «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزيزٌ » مجادله، ۲۱.

[5] «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنينَ إِذْ بَعَثَ فيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفي ضَلالٍ مُبينٍ » آل عمران، ۱۶۴.

[6] «إِنَّ الَّذينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الْهُدى مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتابِ أُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللاَّعِنُونَ » بقره، ۱۵۹.

[7] «إِلاَّ الَّذينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُوا فَأُولئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحيمُ » بقره، ۱۶۰.

۵۲- و خداوند از مصدر سه عرش خويش بر اين بنده تجلي فرمود به جمال تمام: عرش رحمان، عرش كريم و عرش اعلي! جمال رحماني اش محمدي- فاطمي بود. جمال كريمش هم علوي- فاطمي بود. ولي جمال اعلايش خودم بود به مصداق اين آيه كه «انسان را جز جمال اعلاي پروردگارش چيزي براي مطالبه نيست كه در نزد پروردگارش به وديعه داشته باشد.»[1] ليل۱۹

۵۳- اصلاً بزرگترين ياري متقابل خدا و انسان همين است كه خداوند بينات و كرامات و تجليات خود را بر بنده آشكار مي كند و بنده هم آنرا بر مردمان آشكار كند كه به مثابه جهادي همه جانبه با جان و مال و عزت و آبرو و آسايش و دين و ايمان خويش است. همانطور كه همه اين بلايا و امتحانات را تاكنون تجربه كرده ايم و بارها تا سر حد مرگ رفته ايم و ملامت ها و تهمت ها و عداوتها و مذلتها كشيده ايم.

۵۴- زنده كردن آئين ابراهيمي و كرامت عيسوي و هجرت موسوي و قرآن محمدي و فطرت فاطمي و عرفان علوي، افتخاري است كه خداوند در اين دوران آخرالزمان بر عهده اينجانب نهاده است كه به حول و قوه الهي از عهده اش به نيكي برآمده ام كه چيزي جز تبيين و تحويل و تأويل و تعين و تأخير كمالي ِ آن سه جمال نبوده است.

۵۵- «هر كسي بر جمالش عمل مي كند.»[2] اسراء۸۴- بدين لحاظ كل مجموعه آثارم چيزي جز عمل به جمال اعلاي پروردگارم كه از عرش اعلاي او در عرش عظيمش متجلي شد نبوده است يعني تبيين كمال جمال عليينی خودم! يعني همان جمالي كه خداوند مرا در احسن تقويم و در مقام اعلي العليين آفريده بود كه در كسوف سال ۱۳۷۵ در مشهد مقدس شهود نمودم كه من اوئي بود: يا من هو! «خداوند شهادت داده كه جز او الهي نيست.»[3] قرآن-

۵۶- پس اگر قيامت از راه رسيده كه رسيده است پس خداوند هم رخ نموده است. به چه صورتي؟ به همان صورتي كه به انسان هم داده است از همان كسي كه روحش را در او دميده است زيرا صورت و سيرت يكي است و ظاهر و باطن يكي است همانطور كه هر كسي هم به صورتش عمل مي كند يعني عملي خدايي دارد يعني صاحب كرامت است و شفاعت و بدعت و احياءگري! همانطور كه همه موجودات عالم غيب از جمله ملائك هم چون آشكار شوند در صورت بشري رخ مي نمايند. و اينست كه بر نماز خداوند را نه تو كه او خطاب مي كنيم! در اينجاست كه تناقض لااله الاالله و لااله الا هو برطرف مي شود. و اينست كه كافران در قيامت خود را با صورت در آتش سرنگون مي كنند چون خداي را به صورت خود مي بينند يعني صورت اعلاي خداي را كه صورت خودشان است شهود مي كنند و لذا از خود انتقام مي ستانند. و اين سرّ عشق خدا به انسان است. «هر كه خداي را از ياد برد خودش را از ياد مي برد.»[4] قرآن- اين كافران عشق را شرك مي نامند همچون ابليس!

۵۷- «قبله هر كسي آن سمتي است كه خداوند به او روي مي نمايد.»[5] قرآن- و لذا قبله يك مؤمن حقيقي و شيعي، امام اوست و اينست راز خروج حسين ع از مراسم حج و خانه كعبه تا مرز بين اماميه و غيراماميه را واضح نمايد و بلكه اصلاً حق كعبه را هم روشن تر سازد كه خانه خدا، به اين دليل خانه خدا شده كه جغرافياي ظهور امامت بوده است يعني مكاني كه ابراهيم و هاجر از نژاد خود گذشتند و به نزاد پيوستند و امامت يافتند. يعني قبله و خانه خداست كه بواسطه وجود امام و حق امامت، ارزش مي يابد و نه بعكس. و امام حسين همين ميزان را برپا نمود و شيعيان را به اين واقعه امتحان نمود كه اكثراً باختند و خانه خدا را بر عرش زنده او ترجيح دادند و به زبان واضح تر بين خدا و خانه اش مخير شدند و انتخابي ناحق نمودند الا انگشت شماري كه در كربلا با حسين ماندند كه وجه الله بود. واقعه كربلا انتخابي بين بيت الله و وجه الله بود يا بيت الله و خليفة الله! به همين دليل پس از واقعه كربلا خانه كعبه دو بار از ميان رفت يكبار بواسطه آتش سوزي و يكبار بواسطه سيل! و لذا ساختار اصلي كعبه بكلي دگرگون شد. كه اين نيز حجت و عبرتي بود براي مشركان!

۵۸- اگر آزادي بمعناي اقتدار خلاق و مختار اراده است كه مظهرش خداست پس انسان آزاد انساني است كه به هويت الهي در ذات خود رسيده باشد و بر جاي خود قرار گرفته باشد كه اين تعريف علي ع از عدالت است. پس آزادي جز از عدالت برنمي خيزد و اين دو امري واحد است كه امام مظهر انساني آن است كه البته قدرت مطلق اراده اش را عاشقانه به خدمت اراده الهي مي گيرد كه عين عدالت است و عدالت عين وجود است و صاحب وجود بودن و خود بودن. و آزادي و عدالت هر دو حاصل خود بودن است و خودي جز خدا نيست. پس آزادي و عدالت دو وجه از عرفان است و دو محصول آن. كه در مركز اين مثلث عشق قرار دارد.

---

[1] «وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى » ليل، ۱۹.
[2] «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدى سَبيلاً» اسراء، ۸۴.
[3] «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ » آل عمران، ۱۸.
[4] «وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ » حشر، ۱۹.
[5] «وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيها فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَميعاً إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ » بقره، ۱۴۸.

۵۹- «چه ديني بهتر از روي خود به خدا نمودن و پيروي از ابراهيم حنيف است.»[۱] نساء۱۲۵-
يعني صورت و جمال خود را براي خداوند قرار دادن بهترين دين است كه دين ابراهيم حنيف است و پيرو چنين ديني زيبا مي شود «و هو محسن». و اين فقط زنان نيستند كه جمال خود را براي مردان قرار مي دهند و روي به مردان هستند بلكه مردان هم متقابلاً اينگونه اند الا اينكه پيرو آئين ابراهيم حنيف باشند. و اين روي ديگر سكه عفت و عصمت است كه نگاه نكردن به نامحرمان است: نه نگاه كن و نه كاري كن كه نگاه شوي! حضرت فاطمه [س]. يعني نه كسي را به دل راه ده و نه بر دل كسي وارد شو! «چون دل به دنيا دهي آتش دوزخ را در خود برپا كرده اي.» قرآن- و اين آتش باطن و صورت تو را هم مي سوزاند و تو را زشت مي كند همانطور كه دلت را مي سوزاند و تباه و شقي مي كند.

۶۰- بنگر كه انسان مدرن از زن و مرد اكثراً مبتلا به امراض لاعلاج جلدي بخصوص در صورت هستند و از فرط سوختگي و زشتي انواع داروهاي مهلك را مادام العمر بكار مي برند و عاقبت صورت خود را به تيغ جراحي مي سپارند. اين عذاب روي نمودن به غير خداست و غير خدا را بر دل وارد كردن.

۶۱- همه صاحبان صورتهاي مريض داراي دلهاي شقي هستند. و اين دو امري واحد است. «هر چه در دل است در رخسار آشكار است.» علي [ع]

۶۲- پس جمال خود را فقط براي خدا نگهدار تا فقط او آنرا تماشا كند و محرمان.

۶۳- اين كوري چشم دل است كه آدمي در آخرالزمان كه عرصه ظهور جمال حق است همواره خداي را مي بيند و باور و درك نمي كند و تبديل به زيانكارترين موجودات مي شود «چه كسي زيانكارتر از كسي است كه ديدار پروردگارش را انكار نمود.»[۲] قرآن- روي به غير خدا نمودن است كه چشم دل را كور و ظلماني مي سازد كه خداي را مي بيني و نمي بيني! مي بيني و نمي شناسي. مي شناسي و باور نمي كني. باور مي كني و انكار مي كني.

۶۴- عارفان و اولياي صاحب دم در فرهنگ عرفاني ما همان صاحبان روح الهي در هر عصري هستند كه به لقاي الهي رسيده و مؤمنان را القاي روح مي كنند بواسطه تلقين اذكار و كلام و معارفشان. اينان منشأ دم الهي و نفخه روح حق در مردمان هر عصري هستند و امامان زمان خويشند. اين همان دم مسيحائي است كه رحمت و شفا براي مؤمنان است كه در عارفان بصورت بينات عرفاني و حكمت هاي قرآني هم ظهور مي يابد. اينان آئينه هاي ديدار با امام زمان [عج] و لقاي الهي هستند و پرچم داران قيامت دوران!

۶۵- چون چند نفر از مؤمنان اهل ذكر و معرفت قلبي گرد هم آيند و اسرار عرفاني در ميان نهند و محفل انس حق پديد آيد خداوند در جمعشان حاضر مي شود و قيامتي در آن جمع بر پا مي شود كه گاه بصورت سماع عارفانه رخ مي دهد. اين همان واقعه آيه ۷ سوره مجادله است كه قبلاً ذكرش رفته است كه البته محور چنين جمعي بايستي يكي از عارفان اهل معرفت باشد. اين همان اقامه صلوة مؤمنان است به امامت امامشان!

۶۶- اگر آيات و مفاهيم بظاهر تكراري قرآن كريم را حذف كنيم شايد بيش از دو سوم قرآن حذف شود. اين معما براي اينجانب تا همين اواخر حل نشده بود تا در جريان تأليف اين رساله حل شد زيرا خودم هم در اين رساله بارها يك آيه يا معنائي را تكرار مي كنم و از تكرار كردنش راه گريزي ندارم. زيرا هر بار كه آيه يا معنائي را مي نگارم بتازگي احساس مي كنم كه حقش را يافته و نوشته ام. يعني يك آيه و مفهوم داراي حقيقتي كثير است و لااقل براي هر يك هفت حق موجود است. و اينست راز تناقض هائي كه در قرآن يافت مي شود كه نردبان تكاملي يك آيه يا معناست. اين مسئله يكي از مهمترين علل تفرقه در پيروان اين كتاب بوده است كه رسول اكرم آنرا رحمت دين خود خوانده است يعني وسعت ابعاد و آفاق معارف قرآني.

۶۷- عجبا كه همه شاه كليدهاي معارف و حكمت هاي قرآني كه موسوم به محكمات قرآن هستند داراي دو وجه و دو معناي كاملاً متفاوت و گاه متضادند كه مؤمنان از يك سوي آن وارد شده و هدايت مي شوند و كافران از وجه ديگرش وارد شده و گمراه مي شوند و منافقان در اين ميانه مي مانند و رسوا مي شوند. يكي از اين نمونه ها

---

[۱] «وَ مَنْ أَحْسَنُ ديناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهيمَ حَنيفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهيمَ خَليلاً » نساء، ۱۲۵.

[۲] «قَدْ خَسِرَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذا جاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قالُوا يا حَسْرَتَنا عَلى ما فَرَّطْنا فيها وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلى ظُهُورِهِمْ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ » انعام، ۳۱.

عبارت است از «شهد الله انه لا اله الا هو»[1]. مؤمنان در اين آيه «هو» را امام و خليفه خدا مي دانند و كافران هم خود خداي آسماني مي پندارند و منافقان بين اين دو مردد مي مانند و در تذبذب ديوانه مي شوند. اين ديالكتيك عرفاني قرآن از مظاهر مكر الهي و رندي حق است و نردباني از شك و يقين براي سالكان است كه بين هو و الله يعني بين زمين و آسمان حق رفت و آمد مي كنند كه اين قلمرو همه بينات است.

۶۸- در قرآن كريم «لا اله الا الله» دوبار در حاليكه «لا اله الا هو» حدود بيست و پنج بار آمده است. جز انگشت شماري كه خداوند با سائر رسولانش خود را «أنا» خطاب نموده مابقي جمله يا نحن و يا هو بكار رفته است كه با رسول اسلام و اولياي آخرالزمان است. خداوند در قبال اوليايش خود را نحن مي نامد و در قبال مؤمنان و سائر مردمان هم خود را هو مي خواند كه امامانش را نشان مي دهد كه مظاهر عرش اويند و او در آنهاست و چون عيان مي شود «ما» (نحن) است. يعني اولياء الله در رابطه با مردمان بيانگر من الهي نيستند يعني أنا نيستند بلكه «نحن» (ما) هستند. و خود خداوند براي اين اوليايش هم هو است: يا من هو!

۶۹- خداوند هرگز با اوليايش، من نيست و اين راز عشق است. كل جهان هستي هم ظهور منيت خدا نيست بلكه هويت اوست. خداي كافران، من است. خداي مؤمنان هم هو (او) است ولي خداي مخلصين «ما» است و اين ظهور عشق است.

۷۰- ما و او (نحن و هو) دو ضمير عشق در رابطه من- توئي است كه «او» ضمير عبوديت بنده نسبت به خالق است و «ما» هم ضمير ربوبيت است.

۷۱- يعني خداوند در وجود اولياء و بواسطه كلام و نورشان به تربيت و هدايت مؤمنان مي پردازد و اين همان معناي «نحن» است و اين يگانگي خدا و امام است (ما). ولي اين اولياء، خداوند را با ضمير «هو» ستايش و شكر مي كنند مگر در مقام حضور جمالش مثل دعاي جوشن كبير: لا اله الا انت... .

۷۲- بدان كه ايمان جز به عمل صالح به حق نمي رساند و در غير اينصورت تبديل به مجموعه اي از ايده ها و معارف ذهني مي شود و فرد را دچار شرك و نفاق مي كند. «بدانيد كه ذهن براي رسيدن به حق كفايت نمي كند.»[2] قرآن- در قرآن كريم همه جا ايمان متصل به عمل صالح است و همه مقامات معنوي و كرامات و مشاهدات و درجات رشد روحي و قلبي از راه عمل صالح پديد مي آيد و معارف ذهني در عمل صالح تبديل به يقين قلبي مي شوند و مولد حركت جوهري هستند و لذا حدود پنجاه بار لفظ امنوا و عملوالصالحات آمده است كه بستر همه كمالات است كه يكي از مهمترين اين اعمال پس از ايمان همان هجرت است كه اساس خروج از نژاد مي باشد.

۷۳- و بدان كه عمل صالح براي مؤمن چيزي جز به صلح كشانيدن اراده و كردارش با امر امامش نيست و در اين راستا هجرت از قلمرو حيات نژادي امري واجب است كه آن امر دوري از شجره است زيرا دشمني قهارتر از نژاد براي امر ايمان نيست.

۷۴- اگر اطاعت از امام (رسول الهي) ترجيع بند حكم الهي در قرآن خطاب به مؤمنان است و اطاعت از خدا جز اطاعت از رسول نيست و خداوند وعده داده كه مريدان را خود تحت نظارت و حكم و حفاظت خود قرار مي دهد اين همان مصداق شهد الله انه لا اله الا هو مي باشد يعني رسول يا امام همان هوي خداست كه: قل هو الله احد! و لذا پيامبر اسلام، علي ع را مصداق سوره توحيد قرار داده است[3] يعني مصداق هو الله و شهد الله... .

۷۵- هر گاه آيه اي بر رسول يا مؤمنان نازل و يا بواسطه آنها تلاوت مي شود شيطان نيز القاء معنا مي كند به موازات آن.[4] قرآن- كه يكي از اين القاي شيطاني درباره معناي هو در آيات قرآن است كه هو را از هويت انساني خدا سلب مي كند همانطور كه ابليس خلافت اللهي آدم را انكار و عداوت نمود و نمي خواست كه آدم مظهر هويت خدا باشد و خليفه او. فرق بين اماميه و ضد اماميه در همين القاي شيطاني است و انكار هوي الهي در انسان! زيرا شيطان مخالف ظهور خدا از انسان است. مفسريني هم كه نحن و هو را در قرآن كريم مترادف كبريائي ادبي و اشرافيت كلامي خدا مي دانند مبتلا به اين وسوسه شيطاني هستند هر چند كه به اسم شيعه باشند. و متأسفانه

[1] «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ » آل عمران، ۱۸.

[2] «وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَ الظَّنَ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً » نجم، ۲۸.

[3] « يا ابالحسن مثلک فی امتی مثل قل هو الله احد». شيخ صدوق، الامالی، ص ۲۳.

[4] «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ إِلاَّ إِذا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطانُ في أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آياتِهِ وَ اللَّهُ عَليمٌ حَكيمٌ » حج، ۵۲.

بسياري از مفسران بزرگ ما دچار اين ابتلاء هستند. اينان شيعياني هستند كه مرده و يا غايب امام را مي پسندند و سخنگويان تشيع مرده و مرده پرست مي باشند: آيا پنداري كه مرده و زنده يكسان است؟ آيا مي تواني مردگان را بشنواني؟ تو آنان را كه در قبرند نمي تواني بشنواني! [1] قرآن-

۷۶- آيا پنداري كه خداوند در اين آيه كه مكرراً آمده است مي خواهد تفاوت كساني را كه روي زمين و زير زمين هستند خاطر نشان نمايد؟ هرگز! منظور خدا تفاوت بين دو دسته از كساني است كه روي زمين راه مي روند كه اكثرشان مرده اند و اندكي زنده اند به حيات امامي زنده! و مي فرمايد كه تو نمي تواني اين مردگان متحرك را بشنواني! زيرا شخصيت و هويت آنها در گورستانها مي باشد: منّ في القبور! [2] قرآن-

۷۷- اين را بدان و درباره اش جداً بينديش كه فرق بين انسان مؤمن و كافر يعني انسان با امام و بي امام، عين فرق بين زنده و مرده است و خداوند در اين باره حتّي مثال نمي زند زيرا حكمت هاي تمثيلي را بلافاصله متذكر شده است كه: خداوند بدينگونه مثال مي زند تا فهم كنيد... قرآن- ولي فرق بين كافر و مؤمن حقاً فرق بين مرده و زنده است و فرق بين كور و بينا و كر و شنوا! «از رسول اطاعت كنيد تا شما را زنده كند...» [3] قرآن-

۷۸- كسي كه خداوند را نمي شنود و نمي بيند، كور و كر است و كسي كه به روح الهي زيست نمي كند مرده است. و همه اينها بواسطه وجود امام زنده است بهر درجه اي از ولايت حق! «آنانكه كسي غير خدا را ولي خود نموده اند خداوند خودش شاهد بر آنهاست... و بر آنها حكم مي راند... و آنها را محافظت مي كند.» قرآن- يعني انساني كه يك ولي زنده دارد با خداوند سر و كار دارد و زنده است به خدا! انسان بي خدا مرده است! و آنرا كه امام نيست كافر است يعني بي خداست. حديث نبوي-

۷۹- بدان كه امام زنده، وجه الله است يعني روي خداست و زبان خداست و چشم خداست (خداوند شاهد بر آنهاست. قرآن) [4]

۸۰- كسي كه ولي خود را محضر و مظهر خداوند يگانه نداند مشرك است. «و خداوند بر نمايشي كه مي دهند آگاهست و دروغگويان را رسوا مي كند.» [5] قرآن- يعني كساني كه ادعاي ارادت و اطاعت از كسي را دارند در حاليكه دروغ مي گويند.

۸۱- اگر در كسي نشانه هاي الهي ديدي از كرامت و شفاعت و رحمت و محبت و آرام دل، پس بدان كه از اولياي خداست و بدان كه در همو نيز مي تواني پروردگارت را ديدار كني. «در هر كسي اگر نشانه هاي حيرت آور ديدي در انتظار نشانه هاي حيرت آورتري نيز باش.» علي ع-

۸۲- زيانكارترين مردمان كساني هستند كه در كسي نشانه هاي الهي را درك نموده ولي لقاي الهي را طلب و جستجو نكردند و لذا بزودي آن نشانه ها را هم انكار كردند. [6] كهف ۱۰۵-۱۰۳

۸۳- اين خداست كه در فردي نشانه هاي باطني و بيروني از خود را آشكار مي كند تا بدانند كه او حق است ولي اكثر مردمان حق او را انكار مي كنند زيرا ديدار خدا را از اين حق منكرند. [7] فصلت ۵۴-۵۳. اينان دين و معارف و آيات الهي را فقط براي امور دنيوي خود مي خواهند و لذا بدينوسيله به اشد دنيا و دنياپرستي مي رسند و در آن تباه مي گردند در حاليكه خود را بهترين آدمها مي پندارند. و اينان زيانكارترين مردم هستند. كهف ۱۰۵-۱۰۳. اينان دين را به دنيا فروختند و خدا را به خرما. «اينان را براي مدتي از دنيا برخوردار مي كنيم تا در حيات حيواني خوش باشند و بناگاه عذابمان را نازل مي كنيم.» [8] قرآن-

---

[1] «وَ ما يَسْتَوِي الْأَحْياءُ وَ لاَ الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ » فاطر، ۲۲.

[2] فاطر ۲۲، واضح است كه در اين آيه مراد ظاهر شخص نيست(من=كسى كه) بلكه منيت و هويت و شخصيت او مراد است .

[3] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اسْتَجيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْييكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ » انفال، ۲۴.

[4] «.... وَ اللَّهُ شَهيدٌ عَلى ما تَعْمَلُونَ » آل عمران، ۹۸.

[5] «.... إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما يَصْنَعُونَ » فاطر، ۸.

[6] «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرينَ أَعْمالاً * الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً * أُولئِكَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً» كهف، ۱۰۵-۱۰۳.

[7] «سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ * أَلا إِنَّهُمْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحيطٌ » فصلت، ۵۴-۵۳.

[8] «نُمَتِّعُهُمْ قَليلاً ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلى عَذابٍ غَليظٍ » لقمان، ۲۴.

۸۴- بنابراين انسان متديني كه در طلب لقاي الهي نباشد بالاخره دينش را به دنيا معامله مي كند و كافر يا منافق مي گردد. اين از آيات مكرر قرآن است كه ذكرشان رفت.

۸۵- مگر نه اينست كه همه اعمال يك مؤمن بايستي به نيت تقرب الي الله باشد از جمله عباداتش؟ اين تقرب الي الله به چه منظوري مي تواند باشد الا ديدارش؟ پس كسي كه شوق و طلب ديدار خدا در دنيا را ندارد دينش دچار شرك و نفاق است و دين براي دنيا است كه مذهب كفر است به قول قرآن.

۸۶- پس لقاءالله در حيات دنيا از ماهيت منطقي و فطري دين است و غايت حقيقي دين. و جز اين شرك و نفاق و بازي با دين است. بخصوص در عصر جديد كه بشر همه نيازهايش را در خارج از دين بسيار بهتر ارضاء مي كند. پس در دين چه هدف و انگيزه اي جز لقاءالله مي تواند انسان را نگاه دارد تا منافق نباشد؟ بنابراين لقاءالله بخصوص در آخرالزمان تنها و تنها انگيزه و گوهره معنوي دين است كه دين داري را ممكن مي سازد و واجب. و براي اين امر فقط تفكر و معرفت لازم است و نيازي به اثبات قرآني و آيات عربي نيست. و ما نيز خود از طريق غير قرآن عربي به اين حقيقت رسيده ايم و سپس آنرا در قرآن عربي هم يافته ايم. اين بمعناي فطري بودن دين است.

۸۷- ديني كه در همين حيات دنيا حاوي ديدار با خداوند نباشد و امكان آنرا نداشته باشد در عصر ما دين كامل و نجات بخش انسان نيست و جز اسلام و مذهب شيعه حقيقي دين لقاءاللهي نيست و اين از بركات كبير عرفان اسلامي است و وجود مبارك علي ع كه نخستين انسان غير نبي است كه خدايش را ديدار نمود. شيعه اگر اهل لقاءالله نباشد شيعه نيست.

۸۸- «مؤمن چون به ديدار مؤمني رود به ديدار خدا رفته است.»[1] حديث نبوي- همين سخن اساس امّي و عامي دين و حداقل اسلام محمدي و شيعه علوي است كه متأسفانه در همه جا خوانده و نوشته مي شود ولي بندرت كسي باورش دارد. اين همان اساس ولايت و امامت است و مذهب لقاءاللهي!

۸۹- «مؤمنان اولياي يكديگرند.»[2] قرآن- اين اساس عرفان قرآني است و راز هدايت آخرالزماني و قلمرو ديدار با خدا و ظهور امام زمان و گوهره نجات!

۹۰- اگر در يك جامعه ايماني با نگاه لقاءاللهي و اوليائي به يكديگر بنگرند همان جامعه مدينه فاضله امام زماني است. در اين معنا جداً تأمل كن تا بداني آرمانشهر بشري بسيار ساده تر از آنهمه معماهاي پيچيده اقتصادي و سياسي و فلسفي و رواني حاصل شدني است. جامعه امام زماني جز از اين منظر نه معنا مي دهد و نه حاصل شدني است و چيزي جز وعده و فريب ابليسي نيست.

۹۱- اين امام زمان و نجات و جامعه عدل و سعادت و رستگاري كه در انديشه و باور اكثر مردمان است نه با معرفت قرآني سازگاري دارد نه با روايات معتبر اسلامي و از همه مهمتر با عقل و وجدان بشري هم منافات دارد. قرار نيست كسي بيايد با فوتي يا معجزه اي بشريت را خوشبخت و رستگار سازد. در كل قرآن نشاني از چنين نوع سعادتي نيست. ولي افسوس كه قرآن مهجور است و بدرد زندگاني عامه مسلمانان نمي خورد و بلكه در چشم علماي آنهم بهتر از اين نيست.

۹۲- انديشه نجات امام زماني در نزد عامه شيعيان براستي مخدري مهلك و ويرانگر دين و ايمان و عقل و ولايت و امامت و سعادت بشر است همانطور كه متأسفانه جامعه شيعه در سراسر جهان يكي از مفلوكترين جوامع بشري بر روي زمين بوده و هست و امروزه در اوج فلاكتش به سر مي برد. و اين اساساً برخاسته از درك وارونه ما از معنا و حق امامت است. انديشه حاكم بر اكثريت قريب به اتفاق شيعيان يك انديشه آشكارا ضد شيعي است همانقدر كه ضد اسلامي و ضد قرآني و ضد عقلاني و ضد انساني. و اين پوستين وارونه و نعل وارونه است كه از همان صدر اسلام بر تن اسلام كردند و به راه امامت قلم زدند و امامان و امامت را در كنج خانه ها و زندانها محبوس كردند و هر چه خواستند با آن كردند. وگرنه شيعه مي بايستي خوشبخت ترين انسان روي زمين مي بود و براستي الگوي رستگاري

[1] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي بَيْتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ أَنْتَ ضَيْفِي وَ زَائِرِي عَلَيَّ قِرَاكَ وَ قَدْ أَوْجَبْتُ لَكَ الْجَنَّةَ بِحُبِّكَ إِيَّاهُ» كلينى، الكافى،ج ۲، ص۱۷۶؛«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَيْنِ إِذَا الْتَقَيَا فَتَصَافَحَا أَدْخَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا وَ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ عَلَى أَشَدِّهِمَا حُبّاً لِصَاحِبِهِ...» كلينى، الكافى،ج ۲، ص۱۷۹.

[2] «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ » توبه، ۷۱.

مردمان جهان مي شد زيرا شيعيان همان متقين قرآني هستند كه از حيات دنيا در جنات نعيم بسر مي برند زيرا در شوق ديدار با پروردگارشان هستند.

۹۳- شيعه اي كه خود بايستي الگو و ناجي مردمان جهان باشد شبانه روز دعاي فرج مي خواند كه يكي از آسمان و يا از اعماق زمين بيرون آيد و به آني او را به بهشت برد و غرق در خوشبختي نمايد. اين همان يك انسان فلك زده و مفلوج و ساقط از حيات و اراده و ايمان و اقتدار روحاني است. اين شيعه ضد شيعه است.

۹۴- يك مؤمن شيعي، خود جلوه اي از نور امام زمان است خود خليفه امام خويش است و قلبش لبريز از عشق به امام است و خود ناجي جامعه خويش است و پرچم دار نجات بشريت!

۹۵- دل مؤمن خانه امام است و اينست راز كلام امام صادق ع كه انتظار خود فرج است. يعني انسان منتظر محل ظهور امام است كه نه تنها خود نجات مي يابد كه ناجي مردمان هم هست و كسي كه چنين نيست هنوز به شرف شيعه بودن نائل نيامده است. شيعه اشرف مردمان است در مقام روحاني و اخشع مردمان است در روابط اجتماعي.

۹۶- انتظار ظهور اگر بر معرفت و محبت به امام نباشد جز فريب و فلاكت حاصلي ندارد. و معرفت و محبت به امام حاصل عمري تقوا و تلاش براي اصلاح نفس و احياي عدالت و سلامت در جامعه است. يعني بميزاني كه فردي داراي تقوا و مردم دوستي و در عطش سعادت و رشد جامعه است امامت را درك نموده و در مسير امامش قرار مي گيرد و خليفه امامش مي شود و آئينه حضور و ظهور امام است. و اينست راز غيبت امام براي مذهب اماميه. تا همه شيعيان امامان عصر و جامعه بشري شوند و جامعه بشري را براي ظهور جهاني اش مهيا نمايند نه اينكه خودشان مفلوكترين افراد و گروههاي بشري باشند.

۹۷- هر شيعه اي مظهري از امامت امام زمان در عرصه غيبت است نه مظهري از فلاكت زمانه خود. هر گاه كه سيصد و اندي شيعه اين چنين پديد آمد ظهور فرا رسيده است.

۹۸- يك انسان اماميه، براستي خود امام و الگوي روابط اجتماعي خويش است و ظهور امام زمانش را هم براي نجات ديگران مي خواهد نه نجات خودش. زيرا عشق به امام همان نجات و رستگاري روح است زيرا اين عشق قلمرو حضور امام در دل و جان شيعه است اين همان مصداق سخن امام است كه انتظار همان فرج است. اين انتظار چيزي جز انتظار ديدار نيست كه عين شوق لقاي الهي است و اين دو امري واحد است زيرا لقاي رب همان لقاي امام است كه آئينه جمال خداست زيرا امام كانون ربوبيت خدا در خلق است و مؤمنان نيز زير مجموعه اين ربوبيت مي باشند.

۹۹- و اين بدان كه شوق لقاي الهي جز در اماميه پديد نمي آيد كه همان شوق ديدار با امام زمان است كه رب عالم ارض است. زيرا لقاءالله در قيامت كبرا ممكن مي آيد ولي لقاي رب در حيات دنيا براي شيعيان راستين ممكن است كه جمال ربوبيت خداست و جمال اعلاي رب در سوره ليل همان لقاءالله در حيات دنياست كه موجب رضاي وجود انسان يعني خوشبختي كامل است. «هيچكس را در نزد او نعمتي نيست كه داده شود مگر جستجوي جمال اعلاي ربش كه بزودي خوشبختش مي سازد.»[1] ليل ۲۱-۱۹ در حقيقت نجات و رستگاري يك شيعه جز ديدارش با امامش نيست كه سعادتمندش مي كند. و اينست ظهور قبل از ظهور جهاني امام زمان!

۱۰۰- يك شيعه اهل امامت از جمله آن مؤمناني است كه خداوند آنان را برگزيده تا پيرو آئين ابراهيم حنيف باشند كه رسول شاهدي بر آنان و آنان شاهد بر مردمان باشند. قرآن- بدان كه اين رسول همان امامي زنده است كه خود رسول رسول خدا محمد مصطفي است و آئينه امام زمان. يعني رسالت را از محمد ص دارد و امامت را هم از محمد ابن حسن عسگري ع. و مصداق آن آيه است كه خداوند اولياي خود را از پس و پيش حمايت و حفاظت مي كند. و چون بواسطه معرفت نفس، محمد ابن عبدالله را در باطن خود يافت محمد ابن حسن را هم در بيرون از خود ديدار مي كند و مي بيند كه اين همانست! اين حقيقتي است كه اينجانب در خويشتن به آن نائل آمده ام.

۱۰۱- بنابراين شيعيان حقيقي علي ع ، جمله منجيان عالم بشريت در عرصه غيبت مي باشند.

---

[1] «وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى * إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى * وَ لَسَوْفَ يَرْضى » ليل، ۲۱-۱۹.

۱۰۲- و اگر بخواهيم طبق روايات مربوط به دوره حكومت جهاني امام زمان(ع) قضاوت كنيم دوره حكومت آن حضرت بسيار كوتاه است از پنج تا حداكثر چهل سال كه مقبولترين آن حدود نه سال است.[1] پس دوره اي بس كوتاه و موقتي است. اين بدان معناست كه اساس ظهور و نجات و عدالت جهاني آن حضرت بواسطه ياران و اولياي آن حضرت قبل از ظهورش فراهم مي آيد و ظهور و حكومت جهاني آن حضرت يك سمبل و نشانه است و اصل آن بر محور وجود اولياي حضرت شكل مي يابد. درست مثل قيامت كبرا در قبال قيامتهاي صغراي پنجاه هزار ساله.

۱۰۳- پس بدان كه اصل و اساس و محور حق وجودي امام زمان (ع) در دوره غيبت از وجود اولياي او رخ مي نمايد كه ظهور و حكومت جهاني خود ايشان به مثابه مرحله نهائي اين نهضت است و اوج آن. هرمي كه همه مراحل و مراتب ساختارش را اولياپش تشكيل مي دهند و چون به نوك هرم رسيد آن حضرت رخ مي نمايند. همانطور كه پيامبر اسلام در ادامه تكاملي نهضت انبياي الهي رخ نمودند و نبوت را به اوج كمال و ختم رسانيدند و بدون وجود انبياي سلف هرگز ظهور محمدي رخ نمي داد و لذا همه انبياي بزرگ به ظهور آن حضرت نويد دادند. پس در دوره غيبت امام هم امامان و مهدي هاي بسياري به عرصه ظهور مي رسند كه زمينه جهاني اين ظهور را فراهم مي آورند همانطور كه از رسول اكرم (ص) نقل شده كه پس از ايشان دوازده امام و سپس دوازده مهدي در هر قرني به عرصه ظهور مي رسند. يعني در دوره غيبت امام زمان بايستي تاكنون حدود يازده يا دوازده مهدي ظهور نموده باشند.

۱۰۴- بهرحال طبق اين روايت و صدها نشانه ديگر از ظهور جهاني حضرت ما در قرن ظهور قرار داريم هر چند كه قبل از آن هم دوازده مهدي در هر قرني ظهور نموده اند كه جمله تجلي آن حضرت بوده اند از وجود اولياي ايشان. پس هيچ عصري بدون مهدي نبوده است ولي اينها مهدي هاي مسيحائي بوده اند يعني مظاهر رحمت مطلقه حق بوده اند. و اينست مصداق آن سخن امام صادق كه: مهدي همان مسيح است. ولي در پايان اين دوازده قرن غيبت، مهدي و مسيح با هم و در دو كالبد ظهور مي كنند.

۱۰۵- «مهدي» در لغت بمعناي «هدايت شده» است. پس هر انسان هدايت يافته و رستگاري يك مهدي است كه تجسم و تعين همه سلسله مراتب سير و سلوك الي الله است و بلكه حامل نور خدا نيز هست زيرا انسان هدايت شده به لقاي الهي هم رسيده است و جمال اعلاي خداي را ديدار كرده و نور جمالش را هم با خود در جمالش داراست. يعني مهدي خود اسوه و مظهر هدايت و جمال هدايت است و جمالش حامل كل هدايت است. در اين معنا تأمل كن! يعني او به لحاظ وجودي اسوه هدايت يافتگي است. حال از اين منظر درباره اين آيه تفكر كنيد: «بگو خداست كه بسوي حق هدايت مي كند. پس آيا كسي كه بسوي حق هدايت مي كند بهتر است كه پيروي شود يا كسي كه هدايت نمي يابد مگر آنكه هدايت كرده شود؟ پس چه قضاوتي داريد؟ بدانيد كه اكثر مردمان ذهن خود را پيروي مي كنند و ذهن به حق نمي رساند.»[2] يونس۳۶-۳۵ يعني اطاعت از خداي غيبي همان اطاعت از خداي ذهني است كه اطاعت از نفس برتر خويش است كه استكبار نفس است كه خدا ناميده مي شود يعني چه بسا خود شيطنت است. ولي كسي كه خود يك مهدي (هدايت شده) است بي ترديد هر كه با او همراهي و اطاعتش كند هدايت مي شود و اين اطاعت به حق نزديكتر است تا خداي غيبي. پس هر انسان هدايت يافته اي در هر مرحله از هدايتش يك مهدي است براي افراد مادون خودش در راه هدايت. اين آيه نيز از آن آيات رندانه خداست كه بواسطه اش مؤمنان را هدايت و كافران را گمراهي و خسارت مي افزايد و منافقان را رسوا مي كند. ولي انسان جاهل و كافر با خود بي هيچ تفكري مي گويد: «پاسخ معلوم است عجب سئوالي بيهوده است زيرا اطاعت از خدا بهتر از اطاعت از بنده خداست.» و بدينگونه اطاعت از رسولان و اولياي الهي را انكار مي كند درست همچون ابليس كه تحت عنوان سجده بر خدا به انكار سجده بر آدم پرداخت و گفت: تا خدا هست چرا بنده خدا را سجده كنم!؟ و اين پاسخ فوري و عاجل كافران است كه: ما خود خود خدا را پيروي مي كنيم! و اين همان پيروي از ذهن خويش است كه شرك است. «آنان كساني هستند كه خدا هدايتشان كرده پس به آنان اقتدا نما.»[3] انعام۹۱-

[1] « مهدی تا چهل سال در حکومت خود باقی می ماند تا اینکه زمین را از لوث چرکها وکثافات پاك کند . راوی گوید: برخی از بزرگان به پا خواستند عرضه داشتند که: ای امیر مؤمنان! بعد از آن چه می شود؟ حضرت فرمود: بعد از آن مهدی دار فانی را وداع می گوید ووزیران او یکی پس از دیگری از دنیا رخت بر می بندند. دنیا رفته رفته به حالتی که از پیش بود بر می گردد ونادانیها وگمراهیها روز افزون شده ومردم به کفر باز می گردند . در آن هنگام خداوند شهرها را به ویرانی می کشاند» خطبه بیان، به نقل از : الزام الناصب، ج۲، ص ۱۷۲. در این باره مراجعه کنید به کتاب«علی نامه»، فصل خطبه بیان، نسخه دوم (از همین مجموعه آثار).

[2] « قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدي لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ » يونس، ۳۶-۳۵.

[3] « أُولئِكَ الَّذينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرى لِلْعالَمينَ » انعام، ۹۰.

۱۰۶- و بدان كه اين مهدي ها[1] همان رسولان زنده هر عصري هستند كه به خدا رسيده و از جانب خدا بسوي خلق فرستاده شده اند. پس اين مهدي ها جمله از مقام محمدي بسوي مردم مي آيند و لذا مهدي هاي محمدي و رسولان محمدي هستند و به نور رحمت محمدي به حق رسيده اند و از همان جانب بسوي خلق بازگشته اند و لذا مشمول وحي رسول خدايند: وحي اي كه وحي كرده مي شود.[2] نجم-

۱۰۷- در همه حال خداست كه بسوي حق هدايت مي كند ولي اين هدايت يا بواسطه روحي است كه به انسان القاء مي كند كه منت اوست «خدا هر كه را هدايت كند بر او منت مي نهد.»[3] قرآن- و يا بواسطه كسي كه صاحب روح هدايت است و خود هدايت شده خدا مي باشد. ولي كسي كه روحي از خداوند دريافت نكرده است بايستي از انساني صاحب روح تبعيت كند وگرنه اسير هواي نفس و مريد خودش است خودي كه خدا مي نامدش. «و آنان را خداي هدايت كرده است پس به هدايت آنها اقتدا كن.»[4] انعام۹۰- ولي اين هدايت شدگان الهي بواسطه روح همان ديدار كنندگان پروردگارند و به لقاءالله رسيده اند و حامل جمال اعلاي پروردگارند و لذا مظهر رضاي خدا و سعادت مي باشند و هر كه با آنان همراه شود خوشبخت مي شود.

۱۰۸- اصل وجود بر مكان است و مكان كه بستر و جايگاه موجودات است كه هوا، خلاء يا آسمان هم ناميده مي شود ممكن كننده موجودات است كه در ذاتش آفريننده است. «آسمانها را آفريديم و خلقش را به او القاء نموديم.»[5] قرآن- يعني مكان، مزرعه وجود است كه بذرهاي موجودات را در ذات خود داراست و مي روياند در جريان پيدايش عالم و عالميان. و اين پيدايش داراي هويتي متناقض است يعني ديالكتيكي است. همانطور كه وجه اشتراك همه موجودات عالم همان مكانيت آنهاست اين مكانيت همان وجه افتراق موجودات هم هست زيرا در عالم مكان هر چيزي با چيز ديگري فرق مي يابد و اين فرق راز موجوديت يگانه و منحصر بفرد هر چيزي است. و چون هر چيزي جايگاه مكاني خاص خودش را دارد از ديگر موجودات متفاوت است و اين تفاوت اساس تشابه هم هست كه مكانيت همه موجودات است. پس دريافتيم كه هر چيزي در بودنش در مكان مشترك و متفاوت از سائر چيزهاست بدليل مكانيت. در اين راز آشكاري كه از چشم و هوش عامه پنهان است بسيار بمان و تأمل كن كه سرالاسرار عالم وجود است و علم فرقان است كه بر توحيد جهان بنا شده است. پس وجود، موحد و يگانه است در مكانيت. و متفاوت و متعارض و فاروق است در موجوديتش. وجود، يگانه است و موجود، بيگانه است. بمان!

۱۰۹- پس بنگر كه چگونه تفاوتها همان تشابهات است و يگانگي همان بيگانگي است. و واحد همان كثير است.

۱۱۰- تو به اين دليل از ديگران متفاوتي كه متشابهي. زيرا در مكاني.

۱۱۱- سماء (آسمان – مكان) وجود است و ارض هم موجود است. و ارض موجود در سماء (وجود) است.

۱۱۲- تو در وجود با كل جهانيان يگانه اي و در موجوديت از همه بيگانه اي. يعني در سماء يكي هستي ولي در ارض كثيري و متفاوتي!

۱۱۳- پس همه موجودات عالم در عالم ارض (ماده) متفاوت و در عالم سماء (مكان) مشابه اند و يكسان!

۱۱۴- «هفت آسمان و هفت زمين را مشابه آن آفريد و امرش را ميانه آن دو فرود آورد تا بدانيد كه بر هر كاري قادر است.» طلاق- پس خداوند امرش را پس از خلق عالم و آدم در بين تفاوتها و تشابهات فرود آورد كه موجب پيدايش بينات است كه انسان را بسوي او هدايت مي كند.

۱۱۵- پس بيّنات الهي كه عناصر هدايت انسان بسوي حق هستند نه در قلمرو متشابهات جاي مي گيرند و نه تفاوتها! يعني نه شبيه چيزي هستند و نه متفاوت از چيزي. و اينست صراط المستقيم هدايت بسوي خدا.

---

[1] « عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ ع أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً وَ لَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالاتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا» شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ج۲، ص ۳۵۸.

[2] «إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحى » نجم، ۴.

[3] «..... بَلِ اللَّهُ يَمُنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ » حجرات، ۱۷.

[4] « أُولئِكَ الَّذينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرى لِلْعالَمينَ » انعام، ۹۰.

[5] «فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ في يَوْمَيْنِ وَ أَوْحى في كُلِّ سَماءٍ أَمْرَها وَ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابيحَ وَ حِفْظاً ذلِكَ تَقْديرُ الْعَزيزِ الْعَليمِ » فصلت، ۱۲.

۱۱۶- آنچه که انسانها را در قبال بیّنات الهي (معجزات و کرامات) دچار تردید و انکار و کفر و گمراهي مي کند و مبدل به زیانکارترین مردم مي سازد ابتلاي به تشابهات و تفاوتهاست. زیرا يك روي این بیّنات متشابه است با هر چیزي. و روي دیگرش متفاوت است از هر چیزي! بدینگونه است که انسان غافل و بازیگر که از رسولش اطاعت خالصانه و بي چون و چرا نمي کند این نشانه هاي الهي از وجود اولیایش را تبدیل به خواص مادي (ارضي) و دنیوي مي کند و چون نور یگانگي اش را از دست داد بکلي منکرش مي شود و مي گوید این اصلاً ربطي به واقعیت ندارد و بیهوده و فریب است. یعني در تناقض بین شباهت و تفاوت بینات با امور مادي سرگردان و گمراه و کافر مي شود.

۱۱۷- اگر جهان هستي فقط مکان (آسمان) محض تهي از هر موجود مادي (ارضي) مي بود درکش عین زمان لامتناهي و اکنونیت مطلق و جاوید مي بود که همان وجود ناب و یگانه است: بودن محض!

۱۱۸- پس دریافتیم که درك مکان (آسمان) جز زمان لامتناهي و جاوید نیست. ولي درك موجودات مادي (ارض) حاصلي جز دهر ندارد که همان زمان میرا و تاریخي است که ضد جاودانگي و اکنونیت است.

۱۱۹- یعني یگانگي موجب جاودانگیست و بیگانگي هم موجب نابودي و مرگ و تباهي است که حاصل درك تفاوت بین موجودات مادي در عالم ارض است.

۱۲۰- یکبار دگر این مسئله را از بند شماره ۱۰۸ از سر گیر و در آن تأمل کن تا به بنیاد معرفت دست یابي.

۱۲۱- علي ع که پدر خاك یعني بنیاد ارض است[1] مظهر وحدت در کثرت است و محمد ص که پدر سماء و جمال ابدیت است مظهر کثرت در وحدت است.

۱۲۲- بدان که زمان که يك گوهره معنوي خاص انسان است حاصل حضور ماده در مکان است یعني ارض در سماء. که اگر عالم هستي را از منظر سمائي بنگري به یگانگي و جاودانگي زمان مي رسي که محمدیّت است ولي اگر از منظر مادیت موجودات عالم ارض بنگري به کثرت و تباهي و زمان تاریخي (نجومي) مي رسي که ابلیسیت است و آنگاه براي نجات از این نابودي مبتلاي به شجره مي شوي یعني نژادپرستي که دوزخ است.

۱۲۳- شباهتهاي بین چیزها همان تفاوتهایشان است. این حکمتي نجات بخش است که در این رابطه بین زمین و آسمان حاصل گشت.

۱۲۴- زمان حاصل هماغوشي زمین و آسمان است (ماده و فضا) اگر از تفاوتها و تشابهات درگذري به جاودانگي آن مي رسي که جنت است و رستگاري محمدي!

۱۲۵- اشتراك و افتراق بین چیزها از آنست که در مکان است یعني هست. زیرا بودن یعني در مکان بودن! پس مکان (سماء) را در جانت تبدیل به زمان جاودان کن و از این معنا بر جهان ماده بنگر تا بصیرت محمدي یابي که اینست هدایت! «چرا در آسمان نظر نمي کنید.»[2] قرآن-

۱۲۶- آسمان جمال جاودانگي است و زمین صورت نابودي! چو در آسمان نظر کني نابودي را بهشت برین مي یابي و در آن جمال اعلاي خداي را درمي یابي.

۱۲۷- بر روي زمین در معناي زمان تأمل کردم و دیدم که بالاي سر من است یعني آسمان! و سپس در آسمان نظر کردم دیدم جاودانگي مجسم است. و از این منظر بود که جمال حق را در خاك دیدار کردم.

۱۲۸- «چرا در زمین و آسمان نظر نمي کنید.»[1] قرآن- بدان که عرفان قرآني عرفان خاك و آب و باد و آسمان و گیاه و حیوانات و جان آدمهاست! این عرفان در کتاب و مدرسه و فلسفه و کلام و رمل و جادو و ورد یافت مي نشود.

---

[1] « إنما أنت أبو تراب» بحار الانوار، ج۳۵، ص ۶۶.

[2] «أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها وَ زَيَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ » ق، ۶.

۱۲۹- اينانند محكمات قرآني. ولي بقول قرآن آنانكه در دلهايشان مرض است و منافقانند محكمات را رها كرده و مشغول بازي (تفسير) با متشابهات هستند. و بدتر از آن اينكه اصلاً جاي محكمات را با متشابهات عوض كرده اند يعني محكمات قرآني را متشابه مي دانند و متشابهاتش را محكمات مي خوانند همانطور كه اصول عملي دين را رها كرده و مشغول فروع دين شده اند آنهم به بازي و ريا و نمايشات. صدق را رها كرده و صدقه بازي مي كنند. ياد خدا (ذكر) را رها كرده و مشغول وسواس هاي عبادي هستند. بي آنكه به آسمان نظري كنند دستها را بسوي آسمان بالا مي برند.

۱۳۰- محكمات قرآني همان آياتي هستند كه حتي در تفاسير هم ناديده گرفته مي شوند و مي پندارند كه اين آيات مخصوص كودكان است مثل «چرا در زمين و آسمانها نظر نمي كنيد[۲]... زمين و آسمانها بر حق آفريده شده اند.[۳]»

۱۳۱- در قرآن كريم هيچ چيزي همچون زمين و آسمانها، توصيه به تفكر و تأمل و نظر نشده است. حال بنگريد به تفاسير موجود در قرآن كه كمترين توجهي به توصيه الهي نشده است. پس اينان قرآن را تفسير نكرده اند بلكه تبديل كرده اند بر حسب منافع دنيوي خودشان! وگرنه خداوند بيش از دويست بار بشر را درباره زمين و آسمانها مخاطب قرار داده است.

۱۳۲- خداوند آسمان (مكان – فضا) را آفريد و خلقش را در آن القاء نمود. قرآن- اين القاء همان اسماء بود در ذات آسمان. اين اسماء همان بذرهاي پيدايش موجودات خاكي (ارض) بودند كه از ذات آسمان روئيدند. اين همان ماهيت عالم «ذر» است اين ذرات آسماني همان اسماء هستند. اسم و سماء از مصدر واحدي است. اين تأويل عالم ارض است در سماء كه پروردگارم به من آموخت.

۱۳۳- پس آسمان آفريننده ارض است و ارض آفريننده آب است و آب آفريننده حيات است و حيات هم آفريننده حيوانات است و حيوانات آفريننده بشرند. و انبياي الهي كه از آسمان باز آمده اند آفريننده انسان الهي هستند. اين همان حلقه مفقوده داروين است كه روح است كه بهمراه رسولان الهي بسوي بشر آمده است.

۱۳۴- خداوند در ازل در لامكان بود زيرا هنوز مكاني يعني فضائي نبود. آنگاه او در خودش بود و خودش هم چيزي نبود زيرا جائي نبود كه چيزي در آنجا باشد. او آنگاه فقط يك كلمه بود كلمه خدا! و اين كلمه هم در جائي نوشته يا خوانده نبود. پس او در واقع نبود و ذات بود. او عدم بود. او خودآگاهي محض بود! او از خود و با خود و در خود و فقط براي خودش بود زيرا جز او نبود! اگر اين معنا را در دل و جانت دريابي و با آن بماني عين خودآئي در لحظه ازل! اين عين ياد خالصانه و توحيدي خداست و نابترين ذكرهاست. «هر كه خداي را ياد آورد خود را به ياد آورده و هر كه او را از ياد ببرد از ياد خود مي رود.»[٤] قرآن- اين ياد ذات هوئي خداست و هر كه آنرا ياد آورد خود مظهر هويت اوست! قل هو الله احد! و بدينگونه انسان هوئي مظهر كمال است زيرا ازليت و ابديت را در خود بهم رسانيده است و اول و آخر را و ظاهر و باطن را. زيرا آدمي آخرين موجود عالم است و ابديت جهان كه با ذكر هوي ذات احدي خدا به ازليت متصل مي شود و اينست معناي انسان كامل!

۱۳۵- آدمي درباره كسي كه بيشتر دوستش مي دارد بيشتر تفكر مي كند و شوق شناختش را دارد يعني حُب ذاتاً با معرفت توأمان است. و تفكر درباره ماهيت و وجود خدا از محبت اوست از هر دو سو. زيرا خداوند هر كه را بيشتر دوست بدارد بيشتر به يادش مي آيد و اين ياد اساس تفكر درباره اوست. و اينكه عاشق دوست مي دارد كه همواره مخاطب اوامر معشوق باشد و عشق اطاعت از او را دارد و لذا مي فرمايد «بگو اگر خداي را دوست مي داريد مرا پيروي كنيد تا خدا هم شما را دوست بدارد.»[٥] آل عمران۳۱- زيرا اولياي الهي محل صدور محبت خدا بر مؤمنان هستند و سرچشمه محبت او مي باشند و درب و دستان محبت اويند. پس كسي نمي تواند خداي را دوست بدارد و از رسول اطاعت نكند و خواستار محبت خدا نباشد. و كسي كه از رسول اطاعت كند مشمول دو رحمت است يكي محبت رسول و ديگر محبت خدا كه متعاقب اطاعت از رسول حاصل مي آيد. همانطور كه مثلاً والدين محبت ديگران بخود

---

[۱] «افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت* وَ إِلَى السَّماءِ كَيْفَ رُفِعَتْ *وَ إِلَى الْجِبالِ كَيْفَ نُصِبَتْ *وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ » غاشيه ، ۲۰-۱۷؛ «قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما تُغْنِي الْآياتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ » يونس، ۱۰۱.

[۲] همان.

[۳] «أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاَّ بِالْحَقِ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ » روم، ۸.

[٤] «وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ » حشر، ۱۹.

[٥] «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ » آل عمران، ۳۱.

را از محبتشان به فرزند خود درك مي كنند. خدا هم محبت بنده به خود را از محبت و اطاعت از رسولانش درمي يابد زيرا خداوند اولياي خود را دوست مي دارد زيرا بندگانش را دوست مي دارد.

۱۳۶- «الله لا اله» يعني خدا پرستيدني نيست الا هو. مگر در وجود اوليايش. «خدا جز در وجود ما پرستيدني نيست»[1] علي ع. «زيرا مردمان اكثر هواي نفس خود را خداي مي خوانند.»[2] قرآن – الا بنده عاشق خدا كه محل نزول روح و امر اوست.[3] قرآن- زيرا حق خدا را آنگونه كه هست رعايت و درك نمي كنند.[4] قرآن- شما خود را شكر مي كنيد نه خدا را.[5] قرآن- شما خود را مي پرستيد نه خدا را.[6] قرآن- و لذا بي امام را خدا نيست و نماز هم نيست. حديث-

۱۳۷- معماي آيات ناسخ و منسوخ در قرآن كريم همچون پله هاي نردبان است كه براي بالا رفتن بايستي پله قبلي را زير پا گذاري و همه پله ها امر واحدي هستند و براي تقرب الي الله و لقاي الهي هدايت مي كنند. ولي اگر اراده به ديدار با خدا نباشد هر پله اي بخودي خود يك حجاب و بت مي شود و همه آيات در تناقض مي افتند. پس بدان كه آن امر واحدي كه خداوند درباره تناقضات آيات مي فرمايد جز لقاءالله نيست. «كافران مي گويند كه اين آيات ضد و نقيض هستند ولي صاحبان خرد مي دانند كه امر واحدي است.»[7] قرآن-

۱۳۸- تناقضات آيات قرآن در ظرف دنيا و درك دنيوي آن است پس اگر ديدار خدا در حيات دنيا نباشد اين تناقضات هم برطرف شدني نيستند. بدان كه باور به ديدار خدا پس از مرگ در قيامت كبرا هيچ مشكلي از اين تناقضات را حل نمي كند همانطور كه اين باور كمابيش با تعابير متفاوتي در همه پيروان اديان الهي وجود دارد ولي جنگ هفتاد و دو مذهب در طول تاريخ فزاينده بوده است زيرا لقاي الهي در دنيا مورد انكار است. و تا اين باور و شوق پديد نيايد بشريت راه نجاتي ندارد و صلحي ممكن نمي آيد. اين تنها باوري است كه كل بشريت را قلباً متحد مي سازد و اين اتحاد اساس جامعه امام زماني و مدينه فاضله مي باشد. پس باور به لقاءالله در حيات دنيا اساس و محور نجات بشر و پيدايش مدينه فاضله است. در اين امر بمان و بينديش تا شايد نجات يابي!

۱۳۹- پس بدان كه امام زمان و ناجي موعود كسي جز آن آئينه اي نيست كه بشريت در او پروردگار را ديدار مي كند و جمال اعلاي حق را مي بيند و سعادتمند مي شود.[8] ليل ۲۱-۱۹

۱۴۰- پس نجات بشري در دو جهان جز ديدار با خداوند نيست در درجات تجلي و شهود. «زمين و آسمانها و هر آنچه بين آنهاست از براي خدا و ملك اوست.»[9] قرآن- «پس چرا در زمين و آسمانها نظر نمي كنيد.»[10] قرآن- تا صاحب و مالك و مقيم اين خانه (هستي) را ديدار كنيد!

۱۴۱- اين بدان كه نجاتي جز در عشق حقيقي و جاودانه نيست. و چنين عشقي جز در لقاي الهي پديد نمي آيد. آنكه عاشق بنده اي مي شود تا مدتها خوشبخت و بي نياز مي شود تا چه رسد به عشق الهي.

۱۴۲- پس ناجي بشريت جز جمال اعلاي خدا نيست و مابقي افسون و افسانه و هذيان و جنون است و سراب و دوزخ!

---

[1] «« لَا يُعْرَفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا» بحار الانوار، ج۸، ص ۳۳۸.و« قال (ع) معرفتى بالنورانية معرفة الله عزوجل ومعرفة الله عزوجل معرفتى بالنورانية و هو الدين الخالص». مجلسى، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶. در اين باره مراجعه شود به كتاب «على نامه» ، خطبه نورانية ، از همين مجموعه آثار.

[2] «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى» النجم، ۲۳؛« أَ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً »فرقان، ۴۳.

[3] « سبحان الله عما يصفون* إِلاَّ عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ » صافات، ۱۶۰-۱۵۹

[4] «وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلى بَشَرٍ مِنْ شَيْ‏ءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتابَ الَّذي جاءَ بِهِ مُوسى نُوراً وَ هُدىً لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَراطيسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ كَثيراً وَ عُلِّمْتُمْ ما لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لا آباؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ في خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ »انعام، ۹۱.

[5] «وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَميدٌ » لقمان، ۱۲.

[6] «أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْديهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ » جاثيه، ۲۳.

[7] «هُوَ الَّذي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذينَ في قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْويلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْويلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ » آل عمران، ۷.

[8] «وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى * إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى *وَ لَسَوْفَ يَرْضى » الليل ، ۱۹-۲۱.

[9] «لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّرى » طه، ۶.

[10] «افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت* وَ إِلَى السَّماءِ كَيْفَ رُفِعَتْ *وَ إِلَى الْجِبالِ كَيْفَ نُصِبَتْ *وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ » غاشيه ، ۲۰-۱۷؛ «قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما تُغْنِي الْآياتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ » يونس، ۱۰۱.

۱۴۳- اگر عمده عذابهاي بشري ريشه جمعي و عاطفي دارد نجات هم بايستي از همين منشأ برخيزد تا عذاب را دفع نمايد. پس مپندار که نجات امري فردي و خصوصي است.

۱۴۴- تورم و بحرانهاي اقتصادي، ناامني و بي اعتمادي، اعتياد و ترور، امراض مسري، مفاسد و آلودگيهاي محيط زيست، استبداد سياسي، خيانت خانوادگي و عداوتهاي عاشقي جمله اموري جمعي و اجتماعي و ارتباطي هستند. پس راه حل اينها هم بايستي جمعي باشد.

۱۴۵- چون سه يا پنج نفر گرد هم آيند و راز در ميان نهند او با آنها خواهد بود و در قيامت به حساب اعمالشان رسيدگي مي کند.[1] سوره مجادله ۷- آنهايي که ايمان آورده و اعمال خود را به صلح آورند و با دشمنان خدا و رسول دوستي نکنند حتي اگر خويشان آنها باشند در بهشت هستند و اينانند حزب خدا که رستگارند.[2] سوره مجادله ۲۲- در آيه اول سخن از قيامت و لذا لقاءالله است و در دومي سخن از نژادزدائي و اتحاد و صلح اجتماعي است و در هر دو مورد واقعه اي جمعي است که به نجات و رهائي مي انجامد. و در آيه اول سخن از همراهي «او» با آن جمع اهل دل و راز است و اين او همان ناجي و امام است: و اين راه و روش نجات بشر است در کتاب خدا! و آن جمع اهل راز همان حزب الله است که رستگارند و پيروز. و اين راز نجات آخرالزماني است. حزب الله هسته هاي نجات يافته در محور اولياي الهي در عرصه غيبت هستند که زمينه ظهور جهاني را مهيا مي سازند و مؤمنان منزه از نژادپرستي مي باشند که نخستين هسته هاي جامعه امام زماني را پديد مي آورند و بر پا دارندگان دين خالص و آئين ابراهيم حنيف هستند که قيامتشان بر محور امامشان بر پا شده و حسابشان در دنيا پاك شده است و اينان مصاديق السابقون مي باشند که در نزديك ترين حد به امام قرار دارند يعني مقربين. و اين اولياء همان عليين و علي واران دورانهايند و دستهاي امر امام.

۱۴۶- آيه هفتم سوره مجادله بيانگر قيامت صغراي مؤمنان اماميه است که اين اوئي که فرد چهارم يا ششم اين جمع است همان هويت الهي امام است که باني قيامت جمعي مي باشد و برپا کننده خلقت جديد عرفاني. و اينست نجات آخرالزماني. و اينانند ياراني که زمينه ظهور جهاني امام را مهيا مي کنند. يعني نجات يافتگاني که مقيم جنات نعيم وجود امام خويشند و اين نجات را جهاني مي کنند.

۱۴۷- «کساني که ديدار با خدا را دروغ انگاشتند زيانکار شدند.»[3] انعام۳۱- بي ترديد اين کسان منکران خدا و رسولان و دين او نيستند بلکه اهل دين هستند ولي لقاءالله را مربوط به قيامت کبرا و پس از مرگ مي دانند و بس. وگرنه کسي که اصلاً دين را منکر است چکار با ديدار خدا دارد و معلوم است که منکر آنست. و همه اهل دين لقاءالله را پس از مرگ و در قيامت کبرا تصديق مي کنند در همه مذاهب توحيدي. ولي بسيار اندکند که به ديدار با خدا در حيات دنيا باور داشته باشند و مشتاق آن باشند. در اين معنا تأمل کن تا از زيانکاران نشوي!

۱۴۸- آنانکه لقاءالله در حيات دنيا را منکرند به بهشت و جهنم و اجر و عذاب در حيات دنيا هم باور ندارند و کل دين را مربوط به پس از مرگ مي دانند و اينان اهل نفاق در مذاهب هستند که از دين خدا در حيات دنيا جز امور عبادي و خيرات به وقت بلايا و خطر، چيز ديگري قائل نيستند که آنهم فقط براي ترس از جهنم و طمع بهشت است در صورتي که اگر اين حرفها اصلاً راست باشد کار از محکم کاري عيب نمي کند!!

۱۴۹- اين بدان که در آخرالزمان نجاتي جز جستجو و شوق لقاءالله نيست در وجود اولياي الهي. و سعادت و رضائي هم جز اين نيست و بغير از اين کل زندگي يك خسران و حسرت و عبث محض است.

۱۵۰- امروزه آنکه امامي زنده ندارد موجوديتش در دنيا هيچ معنائي به او نمي بخشد و در اين پوچي و عبث است که براي ابداع معناي وجود دست بهر خطر و شرر و ماجراجوئي و تبهکاري و عياشي مي زند تا شايد در او حقيقتي پديد آيد.

---

[1] «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى‏ ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى‏ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَليمٌ» المجادله ، ۷.

[2] «لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ في‏ قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » مجادله، ۲۲.

[3] «قَدْ خَسِرَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذا جاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قالُوا يا حَسْرَتَنا عَلى‏ ما فَرَّطْنا فيها وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلى‏ ظُهُورِهِمْ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ » انعام، ۳۱.

۱۵۱- امروزه فقط محبت اولياي الهي مي تواند به وجود انسانها معنا و ارزش و حقي بخشد تا احساس وجود كنند و در غير اينصورت اسير عبثي هستند كه بسوي نابودي مي رود. و براي رهائي از اين وضع در هزاران اسارت و فساد و بندگي مي افتند.

۱۵۲- اگر مبدأ و معاد و محور و اساس دين، خداست و همه چيز بايستي براي رضاي او باشد مگر مي شود آدمي شوق ديدارش را نداشته باشد. پس اگر كسي شوق ديدارش را ندارد اصلاً ايماني ندارد و هواي نفس خود را خدا مي خواند و مي پرستد و سجده مي كند يعني مشرك است و لذا در عمل زندگي فقط رضاي عورت دارد و مريد شيطان است.[۱] قرآن-

۱۵۳- بواسطه صلوة و صبر، خودتان را ياري دهيد و بدانيد كه اين كاري كبير است و جز بر خاكساران محال است آنانكه مي دانند كه پروردگارشان را ديدار مي كنند و بسوي همو بازمي گردند.»[۲] بقره۴۶-۴۵ يعني فقط كساني مي توانند در نماز ياري جويند و بر آن صبور بمانند كه باور به ديدارش در نماز داشته باشند و در اين شوق، خاكسار باشند و نماز را عرفات حق بدانند و صراط ديدارش. «پروردگارم بر صراط در انتظار است.»[۳] هود- و نماز تقاضاي صراط است در حمدش. مگر نه اينكه نيت نماز تقرب الي الله است نزديكي به خدا براي چه؟ جز براي ديدارش چه معنائي دارد؟ ولي چند درصد اهل نماز به نيت ديدارش اقامه صلوة مي كنند؟ و بعلاوه طبق كلام خدا در اين آيه نخست ديدار با اوست و سپس بازگشت به سوي او در قيامت كبرا. پس اين ديداري قبل از قيامت كبراست. بدان و باور كن!

۱۵۴- كسي كه به شوق ديدار خدا در حيات دنيا زندگي كند و اين شوق و اراده را در خود نهادينه و تبديل به ذكر كند دائم الصلوة است و از برترين و خالص ترين ذاكرين است و شيطان مطلقاً توان نزديكي به او را ندارد و او از محبين الهي است و اين شوق و فكر وي را از هر وسوسه و گناه و ستم و ذلتي مي رهاند.

۱۵۵- و خداوند به اين بنده حقير رسالت احياي انديشه و باور لقاءالله در حيات دنيا را اعطا نموده است تا آنرا تبيين نموده و تبديل به مذهب واحد جهاني سازم كه مذهب صلح و وحدت و نجات و ظهور موعود است.

۱۵۶- شوق زندگي فقط محصول انديشه و باور به ديدار با خدا در حيات دنياست. اين همان شوقي است كه در انسان مدرن مرده است زيرا كسي شوق زيستن ندارد بلكه همه شوق داشتن و خوردن و بازي كردن و مالكيت و تجاوز و ستم و آدمخواري دارند: شوق داشتن و كردن و بلعيدن و نه شوق بودن!

۱۵۷- بدان كه ياد خدا بخصوص در جستجوي ديدارش براي سعادت و رضايت و بي نيازي و عزت و لذت در زندگاني كافيست.

۱۵۸- چگونه است كه شوق ديدار كسي را كه تو را از عدم آفريده و هستي جاويد بخشيده، نداري؟ پس شوق چه داري؟ چه بي ذوق و بي عاطفه اي! چه قدرنشناس و بي وجودي! همه دنيا هم اگر از آن تو باشد نمي تواند لحظه اي تو را احساس خوشبختي دهد.

۱۵۹- اگر خداي را نديده اي پس جمال كسي را كه او را ديده نقش ذهن و دل نما تا كرامت حيرت آورش را دريابي در تن و دل و جان و همه اركان زندگاني!

۱۶۰- «همه فنايند و باقيست جمال پروردگارت كه صاحب تجلي ها و كرامتهاست... و افزون آمد نام پروردگارت كه صاحب تجلي ها و كرامتهاست.»[٤] رحمن۷۸-۲۷-۲۶ چون فقط جمال خداست كه باقي مي ماند و جاويد است شوق ديدارش موجب احساس جاودانگي و حيات ابدي و روح زندگاني است و عشق وجود! و اما چرا خداوند با تجلي اش داراي نامي افزون مي شود و بر نامهايش اضافه مي گردد؟ زيرا از وجود انسان رخ مي گشايد و نام آن انسان هم بر اسماي الهي وارد مي شود مثل علي ع كه مكررترين نام خدا در قرآن است. و اينكه همه اسماي الهي جز الله به اولياي الهي هم تعلق مي گيرد مثل مؤمن، امام، ولي، علي، حكيم و... .

---

[١] «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ إِناثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطاناً مَريداً » نساء، ١١٧.
[٢] «وَ اسْتَعينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَكَبيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخاشِعينَ*الَّذينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ راجِعُونَ » بقره، ۴۶-۴۵.
[٣] «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ » هود، ۵۶.
[٤] «تَبارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ » رحمن، ۷۸؛ «كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ * وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ » رحمن، ۲۷-۲۶.

۱۶۱- و بدان که کرامت حق همان تجلي اوست در اولیایش و همه اولیاي صاحب کرامت محل تجلي او هستند و بواسطه تجلي او از وجود اولیاي اوست که کرامتي نصیب مردم مي شود. «نشانه هاي خود را در درون و برون شما بر شما آشکار مي کنیم تا بدانید که او حق است...»[۱]

۱۶۲- «براستي که فرزند آدم را کرامت اعطا نمودیم...»[۲] قرآن- این کرامت همان گوهره تجلي حق از وجود انسان است و اینست که مي فرماید «هیچکس را در نزد پروردگارش چیزي نیست که پس داده شود الا جمال اعلاي پروردگارش که بزودي خوشبختش مي کند.»[۳] لیل۲۱-۱۹ این جمال اعلاء همان کرامت است.

۱۶۳- و بدان که اصل و اساس کرامت انساني در دین محمد ص همان حقیقت کلام قرآني است زیرا «حق را با کلامش محقق مي سازد.»[٤] قرآن- یعني انسان اهل کرامت و تجلي، با بیانش که همان کلام الله و قرآن است در دل مخاطب تبدیل و تحول پدید مي آورد و نور حقیقت بواسطه کلامش در وجود مخاطب خلاق مي شود و آفرینش جدید آغاز مي گردد. و این آفرینش بواسطه کلام است همانطور که خداوند هم بواسطه کلامش جهان را آفرید و لذا اول قلم را آفرید و گفت بشو و شد!

۱۶۴- پس بدان که انسان صاحب کرامت انسان آفریننده است همچون خدایش. چرا که جمال اعلاي خداي را از او بازیافته است و صاحب جمال و جلال حق گشته است. و چه معجزه اي برتر از آفرینش آنهم آفرینش انسان که از آن محمد و محمدي هاي حقیقي است که همان معجزه قرآن است.

۱۶۵- پس بدان که مهدي موعود نیز بقدرت آفرینندگي کلام قرآني خویش است که بشریت را احیاي به حق مي کند و غایت این قدرت را به عرصه ظهور مي رساند که بسیار برتر از آن حیاتي است که از وجود شخص رسول و ائمه معصوم آشکار شده بود. به همین دلیل طبق روایتي از پیامبر اکرم بزرگترین اتهامي که علماي رسمي به مهدي نسبت مي دهند بدعت است و اینکه این دین جدیدي است و اسلام نیست. حال آنکه اصل و مغز و کمال اسلام است. «و اوست که رسولش را براي هدایت و دین حق فرستاد تا کل دینش را آشکار کند هر چند که مشرکان را خوش نیاید. و اي مؤمنان بدانید که کثیري از علماي دیني و زاهدان مال مردم خور هستند و از دین خدا بازمي دارند.»[٥] سوره توبه۳۴-۳۳ و بدان که این سخن مربوط به ظهور مهدي هاي آخرالزمان است که کل اسلام و قرآن را آشکار مي کنند که بزرگترین مدعیانش همین علماي سنتي هستند که از اسلام جز آنچه که در صدر اسلام آشکار شده نمي خواهند هر چند که همان را هم تحریف و تبدیل کرده اند.

۱۶۶- پس بدان ناجي موعود همانا جمال مهدي هاي هر عصر است. یعني باز هم این عشق است که بشریت را نجات مي دهد و اینست برترین کرامت امام که قدرت نوراني رسوخ کلامش نیز از جمال اوست یعني نور جمالش قلوب را زنده مي کند و کلام حق را در آن بذرافشاني مي نماید و این بذرها در جان مردمان به بار مي نشیند و این همان تحقق حق به نور کلام است.

۱۶۷- مؤمن شیعي نیست کسي که لااقل مظهر تجلي یکي از اسماي الهي نباشد در درجات مثل کریم، رحیم، حکیم، عظیم، عزیز، حمید و... البته اگر داراي امامي زنده و تحت ولایت باشد و اطاعتي بي چون و چرا داشته باشد در درجات خلوص. بدین طریق هر مؤمني یك مهدي در خاندان و شهر خویش است از جلال و کرامت امامش.

۱۶۸- بقول قرآن کریم زیانکارترین مردم کساني هستند که نشانه هاي الهي و دیدار با او را انکار کرده اند.[٦] چرا که از نجات آخرالزماني که همان ظهور موعود است محروم مي مانند زیرا این نجات جز بواسطه جمال امام نیست که آئینه جمال خداست. پس منکران دیدار خدا همان منکران ظهور امام و نجات آخرالزماني هستند بخصوص که این ظهور جهاني مقدمه قیامت هم مي باشد. پس منکران دیدار خدا شفاعت امام را از دست مي دهند چرا که شفاعت او عین کرامت اوست و کرامت او عین تجلي او به جمال حق است. بدان!

---

[۱] «سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في‏ أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ شَهيدٌ » فصلت، ٥۳.

[۲] «وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَني‏ آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلى‏ كَثيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضيلاً » اسراء، ۷۰.

[۳] «وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى‏ * إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى‏ *وَ لَسَوْفَ يَرْضى‏ » الليل، ۱۹-۲۱.

[٤] «وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَ بِكَلِماتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ » يونس، ۸۲.

[٥] «هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى‏ وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ * يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّ كَثيراً مِنَ الْأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النَّاسِ بِالْباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ وَ الَّذينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها في‏ سَبيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليمٍ » توبه، ۳۴-۳۳.

[٦] «قَدْ خَسِرَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذا جاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قالُوا يا حَسْرَتَنا عَلى‏ ما فَرَّطْنا فيها وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلى‏ ظُهُورِهِمْ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ » انعام، ۳۱.

۱۶۹- همه انسانها دربدر به جستجوي نگاهي هستند تا جمالشان را متجلي به جمال اعلاي خدا نمايد و بدينگونه خدائي شوند و اينست راز مردم پرستي بشر كه در رابطه با جنس مخالف به اوج مي رسد. ولي فقط چشمان خداديده كه به نور جمالش بينا شده مي تواند اين كرامت را در حق ديگران بنمايد يعني عارفان واصل. و از همين چشمان خداديده است كه آدمي خدابين مي شود و جمال اعلاي الهي خود را در اولياي حق شهود مي كند و خوشبخت مي شود. اين راز جذبه و مستي و عشق عرفاني مريد نسبت به پير طريقت است.

۱۷۰- «پير» كسي است كه جمال آن جوان جاودانه و ازل را ديده است. و انسان همان جمال است كه در اسارت زمان افتاده و پير مي شود ولي چون جمال ازلي و جاويد و فوق زمان خود را مي بيند دوباره جوان مي شود. پس پير طريقت در غايت پيري به جواني خدا رسيده است. اين ديالكتيك پيري– جواني از ويژگيهاي عارف واصل است. عارف كودكي پير است زيرا قيامتش را دريافته و پسا قيامت است. «و در آنروز كودكان پير مي شوند.»[1] قرآن-

۱۷۱- مكان و زمان ظرف پيدايش و گنديدگي و مرگ و نيستي است و لذا طبيعت حامل دو صورت كاملاً متضاد است كودكي و پيري!

۱۷۲- پس واضح است آدمي كه مغلوب مكان- زمان است اگر به لامكان و ازليت جهان اتصالي نداشته باشد محكوم به پيري تا سرحد نابودي است زيرا دهر رسالتي جز نابودسازي ندارد. و حلقه اتصال به لامكان وجود اولياي الهي است كه جمال وجود ازل را ديده و حامل آن نور هستند. اينان حلقه يا نردبان اتصال و ارتباط بين اعلي العليين ازل و درك اسفل السافلين هستند تا انسانها از اين درك اسفل به ياري نردبان وجود عليين به عالم اعلي صعود كنند و از پيري و نيستي نجات يابند. و اين حركت از پيري بسوي كودكي است كه در ميانه راه (صراط) يعني در اوج سن شباب كه حدود سي تا چهل سالگي است با پروردگار خود روبرو مي شوند كه: «پروردگارم بر صراط در انتظار است.»[2] هود- اين همان امر رجعت الي الله است. بازگشت به ازليت وجود! و لذا كل دين امر به رجعت است كه اين رجعت يا به قدرت ايمان و اختيار و معرفت و تقوا و جهاد و امامت است و يا به قهر و جبر و غضب و زجر و عذاب. يا از راه بهشت و يا دوزخ. «خداوند كل جهان را آفريد و سپس امر به بازگشت نمود.»[3] قرآن- كه اين آيه نيز از مكررات قرآن است. «همه از براي او هستيم و بسوي همو بازمي گرديم.»[4] قرآن-

۱۷۳- اين قوس نزول و صعود كل سير حيات و هستي عالم و آدم است كه از براي مؤمنان و اهل تقوا و اختيار در قوس نزول همان نبوتها و شريعت الهي است و در قوس صعود هم ولايتها و امامت اولياي حق است كه اطاعت بي چون و چرا و وادي عشق و معرفت است. ولي كافران و بولهوسان در قوس نزول غرق در شرارت حيواني و غريزي هستند و در قوس صعود اسير دوزخ صنعت و اراده شياطين مي باشند كه قلمرو خود براندازيهاي ماليخوليائي و جنايت است و دجاليت.

۱۷۴- و بدان كه قوس صعود همان عرصه آخرالزمان است و تقرب الي الله. در حاليكه قوس نزول عرصه تقوا مي باشد از براي مؤمنان.

۱۷۵- قلمرو تقوا و شريعت و نبوتها همان ترس از خداست كه عين ترس و پرهيز از نفس خود است. ولي قلمرو تقرب (صعود) عرصه ولايت و عشق عرفاني و معرفت نفس و رجعت بخدا در خويشتن است كه همان صراط و قيامت است كه روز پنجاه هزار ساله مي باشد.

۱۷۶- عرصه صعود عين صعود به آسمان است به ياري طناب خدا (حبل الله) كه همان ولايت امامان است كه جز بقدرت عشق و اطاعت محض ممكن نيست و نور معرفت.

۱۷۷- و قرآن محمدي كتاب صعود است و لذا اسرارش جز بر عاشقان عارف عيان نمي شود و لذا سراسر تأويل است يعني به ازل رجوع دادن آيات و احكام الهي. و اين قيامت انسان و يوم الدين است و صراط ديدار با خدا!

---

[1] « فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدانَ شيباً » مزامل، ۱۷.

[2] «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ » هود، ۵۶.

[3] «وَ هُوَ الَّذي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَ يُعيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلى فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ » روم، ۲۷؛ روم، ۱۱؛ عنكبوت، ۱۹؛ نمل، ۶۴؛ يونس، ۳۴؛ يونس، ۴.

[4] «الَّذينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ » بقره، ۱۵۶.

۱۷۸- و در قوس صعود است که حقایق باطني احکام شریعت رخ مي نماید. ماجراي موسي و خضر در قرآن نمونه اي از این واقعه است.

۱۷۹- برخي از انبیاي الهي که خود رسولان نزول امر خدا بسوي بشر بودند به غایت این نزول در درك اسفل رسیدند و رجعت را آغاز کردند و امامت را بنا نهادند که پیامبران اولوالعزم از این گروه مي باشند که ابراهیم کاملترین آن است.

۱۸۰- آیا براستي قلمرو درك اسفل السافلین که غایت نزول امر اعلاي خدا در اسفل نفس بشر است چگونه جائي است و چه علائمي دارد که انفجار ولایت و عشق الهي را باعث مي شود و پرواز به آسمان حق را مهیا مي سازد و لقاءالله رخ مي نماید.

۱۸۱- این غایت نزول در درك اسفل همان پایان زمان است زیرا پایان خلقت عالم و آدمیان است. این همان آغاز روز هفتم و عرش نشیني خداست که اتحادش با خلق مي باشد (ثم استوي علي العرش...)[1] و همان آغاز روز پنجاه هزار ساله و یوم الدین است که روح الهي هم بهمراه رسولانش تا به انتهاي هستي در درك اسفل رسیده است و امر به رجعت آغاز گشته است که: بازگردید![2]

۱۸۲- و نخستین کسي که به این امر رجعت، به تمام و کمال لبیك گفت ابراهیم ع بود و آخرینش هم محمد ص که خود فرود آورنده کمال روح و نعمت و محبت الهي در درك اسفل نفس بشر در شبه جزیره عربستان بود که مظهر رحمت او یعني دختران را زنده بگور مي کردند.

۱۸۳- ولایت و امامت ابراهیمي مختص خود او و پسرش اسماعیل بود که آنهم در تاریخ مفقود گردید همانطور که قیامت با امامت ابراهیمي آغاز شد ولي براي مدتي (تا ظهور محمد) پنهان ماند. ولي ولایت و امامت محمدي تا به مغز درك اسفل السافلین نفس بشر رسید و عمومي گردید و لذا نبوت ختم شد و امر نزول کامل و پایان یافت و عروج آغاز شد. که راه رجعت بخویشتن (عرفان) است. نخستین کسي که به این رجعت به تمام و کمال لبیك گفت علي ع بود که این راه و نردبان عروج باطني را به تمام و کمال فتح نمود و خود باني و صاحب و راهنماي این راه رجعت گشت یعني پیشوا و رهبر اهل رجعت شد و این مذهب امامیه است.

۱۸۴- پس ولایت و امامت و هدایت و سیر الي الله که وادي معرفت نفس است همان طي طریق و بازگشت از راه آمده اي است که انبیاي سلف در سیر نزول طي کرده بودند. پس قوس صعود همان طي طریق قوس نزول است در مسیري معکوس. آن از بالا به پائین بودُ و این از پائین به بالا.

۱۸۵- آیات ناسخ و منسوخ در قرآن هم مربوط به احکام و معارف این دو قوس هستند. طبعاً آیات و احکام مربوط به نزول در راه صعود نسخ مي شوند. و لذا هر دو امري واحدند و مکمل هستند.

۱۸۶- کل قرآن شرح واقعه نزول و صعود محمدي است. همه آیات ذکري که خداوند به رسولش امر به یادآوري مي کند مربوط به قوس صعود هستند که مسیر نزول را به یاد مي آورند که مسیر نزول انبیاي سلف است: به یاد آور نوح را... ابراهیم را، آدم را... .

۱۸۷- آنچه که در قوس نزول نازل شد بواسطه انبیاي الهي، همان روح خدا بود بهمراه کل امرش که راه و روش و آداب و احکام درك و دریافت روح بواسطه مردم بوده است. یعني شریعت ها همان راه و رسم دریافت روح خداست که با انبیاي الهي بوده است. یعني همان واقعه دمیده شدن روح خدا در بشر است در جریان تاریخ!

۱۸۸- حال در جریان رجعت در آخرالزمان و پس از نزول کامل روح تا اعماق نفس بشري بواسطه محمد، امر به رجعت است براي کل عالم و آدمیان. پس آنانکه بقدرت شریعت الهي و فضائل اخلاقي توانسته اند روح الهي را دریافت کنند و روحاني شوند بهمراه اولیاي آخرالزمان قوس صعود را آغاز مي کنند از مسیر بهشت و رحمت و

---

[1] «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ في سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثيثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ » اعراف، ۵۴.

[2] «تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ في يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسينَ أَلْفَ سَنَةٍ» معارج، ۴.

جنات نعيم وجود اوليايش. و مابقي مردمان به رهبري شياطين و دجالان از راه دوزخ به جبر و زور و مكر و ستم و شقاوت و عذاب در اين رجعت قرار مي گيرند.

۱۸۹- سير نزول از آدم تا خاتم تماماً مسير تاريخ و زمانيت و مكانيت است ولي سير صعود وادي خروج از تاريخ و زمانيت دهري است.

۱۹۰- و لذا شريعت و اخلاق و انديشه و ارزشهاي قلمرو نزول تماماً تاريخ گرا و سنت پرستانه و نژادپرستي و دنياست كه غايتش در ظهور تكنولوژي است كه همان درك اسفل السافلين است كه اهالي آن ميلي به رجعت ندارند و لذا با تبديل در خلقت مي خواهند حيات تاريخي را جاودانه كنند. «و كافران مخلوقات را تغيير دادند...»[1] قرآن- و اين همان پيدايش صنعت است كه حاصل تبديل طبيعت است. ولي همين دوزخ است كه نردبان صعود كافران است و آنان را مجبور به دل كندن از تاريخ و سنت و نژاد مي كند كه سراسر عذاب است و اين راز فروپاشي خانواده است.

۱۹۱- و اگر مذهب صعود آخرالزماني همان آئين ابراهيم حنيف است بدليل ذات ضد نژادي آن است كه راه و رسم بريدن از تاريخ و دهريت است.

۱۹۲- ماهيت زمان در عرصه صعود، قهقرائي است زيرا رجعي است و به ازليت مي رود. در اين باب به كتاب «عرفان تاريخ» و «هستي شناسي عرفاني» از اينجانب رجوع كنيد كه دو رساله مرجع در آخرالزمان شناسي است كه بي سابقه مي باشد.

۱۹۳- و اين بدان معناست كه همه موجودات عالم هستي و از جمله انسان به ذات ازلي خود خوانده مي شود كه همه اين دعوت رجعي را لبيك گفته الا اكثر مردمان كه در غفلت و نسيان به سر مي برند و اكثراً با اين دعوت و كشش ذاتي به نبرد مي پردازند كه از خود فرار مي كنند و در اين فرار است كه طبيعت را تبديل به دوزخ صنعت كرده اند تا با توسل به آن بتوانند از اين رجعت به خويشتن بگريزند ولي نمي توانند و اين جدال قلمرو آتش جهنم و انواع عذابها و امراض حيرت آور اين عرصه است.

۱۹۴- در حقيقت تكنولوژي و خاصه تكنولوژي ارتباطات همان اسلحه شيطان در دست بشر كافر است تا با اين رجعت ستيز كند و از خود بگريزد. بدان كه اين دعوت و كشش ذاتي انسان در خودش از يكسو و نبرد و انكار و گريزش از اين رجعت از سوي ديگر محور همه مسائل و عذابها و ماليخولياهاي بشر آخرالزمان است كه از آن شيطاني تر اين مكاتب دجالي موسوم به عرفانهاي مدرن هستند كه مي خواهند جانشين اين دعوت و لبيك باشند كه اشد عذابهاي روحي را پديد مي آورند.

۱۹۵- بدان كه در اين دعوت الهي كه از ذات آحاد بشري فراخوان مي شود جز به نور عرفان و عشق اولياي حق قابل لبيك گوئي و اجابت نيست و مابقي دامهاي شيطان و دربهاي دوزخ است.

۱۹۶- بدان كه اساس همه علوم نجات بخش بشري در علم نزول و صعود آخرالزمان است و هر كه اين علم را ندارد گمراه و سرگردان و در دوزخ است.

۱۹۷- يقين دان كه در اين دوران آخرالزمان جز اتصال روحاني و اطاعت بي چون و چرا از اولياي اين قلمرو رجعت هيچ راه نجاتي نيست و جز اين سراسر پريشاني و گمشدگي و جنون و فريب و خيانت و عذاب و تباهي و انهدام است. پس در هر كسي شعاعي از نور معرفت و محبت و آرام جان يافتي رهايش مكن و با او همراه شو كه به تنهايي در اين وادي مطلقاً امكان نجات نيست.

۱۹۸- انبياي الهي عالمان عرصه نزول روح بوده اند و عارفان هم عالمان و راهبران عرصه صعود روح هستند. «خداست كه آسمانها و زمين و هر چه بين آنهاست را در شش روز آفريد پس يكسان شد بر عرش. و نيست شما را غير از او هيچ ياور و شفيعي آيا به ياد نمي آوريد. تدبير مي كند امر را از آسمان بسوي زمين و سپس عروج مي

---

[1] «وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبيناً » نساء، ۱۱۹.

دهد آنرا به سوي او در روزي كه مقدارش هزار سال است از آنچه مي شمريد.»[1] سجده۴-۳ «عروج مي كنند ملائك و روح به سوي او در روزي كه مقدارش پنجاه هزار سال است.»[2] قرآن.

۱۹۹- اين نزول و عروج امر يا روح هم موضوع فردي در اهل معرفت است و هم مسئله اي مربوط به جوامع و تمدنهاي بشري است و اجلهاست. آنچه را كه جوامع بشري در هزار سال طي مي كنند يك عارف در عمر دنيوي خود طي مي كند و اين بيان ديگري از معناي «پير» است.

۲۰۰- بدان كه آنروز پنجاه هزار ساله بصورت دورانهاي هزار ساله دچار نزول و عروج مي شود كه همان طلوع و افول تمدنهاست كه كتاب اجلشان بدست عارفان دورانها نگاشته مي شود كه اين نزول و عروج روح را در خود مي يابند. اينجانب نيز مشمول اين نزول و عروج روح بوده ام به فضل الهي.

۲۰۱- و بدان كه در هر نزول و عروجي همين قرآن محمدي است كه بصورت امر و حكمت و بينات و تعينات طبيعي و بشري در عارفان دورانها رخ مي نمايد و كشف و تصديق مي گردد و هر بار بطني از قرآن، درك مي شود و اسراري عيان مي گردد.

۲۰۲- قرآن گنج نهان و اقيانوس جوشان است كه غواصان وادي عشق و عرفان در هر عصري آنرا كشف مي كنند و مرواريدهاي جديد را به عرصه بيان مي آورند و واقعيت هستي را شرح مي كنند و رازهاي انسان را بازگو مي نمايند.

۲۰۳- عروج روح همان واقعه دل كندن از زمين و دنيا و اهل آن است يا به ايمان و معرفت و اختيار و جهاد يا به جبر و زجر و آتش و خيانت. اين امر خداست كه در ذات ذرات و كرات و آدميان جاريست و جز خدا دادرسي نيست ولي نه خداي خيال و خواب كه شيطان است بلكه خداي صاحب تجلي و كرامت كه در وجود اوليايش سخن مي گويد و نشانه هايش را در درون و برون آدميان آشكار مي كند تا بدانند كه او حق است. ولي چون اكثر مردمان به حضور و ظهور خدا در عالم ارض باوري ندارند از حقش پيروي نمي كنند و به انكار نشانه هايش مي پردازند و از زيانكارترين مردمان تاريخ مي شوند.

۲۰۴- وجود اولياي الهي در آخرالزمان بر روي زمين به مثابه دربهاي بهشت و صراط المستقيم سير الي الله و عروج به آسمان است. و زيانكارترين مردمان كساني هستند كه به يكي از اين اولياء رسيدند و كفران نعمات نمودند و اطاعت نكردند و عاقبت به عداوت رسيدند در قيامتي كه برپا مي شود همواره در قلمرو حيات اين مظاهر حق و عروج روح!

۲۰۵- اولياي الهي در آخرالزمان قائمان قيامت دورانهاي هزار ساله اند و روح از وجود ايشان عروج مي كند پس هر كه با ايشان و مقيم در جنات نعيم وجودشان است بر صراط المستقيم عروج است و در اين عروج خدايش را شهود مي كند و در اين شهود است كه خود صاحب روح شده و از قائمان قيامت جامعه خويش مي گردد.

۲۰۶- بيان اين عروج آخرالزماني كل اسرار عرفاني ادبيات عرفاني ماست و همان واقعه عشق عرفاني است.

۲۰۷- اين عروج يا به ياري و بهمراه اولياء الله است و يا اولياء شيطان. يا روحاني و نوري است و يا شيطاني و ناري. يا در آغوش طبيعت است كه در آن نهرها جاريست و يا در آغوش صنعت و تكنولوژي است كه در آن نعره ها و فساد و دود و سموم و تخدير و الكل و زقوم و ترور و جنايت غوغا مي كند.

۲۰۸- و با اينحال همين انگشت شمار مؤمنان اهل معرفت و امامت هم در كالبد كلي دوزخ صنعت زيست مي كنند و از همه سو در خطر و شرر و دسيسه و تهديد حاكمان و مردمان كافر و منافق قرار دارند و اينست كه تقيّه اصل اول حيات آنهاست وگرنه قرباني مي شوند. حيات بهشتي و روحاني و عروجي اين اقليتهاي عرفاني در سراسر جهان همچون جزايري كوچك در قلب اقيانوس طوفاني و آتشفشاني است كه جز خدا دادرس و حافظ و حامي ندارند. به ياد آوريم سرنوشت هولناك فرقه داووديه در آمريكا را كه به دستور رئيس جمهورش بمباران شدند و زنده در آتش

[1] «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ * اللَّهُ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما في سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفيعٍ أَ فَلا تَتَذَكَّرُونَ» سجده، ۴-۳.

[2] «تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ في يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسينَ أَلْفَ سَنَةٍ» معارج، ٤.

سوختند چرا كه نمي خواستند زندگاني دوزخي و فاسقانه داشته باشند و بر اساس آموزه هاي انجيل زندگي مي كردند. «در آنروز هيچ كس مالك چيزي نيست و جز خدا هيچ يار و ياوري ندارند.»[۱] قرآن- بنگر كه چگونه امروزه حتي سرمايه داران بزرگ و شركتهاي بين المللي و حكومتهاي مستحكم بناگاه و يك شبه ورشكست و منهدم مي شوند و گوئي كه اصلاً داراي هيچ قدرت و مالكيتي نبوده اند.

۲۰۹- و بدان كه اين دورانها و تمدنهاي هزار ساله در بطن روز پنجاه هزار ساله هر چه كه جلوتر مي روند طوفاني تر و بي بنيادتر و قيامتي تر مي شوند زيرا به محضر و ظهور جهاني حق نزديك و نزديك تر مي شوند زيرا «آنچه در راه بود فرا رسيد... پس چرا مي خنديد و نمي گرئيد...»[۲] نجم ۶۰-۵۷

۲۱۰- «آيا پنداشتيد كه زمين و آسمانها و هر آنچه كه در آنهاست را به عبث آفريده ايم... به بازي آفريده ايم... آيا پنداشتيد كه شما را به بيهودگي آفريده ايم و رها شده و بسوي ما بازگردانده نمي شويد...»[۳] قرآن-
بنگريد كه اين كلام الهي عين حكم عقل است و هر انساني با اندك تأملي در هستي خود و جهان به اين نتيجه مي رسد كه جهان مبدأ و معاد و هدفي دارد و محال است كه اينهمه عظمت و ثبات و حركت و جلال لامتناهي بي صاحب و بي برنامه و بيهوده باشد. عقل بشري كفر را نمي پذيرد و عين حماقتش مي داند. و لذا كل دين و قرآن جز به عقل درك نمي شود و هر آنچه از دين خدا كه عقلاني نيست يا خرافه و فريب و تحريف است و يا داراي حكمت و عقلانيتي برتر است كه بالاخره درك مي شود و اين امر را نيز خود عقل درك مي كند كه امور فوق عقلاني هم هست كه عقلي برتر است. «آنانكه داراي علم هستند مي دانند كه اين كتاب حق است.»[۴] قرآن-

۲۱۱- مپندار كه داستان خلقت آدم و حوا فقط يك بار بوده است. داستان اقوام بسيار پيشرفته صنعتي كه بواسطه كبر و ستم و گناهان و فسادي كه بر زمين كردند نابود شدند در قرآن فراوان است. اين تمدن مدرن بارها قبل از اين پديد آمده و نابود شده است و باز آدمي آفريده شده و باز هبوط و مدنيتي به پا شده و اين ماجرا تا قيامت كبرا ادامه دارد. و اين تمدن هفت هزار ساله اخير هم فقط يكي از آن دوره هاي بشري است كه به آخرش نزديك شده ايم و قيامتش در حال برپا شدن است. كاوشهاي باستان شناسي در دهه هاي اخير دال بر اين ادعاست.

۲۱۲- «آيا ديده اي آنكس را كه هواي خودش را خداي خود قرار داد و خداوند او را بواسطه علمش گمراه كرد و بر چشم و گوش و دلش پرده اي كشيد پس چه كسي پس از خدا هدايتش خواهد كرد. آيا چيزي به ياد نمي آوريد.»[۵] جاثيه۲۳-
چرا به ياد مي آوريم كه بخش كثيري از انسانهاي تحصيل كرده و دانشمند و روشنفكر دقيقاً مصداق اين آيه هستند. بخصوص پيروان عرفانهاي رمانتيك و شاعرانه و فلسفه پرستان و روشنفكريهاي شبه ديني باد كله خود را خداي خود قرار داده اند و حرفهاي خود را مي پرستند يعني هواپرست هستند زيرا حرف باد هواست. «آنانكه خداي را جز به حرف نمي پرستند.»[۶] قرآن- و خود را عالم مي دانند و بواسطه همين علم كذائي خود گمراه مي شوند.

۲۱۳- بدان آن علم و ادعا و حرفي كه عملي نمي آفريند كه تو را به صلح و اتحاد با جهان و جهانيان بكشاند خيال باطلي بيش نيست و عنصر گمراهي است. «و خداوند نفرت دارد از كساني كه مي گويند و خود به آن عمل نمي كنند.»[۷] قرآن- اين نفرت خدا همان گمراهي آنهاست و دور شدنشان از حقيقت وجود خودشان! نفرت خدا آنها را از خودشان فراري مي دهد تا از خود گم شوند و خود را گم كنند. «آنكه هدايت شد بسوي خودش هدايت شد و آنكه گمراه شد از خودش گم شد.»[۸] قرآن-

۲۱۴- پس علم و ادعا و حرف و باورها دو نوع است: يكي آنكه تو را به فعل مي كشاند پس تو را به سوي خودت هدايت مي كند تا خود را بيابي و بر خود وارد شوي و در خود نقب زني و در خود عروج كني تا به حق خود يعني خدايت برسي و لقاءالله. و ديگري آنست كه تو را از خودت فراري مي دهد تا آنگاه كه بكلي گم شوي از خودت! يكي

[۱] «يَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ » انفطار، ۱۹.
[۲] «أَزِفَتِ الْآزِفَةُ * لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ كاشِفَةٌ * أَ فَمِنْ هذَا الْحَديثِ تَعْجَبُونَ * وَ تَضْحَكُونَ وَ لا تَبْكُونَ » نجم، ۶۰-۵۷.
[۳] «وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبينَ » دخان، ۳۸؛ «أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ » مؤمنون، ۱۱۵؛ «أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً » قيامت، ۳۶.
[۴] «وَ لِيَعْلَمَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهادِ الَّذينَ آمَنُوا إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ » حج، ۵۴؛ «وَ يَرَى الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَ وَ يَهْدي إِلى صِراطِ الْعَزيزِ الْحَميدِ » سبأ، ۶.
[۵] «أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْديهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ » جاثيه، ۲۳.
[۶] «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينُ » حج، ۱۱.
[۷] «كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ » صف، ۳.
[۸] «قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدى فَإِنَّما يَهْتَدي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكيلٍ » يونس، ۱۰۸.

تو را با خودت آشتي مي دهد و به صلح مي رساند و در خودت كل جهان را مي يابي و با آن به وحدت مي رسي. و ديگري تو را از خودت دور مي كند تا دروغهاي خود را نبيني.

۲۱۵- پس عمل صالح حجت درستي علم و باورها و ادعاهاست و در غير اينصورت دروغ است. پس رابطه ايمان و عمل صالح در قرآن را درياب! «آنانكه ايمان آورده و عمل صالح پيشه كردند بزودي خداوند مهرشان را در دلها مي اندازد.»[۱] مريم۹۶- اين اعمالشان است كه مردمان را با آنها به صلح و دوستي مي كشاند زيرا به پيروي از باورهاي درست و بر حق است كه در آن باورها نور خدا حضور دارد و لذا آن اعمال نيز نوراني و نافذ در قلوب هستند. «علم حقيقي آنست كه تو را به عمل صالح كشاند و رستگار سازد و اگر چنين نباشد علم نيست.» امام باقر[ع]

۲۱۶- هر كه با خود به صلح و دوستي رسيد با جهان و جهانيان به صلح و دوستي مي رسد و اينست رستگاري و بهشت! ولي پيروي از نفس خود موجب صلح با خود نيست زيرا نفس آدمي كافر و متكبر و ظالم است و هر كه خدمتش كند انكارش نمايد. درباره كفر و ستم و قدرنشناسي نفس آدمي در قرآن دهها آيه است كه عين واقعيت تجربي زندگي بشر است. آدمي در نبرد با نفس خود است كه نفسش به دوستي با او مي رسد و اين است حق نفس. اين همان امر تقواست كه بمعناي پرهيز از نفس خويشتن است. ولي آدمي بخودي خود اگر با نفس خود ستيزه هم كند باز بر اساس توجيه و رضاي نفس است. يعني باز هم پيروي از خود است اينست كه بي امام اصلاً تقوائي ممكن نيست الا تقوا و زهد ريائي! پس عمل صالح و مقام صلح (صالحين) با خود فقط به قدرت ارادت عرفاني نسبت به پير طريقت ممكن است و از علائم حقانيت پير طريقت اينست كه به تو قدرت اراده به تقوا و اطاعت از حق را هم مي دهد اگر بخواهي! و اين از نور محبت اوست.

۲۱۷- فقط در اطاعت و ارادت به امام است كه به صلح با خود و جهان مي رسي يعني به وحدت وجود. پس عبادالله الصالحين اهالي وحدت وجود هستند كه در نمازها روي به آنان مي كنيم و سلامشان مي نمائيم و خود را هم در زمره آنان مي خواهيم.

۲۱۸- اتقوا الله! يعني بپرهيزيد از خدا! بترسيد، بلرزيد، باادب باشيد، فاصله بگيريد، مراقب باشيد چرا كه در حضور خدائيد و او شما را در همه حال و همه جا مي بيند آنكه اين هستي بيكرانه و جاودانه را پديد آورده از عدم و بر هر ذره اي نظارت و احاطه و علم دارد و هر ذره اي از اعمال و افكار ما را شاهد است و كل هستي لامتناهي را براي ما آفريده است تا آدم شويم و به مقام جانشيني او در جهان برسيم. اين هشدار الهي در قرآن بيش از پنجاه بار آمده است. اين ترس و لرزي حاصل از هيبت و جلال و جبروت و عظمت و رحمت مطلقه اوست و نه شقاوت و ستم و وحشتناك بودنش. آدم بهمان ميزاني كه از والدينش حساب مي برد و حرمت مي گذارد اگر براي خدا هم قائل باشد رستگار است.

۲۱۹- از گفتن تا بودن فاصله از عدم تا وجود است. و آنچه كه اين فاصله را كاهش مي دهد و تا سرحد كن فيكون مي رساند تقواست. زيرا انسان بايستي از نفس خود بيرون آيد و از آن فاصله بگيرد تا بر آن احاطه داشته باشد و به آن امر كند. اين امر عين واقعه كن و فيكون مي باشد. يعني گفتن همان و شدن همان! پس تقوا راه و رسم خلقت خويشتن است بدست خويشتن! و البته گوهره و قوه اين تكوين خلاقه همان محبت و ارادت پير طريقت است.

۲۲۰- چرا آدمها در رابطه با اولياي الهي دچار ماليخوليا شده و خود را با آنها عوضي مي گيرند؟ زيرا حامل روحي از مردان خدا هستند. پس اگر از صاحب اين روح اطاعت نكنند و اين روح را در خود تحت تعليم و تربيت، خودي نكنند دچار ماليخوليا شده و چه بسا خود را امام مي پندارند و امام را خودشان. و اين منشأ تهمت و عداوت است. همانطور كه ثروتي كه به ناگاه به ارث رسيده باشد عمدتاً موجب فساد است الا اينكه بر روي آن كار و تلاش شده باشد. اينست كه روح محمدي در علي [ع] به امامت مي رسد و در فلاني به سلطنت و شقاوت و جنايت.

۲۲۱- محبت اولياي الهي همان روحي است كه در مؤمنان دميده مي شود. و اين محبت اگر به تبعيت از منشأ خود نپردازد به شقاوت مي گرايد و سلطنت. همانطور كه هستي انسان در عالم مكان اگر از هستي لامكاني خود (خدا) اطاعت نكند از هستي ساقط مي شود.

---

[۱] «إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا » مريم، ۹۶.

۲۲۲- روح بال پرواز نفس است که اگر آدمي را به خدا نرساند و مرغ باغ ملكوت نسازد به تبعيت از شيطان به دوزخ مي رساند و يك شيطانك ببار مي آيد. اينست كه در رابطه با اولياي الهي شاهد پيدايش اشد نيكي ها و بديها هستيم. اشد تعالي و اشد تباهي! و اينست راز برپائي قيامت در رابطه با ولايت!

۲۲۳- بهشت و دوزخ در آخرالزمان آشكار و برپاست. كافران چون واژگونسالارند و كور و كرند بسوي دوزخ ميل مي كنند به پندار بهشت. و مؤمنان در اطاعت از امام خود به بصيرت رسيده و به بهشت نائل مي شوند كه اين بهشت در حيات دنيا نه عرصه عافيت پرستي كه دانشگاه رشد و تعالي و معرفت و حكمت و قرآن و فرقان است تا لايق ديدار با خدا شوند.

۲۲۴- آنچه كه بشر را در آغوش طبيعت كه بهشت او بود بيقرار و شاكي و مضطرب ساخت و آرامش و عزت و لذتش از دل و جانش رفت و او را دست بكار تبديل رزق و معيشت خود ساخت و بتدريج همه چيزهايش را مصنوعي كرد و حتي آب و هواي خود را زهرآگين و مسموم نمود و بتدريج روي به تخدير و مستي آورد و تن و روان خود را هم تبديل كرد و به اعضاء و جوارح مصنوعي گرايش يافت. و جمالش را هم تغيير داد و تبديل به ماسك شد فراموش كردن خدا و ناشكري از نعماتش و خود- فراموشي بود و از خود بيگانگي و گمشدگي و نابودي در هوش و آگاهي بود. يعني از خود رفت و سر از جهنم درآورد، كه عرصه نفرت و عداوت با خويشتن است و اينست بشر مدرن و مدرنيزم. موجودي كه خالق خود را فراموش كند مخلوقيت و موجوديت خود را هم فراموش مي كند و لذا جهان و رزق و موقعيت وجوديش را هم از دست مي دهد و اينگونه بود كه طبيعت خود را هم تبديل كرد و مصنوعي شد يعني دوزخي!

۲۲۵- كسي كه خدايش را فراموش كرد خودآئي اش از دست مي رود و بي خود و مدهوش و ديوانه مي شود و اينست انسان صنعتي مدرن كه موجودي در تسخير شياطين است و در خدمت آنان. پس همه فعاليتهاي مادي و معنوي بشر مدرن، شيطاني است و لذا برعليه خودش مي باشد چون شيطان خصم بشر است. و اينك در جهاني تحت فرمانروائي شيطان زندگي مي كنيم و لذا همه گروههاي بشري احزاب شيطان هستند. و همه اتحادها و نبردها هم شيطاني است. «و ابليس گفت همه مردمان را در جهنم وارد مي كنم الا پرستندگان عاشق خدا كه از آن خارج مي شوند و مابقي در آن مي مانند.»[1] قرآن- و اين خروج از زندگي صنعتي و فرهنگ صنعتي است و هجرت به آغوش طبيعت.

۲۲۶- بدان كه اهل بهشت با اهل دوزخ عداوتي ندارند و بلكه اهل دوزخ با اهل بهشت عداوت مي كنند زيرا آنها را به يادشان مي آورند كه چه و كجا بودند و اينك چيستند و كجايند و چه مي كنند.

۲۲۷- و سپس در قيامت كبرا و پايان عمر خاكي بشر جمله يكبار دگر برانگيخته مي شوند و بر معناي زندگاني گذشته خود آگاه مي گردند و محاسبه و جزا و پاداش مي شوند و تا زمانيكه زمين و آسمانها برپاست در بهشت و دوزخ اخروي خواهند زيست تا پاك شوند و حيات و هستي خدائي يابند و با خداي خود محشور گردند و با او زندگي نمايند. اينست قصد و معناي خداوند از خلقت انسان!

۲۲۸- همه توقعات آدمها از همديگر عين شرك آنهاست به خدا. زيرا اين توقعات را بايستي از خداوند جهان داشت پس غير خدا را خدا قرار مي دهند و سپس عداوت مي كنند چون اين توقعات برآورده نمي شود چرا كه قرار هم نيست كه برآورده شود. اين مسئله در رابطه زناشوئي و خانوادگي در اوج شدت است كه هر كسي توقع دارد ديگري او را خوشبخت سازد و خداست كه آدمي را خوشبخت يا بدبخت مي كند و نه كسي ديگر!

۲۲۹- اتقوا الله يعني از خدا بپرهيزيد و فاصله بگيريد! چگونه؟ يعني از اميال قلبي خودت فاصله بگير و مريد دل خودت نباش. زيرا دل خانه خداست. پس پرهيز از خود عين پرهيز از خداست. و اينست تقوا! و آدمي در فاصله گرفتن از خود است كه تازه خود را رو در رو مي بيند و مي شناسد و زبان دلش را مي فهمد كه چه مي گويد تا از او اطاعت كند. «آنانكه تقوا پيشه مي كنند خداوند تعليمشان مي دهد.»[2] قرآن- از كجا؟ از دلشان! و اين علم لدنّي است. اينست كه امروزه پيروان اهل دل جمله بزهكار و جنايتكارند. زيرا اصلاً زبان دل را نمي فهمند. و دل بواسطه شياطين محاصره شده و القاعات شيطاني را نداي دل مي پندارند. و انسان باتقوا با اين حقيقت روبرو مي شود و

---

[1] « قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ * إِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصينَ * قالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ أَقُولُ *لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعينَ » ص، ۸۵-۸۲؛ «وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وارِدُها كانَ عَلى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّي الَّذينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمينَ فيها جِثِيًّا » مريم، ۷۲-۷۱.

[2] «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ » بقره، ۲۸۲.

خود را شيطان زدائي مي كند و آنگاه با دل و خداي دل آشنا مي شود آنگاه كه دل مجرد و پاك از غير شده و آنگاه آغاز تقرب يعني نزديك شدن به دل است و اطاعت از دل و اهل دل شدن كه مقام عارفان است. پس عرفان از كمال تقوا حاصل مي شود.

۲۳۰- پس بدان كه مقام تقوا و متقين بس بزرگ است «براستي كه متقين مقيم در جنات نعيم هستند.»[۱] قرآن- يعني متقين را غرق در عزت و آرامش و ثبات و يقين و قناعت و رحمت مي بيني. و جنات نعيم همان باطن نعمت الله (امام) است. پس تقوا و پرهيز از خويشتن جز در اطاعت از امام ممكن نمي شود. يعني تقواي سرخود همان زهد ريائي است و لقمه را از پشت سر در دهان گذاشتن است. پس تقوا يعني اطاعت از امام نه اطاعت از خود. حتي خود ديني و علمي! پس متقين همانا اطاعت كنندگان بي چون و چرا از امام خويشتند!

۲۳۱- و كسي كه امام دارد از محبت امامش مقيم در بهشت وجود اوست و احساس خوشبختي دارد پس توقع خوشبخت شدن از نزد همسر و فرزند و خاندانش را ندارد. يعني تنها راه نجات از شرك عاطفي كه عميق ترين شركهاست همانا دل دادن به پير طريقت است. زيرا بقول قرآن آنانكه از رسول اطاعت مي كنند (اولياي رسول خدا) مورد محبت خدا قرار مي گيرند و اينست احساس خوشبختي و بي نيازي عاطفي از عالم و آدميان! و اينست راه نجات از ظلم و شقاوت نژادي كه اشد ستمها و شقاوتهاست.

۲۳۲- آيا هيچ آرمان مشتركي بين همه آحاد بشري وجود دارد كه بشريت را بر محورش متحد سازد و در شأن انسانيت هم باشد؟ جز ديدار با خدا چه مي تواند باشد. اين تنها آرماني است كه بشريت را به صلح و وحدت رسانيده و در آن به خدا متصل مي سازد. و آرماني هم مقدس تر و تعالي بخش تر از اين نيست و آرماني بي چون و چرا و فلسفه و حساب و كتاب و اختلاف و تفرقه. آرماني براستي واحد و موحد و مطلق! و ممكن! پس پيش بسوي ديدار با كسي كه ما را آفريده و جز او عاقبتي نداريم! پيش بسوي ديدار با مظهر كمال قدرت و رحمت! پيش بسوي جمال واحده بشريت! پيش بسوي نفس واحد عالم و آدم! پيش بسوي ديدار با خدا!!

۲۳۳- روايتي از خود امام زمان عج مي فرمايد كه هر كس در دوران غيبت دعوي ديدار مرا نمود انكارش كنيد.[۲] و از طرفي ديگر دهها روايت وجود دارد كه اگر هر كسي خبري از ظهور امام زمان در هر سرزميني شنيد از اوجب واجبات است كه هر كاري را در جا رها نموده و به آن سرزمين هجرت كند تا بر صحت و سقم اين ادعا واقف شود. اين نيز تناقضي آشكار در عرصه احاديث است كه شبيه تناقضات منطقي قرآن است كه مؤمنان را هدايت و كافران را گمراه مي كند. مسئله اينست كه اصلاً قرار نيست كه امام زماني به آن معناي سنتي و تاريخي اش ظهور كند پس بايستي هر ادعاي رؤيتي كه دال بر ظهور باشد طرد شود تا آنكه خلافش ثابت گردد و آنگاه هم كه به جبر ثابت شد ديگر در آن رحمت و نجاتي نيست و بلكه سراسر قهر و غضب و هلاكت است. اين حديث هم دال بر حقانيت ادعاي ماست كه قرار نيست كه امامي ظهور كند مثل ائمه صادق كه همه شان هم كشته شدند كه اين آخري هم طبق روايت بالاخره كشته مي شود و قيامت كبرا برپا مي گردد. مسئله اينست كه خداوند ظهور كند و ديدار شود در هيبت يك انساني به نام امام. و اينست كه اكثر روايات و علامات ظهور و قيامت همسان هستند همانطور كه علائم اين دو در قرآن هم قابل تفكيك نيستند زيرا امر واحدي هستند.

۲۳۴- نجاتي جز در ديدار با خدا نيست در آخرالزمان طبق آيات آخر سوره ليل كه بارها ذكر شده است. اين آيات در آن واحد هم ظهور امام زمان است و هم لقاءالله. ظهور الهي انسان و ظهور انساني خدا: جمال اعلاي پروردگار!

۲۳۵- پس اگر كسي گفت كه امام زمان را ديده تكذيبش كن ولي اگر كسي ادعا كرد كه خداي را ديدار كرده تصديقش كن. اين همان ظهور امام است. حال بهتر دهها آيه قرآن را دال بر حجيّت لقاءالله درمي يابيم از جمله اينكه: زيانكارترين مردم كساني هستند كه ديدار با خدا را انكار كردند. كه اين عين انكار امامت امام است زيرا امام عرش اعلاي خداست. پس ظهور امام و نجات و لقاءالله و قيامت امور واحدي هستند و وجوه يك حق محسوب مي شوند: نزول حق از آسمان بر زمين! «حق آمد و باطل رفت.»[۳] قرآن-

---

[۱] «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ » قلم، ۳۴.

[۲] «و سيأتى الى شيعتى من يدّعى المشاهده ألا من ادّعى المشاهدة قبل خروج السّفيانى و الصّيحه فهو كذّاب مفتر و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلىّ العظيم» الاحتجاج، طبرسى، ج۴، ص ۳۰۳.

[۳] «وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً » اسراء، ۸۱.

۲۳۶- يعني اگر كسي در امام زمان، خداي را درك و ديدار نكرده در واقع اصلاً امامي نديده است هر چند كه ديده باشد! در اين امر بسيار تفكر كن كه قلب همه معارف شيعي در عصر ماست. و اينست راز انكار ديدار امام زمان از زبان خود حضرت! يعني به جستجوي ديدار خدا باش تا به امام برسي. «هر كسي كه در جستجوي ديدار خدا نيست قابل هدايت نيست.»[1] قرآن- زيرا امام براي هدايت مؤمنان بسوي خدا مي آيد پس هدف بايستي ديدار خدا باشد نه نجات دنيوي براي احياي دنياپرستي كه همان انگيزه عمده شيعيان در دعاي فرج است.

۲۳۷- پس بدان كه اين امام زماني كه عمده شيعيان در انتظار ظهورش هستند با اين آدرس هاي ماليخوليائي، هرگز ظهور نخواهد كرد زيرا وجود خارجي ندارد و محصول نفاقشان است همچون خداي ظن كه هواي نفس است. اين خدا و آن امام دو روي سكه مذهب شرك و نفاق است. نه آن خداوند و نه اين امام وجود ندارد مگر اينكه همان ابليس نفس مشركان است. و اينست راز اين كلام امام زمان عج كه «در دوره غيبت كبرا هر كه دعوي ديدار مرا كرد انكارش كنيد.»[2] زيرا اگر براستي كسي امام زمان را ديدار كند خودش تجلي وجود امامش مي شود و نوري بر نور (نور علي نور) است و خود منشأ شفاعت و هدايت است و ديگران را به امام غايبي كه ديده حواله نمي كند يعني خودش محل ظهور امام مي شود. در اين معنا بمان!

۲۳۸- «علم السّاعه در نزد پروردگار است.»[3] قرآن- يعني هنگامه قيامت در نزد خداست. پس هر كه به خدا رسد و ديدارش كند وقت قيامتش رسيده است و قيامت از پرده غيب رخ مي نمايد «قيامت برپاست ولي آنرا براي مدتي پنهان داشته ام.»[4] قرآن-

۲۳۹- اينجانب نيز نخست در ديدار با مولايم علي ع و سپس ديدار با امام زمان عج بود كه قيامتم برپا شد و قيامت جهان را به عينه ديدم و شرايط و نشانه هايش را دريافتم و لقاي الهي رخ نمود. يعني لقاءالله و ظهور امام و قيامت جمله واقعه اي واحد است و آن روبرو شدن با واقعيت جهان هستي است و لذا نام ديگر قيامت همان «واقعه» است و السّاعه كه بمعناي اكنونيت و حضور در جهان است و درك حضور خدا.

۲۴۰- در دعاي فرج امام زمان عج و دعاي عهد نيز تقاضاي ظهور عاجل با لفظ السّاعه است آنهم با تكرار بي پايان.[5] اين ظهوري از قلب دعا كننده و منتظر عاجل است و مصداق اجابت دعاي «امن يجيب...»[6] در قرآن است. يعني اين نجات باطني و فرج و گشايشي روحاني است كه فرد را هدايت نموده و مصداق واقعي كلمه مهدي (هدايت شده) مي گردد و خودش مهدي عصر و جامعه خويش است از براي طالبان نجات. «آنرا كه خدا هدايت كرد پس شما اي مؤمنان به او اقتدا كنيد.»[7] قرآن- اين همان پاسخ به سئوال خداوند است در سوره يونس كه «آيا پيروي از خدا به هدايت نزديكتر است يا پيروي از كسي كه هدايت شده است...»[8] يعني پيروي از فرد مهدي كه به نور باطني امام هدايت شده است بسوي خدايش و خدايش را ديدار كرده است و اين ديدار او را حامل وجه الله اعلاي خدا نموده است و يك مهدي عرصه غيبت است و از جمله دوازده مهدي كه پس از دوازده امام در هر قرني رخ مي نمايند بقول حضرت رسول اكرم ص[9] تا به آخرينش كه ظهور خود امام دوازدهم كه ظهور جبري و قهري و جهاني است كه مقدمه قيامت كبراست.

۲۴۱- و قيامت كبرا هم مپندار كه لزوماً پايان جهان است بلكه قيامت كبراي تاريخ تمدن چند هزاره اخير است كه قبل از اين هم بارها پديد آمده و نابود شده و يك آدم دگر و تمدني دگربوجود آمده. مثل واقعه طوفان نوح كه يك

---

[1] «...قَدْ خَسِرَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ وَ ما كانُوا مُهْتَدينَ » يونس، ۴۵.

[2] «و سيأتى الى شيعتى من يدّعى المشاهده ألا من ادّعى المشاهدة قبل خروج السّفيانى و الصّيحه فهو كذّاب مفتر و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلىّ العظيم» الاحتجاج، طبرسى، ج٤، ص ۳۰۳.

[3] «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّي....» اعراف، ۱۸۷.

[4] «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكادُ أُخْفيها لِتُجْزى‏ كُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعى‏ » طه، ۱۵.

[5] « يَا مَوْلَانَا يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ الْأَمَانَ الْأَمَانَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي السَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِين» المصباح، كفعمى، ص۱۷۶.

[6] «أَمَّنْ يُجيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ قَليلاً ما تَذَكَّرُونَ »نمل، ۶۲.

[7] «أُولئِكَ الَّذينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرى‏ لِلْعالَمينَ » انعام، ۹۰.

[8] «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدي لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدى‏ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ » يونس، ۳۵.

[9] «قال رسول الله (ص) يحمل هذا الدين في كل قرن عدول ينفون عنه تأويل المبطلين و تحريف الغالين و انتحال الجاهلين كما ينفي الكير خبث الحديد» رجال الكشى، ص۴ ؛ « عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ ع أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً وَ لَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالاتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا» شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ج۲، ص ۳۵۸.

قيامتِ كبراي تمدن بشر بر روي زمين محسوب مي شود. و به ياد اين كلام علي ع كه «تا بوده آدم و فرزند آدم بوده است و خاك زمين سراسر قبرستان بني آدم است.» [1]

۲۴۲- بدان كه عملي اساسي تر و حياتي تر و با ارزش تر از علم الساعه (قيامت) نيست. و خاصه امروزه كسي كه قيامت را نفهمد هيچ فهم درستي از هيچ چيزي ندارد.

۲۴۳- در روايتي از امام علي ع آمده كه دوراني فرا رسد كه همه خانه ها حامل شيطاني بنام «آريل» است.[2] و امروزه اعراب بطور كلي شبكه هاي ماهواره اي و تلفني را «آريل» مي نامند كه كلمه لاتين است و بمعناي كل تكنولوژي ارتباطات مدرن و ماهواره اي است. كه دال بر حقانيت ادعاي ما در ابليسي بودن تكنولوژي مدرن و خاصه ارتباطات مدرن است مخصوصاً اينترنت. و اين يكي از علائم و شرايط ظهور و قيامت است درست مثل سيطره نفت بر انسان مدرن كه رسول اكرم آنرا غذاي اصلي اهل دوزخ ناميده است كه امروزه اين دوزخ آشكار شده است «هشدار كه دوزخ آشكار شد.»[3] قرآن-

۲۴۴- در حقيقت تكنولوژي ارتباطات ماهواره اي و اينترنتي محصول القاء و آموزه هاي شيطاني به نام آريل در نفس دانشمندان مدرن است. يعني علوم مدرن و تكنولوژي مدرن قلمرو حكومت ابليس مي باشد و لذا همه تكنولوژي پرستان پيرو شياطين و خاصه شيطان آريل هستند و آريل امروزه در همه خانه ها حضور دارد و بلكه در هر جيبي هست و شيطان همراه است. و اين تصديقي بود كه مولايم علي بر نظريه ام نمود زيرا همين شب گذشته بود كه اين روايت را از دوستي شنيدم كه خود اهل تحقيق در حديث بود.

۲۴۵- هر كه در هر مكان و زماني قيامت را درك و باور كند قيامت عصر خود را بر پا كرده است و پرچم دار آنست يعني از عليين است.

۲۴۶- و بدان كه اين دوازده مهدي عرصه غيبت همان رجعت دوازده امام است در تجلي از وجود شيعيان مخلص خويش از هر ملت و مذهب و سنتي. و اين مصداق دهها روايت درباره رجعت ائمه اطهار در آخرالزمان است مثل رجعت حسيني و حسني و امثالهم. يعني اين دوازده مهدي نوري از ولايت ائمه معصومين هستند در قوس صعود. و فقط ظهور مهدي دوازدهم به مثابه ظهور جهاني امام زمان است كه ظهوري قهري است و يازده ظهور ديگر قبل از آن ظهوري رحماني است يعني عيسوي است. و از اين منظر اين حديث مفهوم است كه: مهدي همان مسيح است[4]! و مصداق اين آيه كه «اي مؤمنان هرگز از روح الله مأيوس مباشيد.»[5]

۲۴۷- نشانه هاي حيرت آور ديگري از قيامت، ظهور جمال انساني قرآن است كه از حضرت رسول اكرم منقول است و ما قبلاً تحت عنوان عروس قرآن از آن بحث كرده ايم كه بر اينجانب در دو مرحله رخ نمود كه ذكرش رفته است.

۲۴۸- «و اين كتاب اگر به عربي امّي نبود كسي ايمان نمي آورد.»[6] قرآن- يعني هر فرد و قومي كلام خدا و دينش را فقط از طريق زبان مادري خود دريافت مي كند همانطور كه اعراب هم بواسطه عربي. ولي اكثر مفسرين معنائي درست معكوس دريافت كرده اند و اين آيه را دال بر اصالت ذاتي زبان عربي دانسته و اصلاً خود خدا را هم عرب پنداشته اند. و لذا عبادت به زبان مادري را حرام و باطل مي دانند. اين تفكر در شرك همه مذاهب حضور دارد همانطور كه بني اسرائيل هم خداوند را عبري و اسرائيلي مي دانند. اين همان نژادپرستي در لباس دين و زبان است.

---

[1] «شخصی خدمت حضرت علی (ع) رسید و سؤال کرد که سه هزار سال پیش از آدم چه کسی بد حضرت فرمود بشر. عرض کرد قبل از بشرچه کسی بود؟ فرمود بشر. و سه بار این سخن تکرار شد. سائل سر به زیر انداخت. آنگاه حضرت علی (ع) فرمودند اگر سی هزار بار هم سؤال می کردی همین جواب را می شنیدی» ناسخ التواریخ.
«ليس من الأرض بقعة إلا و هي قبر أو ستكون قبرا» راوندی، قطب الدين، الخرائج، ج۱، ص ۳۹۲.

[2] « کمیل بن زیاد میگوید : علی (ع) قدم میزد و (از شهر کوفه) خارج می شد در حالیکه که من نیز به همراهشان بودم به محلی رسیده و گفتند : اینجا آرامگاه تو خواهد بود ! پس با دست به راست و چپ اشاره کردند و گفتند : به زودی در آنجا خانه ها و قصر هایی بنا می شود؛ در آن زمان اتاقی نیست که در آن شیطانی به نام"اریل" نباشد» بیان الائمه ج۱ ص ۱۹۶ به نقل از کتاب شیخ محمد علی قاضی نجفی در مجموعه اخبار غریبه؛ همچنین: کتاب منتظر تاریخ صفحه ۷۸ منقول از کتاب بیان الائمه.

[3] «وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرى» نازعات، ۳۶.

[4] « لا مهدی الا عیسی» کمال الدین(ترجمه کمره ای) ج۱، ص ٤٦؛ قضاعي، محمد بن سلامة، شرح فارسی شهاب الأخبار(کلمات قصار پیامبر خاتم ص)، ص۳٤۸.

[5] «يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخيهِ وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكافِرُونَ » یوسف، ۸۷.

[6] «وَ لَوْ جَعَلْناهُ قُرْآناً أَعْجَمِيًّا لَقالُوا لَوْ لا فُصِّلَتْ آياتُهُ ءَ أَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ .... » فصلت، ۴۴.

۲۴۹- آري قرآن نخست به زبان عربي نازل شده است ولي محدود به اين زبان باقي نمانده و در قرون و اعصار بر قلوب مؤمنان ديگري از اقوام گوناگون هم نازل شده و مي شود كه اين نزولي باطني و عرفاني است بواسطه همان روحي كه خداوند بر هر يك از بندگانش كه بخواهد نازل مي كند. و هر قومي قرآن زبان قوم خود را بدينگونه مي يابد كه البته ربطي به ترجمه عربي قرآن به زبانهاي ديگر ندارد. يعني نزول قرآن در سراسر جهان در طول تاريخ ادامه دارد و اين همان وحي اي است كه دوباره و سه باره و... وحي مي شود.[1] قرآن- و اينان مهدي هاي قوم خويشند.

۲۵۰- دين راه تفكر و تعقل است و هدايت حاصل نور عقل است در سراسر قرآن خداوند امر به تفكر و نظر و تعقل نموده است و سرپيچي از امر خدا عين معصيت و گناه است و خداوند آشكارا كافران را متهم به عدم تفكر و تعقل مي كند و بدين واسطه عذابشان مي كند پس همه مفاسد و مظالم و كفرانها حاصل عدم تفكر و تعقل در كار جهان و جهانيان است و دوزخ عذاب تفكر نكردن است. و آدمي بواسطه كلمات و زبان تفكر مي كند و تفكر فطري و عميق جز بواسطه زبان مادري ممكن نيست و در غير اينصورت انديشه گري ترجمه اي است كه امري سطحي و مصنوعي و بي ريشه است. و لذا دين و عبادت و كتاب آسماني هر قومي بايستي به زبان مادرش باشد تا قابل تفكر و تعقل فطري گردد و بدينگونه هدايت بخش شود.

۲۵۱- پس بدان كه گناه و عذاب و جهنم، جزاي عدم نظر كردن و تفكر و تعقل نمودن است و امري واجب تر از اين در كتاب خدا نيست. پس گناهي برتر و اساسي تر از جهل و حماقت و بي عقلي نيست. پس جهل، جرم است و جزايش جهنم است.

۲۵۲- و اينست كه طبق صدها حديث و آيات الهي برترين نيكي و عبادت همان تفكر و معرفت و حق جوئي است و عبادتي كه بر محور تفكر و معرفت نباشد ابتلاي به شيطان مي آورد. پس هدف از عبادت هم معرفت است و كمال معرفت لقاءالله است زيرا تقرب الي الله نيت همه عبادات و اعمال مؤمنان است و هدف از تقرب جز ديدار چه مي تواند باشد. ولي چه كسي بر نمازش قصد ديدار با خدا مي كند؟ چه كسي در دينش ديدار با خدا را جستجو مي كند؟ نه در آخرت كه در دنيا!

۲۵۳- «آنانكه در جستجوي ديدار با خدا نيستند دل به دنيا داده و گمراه مي شوند.»[2] قرآن- پس ديدار با خدا در قيامت كبرا نمي تواند دل آدمي در حيات دنيا را از ابتلاي به غير خدا مصون دارد. يعني كسي كه در جستجوي ديدار با خدا نيست مذهبش به شرك و نفاق مي انجامد زيرا دلش لانه دنيا مي شود. ديدار خدا در دنيا موجب مصونيت دل و جان آدمي از ابتلاي به آن مي شود و دل نمي ميرد. زيرا حيات دل از عشق به لقاءالله است در حيات دنيا. لقاءالله در آخرت مشمول همه خلايق است به جبر! درست مثل ظهور جهاني امام زمان كه ظهوري قهري است ولي ظهور در دوره غيبت براي مؤمنان سراسر رحمت و شفاعت و كرامت است و هدايت. و بدان كه اين دو ظهور توأمان است. بنده نيز متعاقب ديدار با امام بود كه پروردگارم را ديدار نمودم يعني به نور او بود كه چشم بينا يافتم. در همه ديدارها نخست او را ديدم و سپس خداوند را در تجليات متفاوت شهود كردم.

۲۵۴- همانطور كه به قول قرآن كريم دو تا زندگيست، دو تا مردن است و دو تا ظهور امام است و دو قيامت است و دو لقاءالله. و دو تا خلقت و دو تا دين در دو قوس و دو جهان و دو تجلي آدم – حوائي از پروردگار... .

۲۵۵- لا اله الا الله يعني هيچ چيزي قابل پرستش نيست الا اينكه قابل پرستش باشد زيرا الله به لحاظ لغت عرب مخفف ال اله است: لا اله الّا ال اله!

۲۵۶- يعني هيچ چيزي قابل توجه نيست مگر آنكه قابل توجه باشد. زيرا پرستش اشد توجه است. و چيزي قابل توجه است كه وجود داشته باشد. پس هيچ چيزي وجود ندارد الا اينكه وجود داشته باشد.

۲۵۷- هيچ چيزي در جهان نيست كه وجود داشته باشد الا اينكه قابل پرستش تمام و كمال باشد و آن خداست. پس جز خدا نيست و هر چيزي در صورتي قابل توجه و قابل پرستش است و هستي دارد كه خداوند را متجلي سازد و عرش او باشد. و چنين چيزي همان انسان كامل و ولي خداست كه جانشين اوست در عالم ارض. يعني اوست(هو). پس لا اله الا هو! يعني هر چيزي خودش نيست بلكه نشانه اي از اوست يعني يك آيه است. پس جهان هستي قلمرو

---

[1] «إنْ هُوَ إلاَّ وَحْيٌ يُوحى » نجم،۴.

[2] « إنَّ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ » يونس، ۷؛ «قَدْ خَسِرَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ وَ ما كانُوا مُهْتَدينَ » يونس، ۴۵.

ظهور هويت خداست و نه انانيت خدا. يعني جهان هستي، او است يعني عرصه ظهور غيب است عرصه ظهور «لا اله» است ظهور «نه خدا» است: الا الله!

۲۵۸- و انسان بايستي اين هوي هستي را تبديل به خود هستي كند و رخ گشايدش: لقاءالله! و اين به شهود رسانيدن عرصه غيب است.

۲۵۹- غيبت امام زمان در آخرالزمان عينيت زميني غيب الغيوب آسمان است و عين پنهان بودن خدا از چشم مردمان است و اين دو امري واحد است. و اينست كه ظهور و قيامت واقعه اي واحد است.

۲۶۰- امام خليفه خدا و درب خانه اوست يعني باب الله! پس از اين درب مي توان بر او وارد شد و ديدارش كرد.

۲۶۱- امام حضور خدا بر روي زمين بود كه از چشم عامه مردمان غايب شد تا مدتي معين. كه اين مدتي معين همان مدتي است كه قيامت پنهان داشته شده است تا مردمان باز هم مهلت توبه داشته باشند چون آنگاه كه خداوند ديدار شد و قيامت برپا شد امكان توبه نيست و مهلت به پايان رسيده است.

۲۶۲- مرگ بزرگترين معماي زندگي انسان است و آستانه لقاءالله هست. «هر كسي مرگ را مي چشد و سپس پروردگارش را ديدار مي كند.»[۱] قرآن- و اين باور عاميانه كه هر كه خداي را ديدار كند و يا حتي به خواب ببيند مي ميرد درست است. آدمي بايستي از حيات دنيايش پاك شود تا خداي را ديدار كند پس هر كه در حيات دنيا از دنيا پاك شد ديدار مي كند. و پاك شدن از حيات دنيا و علائقش هم بواسطه مرگهاي رواني ممكن مي شود كه در مخاطرات و بلايا و مصائب و خسرانها پديد مي آيد و دنيا در دل آدمي مي ميرد. و بقول علي [ع] تا آدمي دچار چهار موت نشود دينش پاك نمي شود. يعني دين از دنيا پاك مي شود: موت جان، موت نان، موت عاطفه و موت آبرو! و اين موتها موجب تفريد و تجريد و توحيد نفس مي شود و اين شرايط لقاءالله است. «و آن روز هر كسي تك و تنها به حضور پروردگارش مي رسد.»[۲] قرآن-

۲۶۳- آدمي تا در شرايط وجودي امام قرار نگيرد امامش را درك نمي كند حتي اگر ديدار كند. و سمت و سوي اين شرايط و كمالش همان تنهائي نفس است كه بمعناي پاك شدن نفس از دنيا و اهلش مي باشد. و اين تنهائي باطني يا در مسير تقوا و حق جوئي پديد مي آيد و يا در راه دنياپرستي و كفر و ستمگري. كه در حالت نخست است كه تقرب الي الله پديد مي آيد و درك امام و ديدار با خدا رخ مي دهد. و در حالت دوم آدمي تبديل به غولي آدمخوار شده و با شياطين محشور مي گردد. اين دو قيامت است كه در عصر جديد بسيار سريعتر و عميق تر از هر عصري رخ مي دهد تا آنجا كه به قول قرآن كريم كودكاني كه پير زاده مي شوند.[۳] كه برجسته ترين ويژگي پيري همان تنهايي باطني است.

۲۶۴- امام، تنهاترين انسان جهان است و غيبتش از تنهائي اوست. و راز اين غيبت آنست كه هر طالب نجاتي خود در وادي تنهائي به موقعيت وجودي امام برسد و خليفه امام شود و با خدايش ديدار كند.

۲۶۵- هر كه يگانه شد يگانه را ديدار مي كند و يگانه روي زمين امام است و يگانه آسمان هم خداست و اين هموست: قل هو الله احد!

۲۶۶- پس بدان كه راز غيبت ناجي، راز لقاءالله است و بس! پس اگر امام جوئي عين خداجوئي و عشق به ديدارش نباشد بطالت و گمراهي است. امام غايب شده تا طالبانش را به ديدار با خدا برساند. نقب در وادي غيب، راز واقعه است. و هر كه خداي را ديدار كرد جانشين امام است و اين جانشيني به معناي نيابت و وساطت و سخنگوئي نيست بلكه وجودي است يعني امام از وجود عارفان واصل است كه فرج شيعيان مي گردد. همانطور كه خود امام هم نسبت به خداوند اينگونه است يعني محل تجلي اوست وگرنه شرك است.

[۱] «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنا تُرْجَعُونَ » عنكبوت، ۵۷.
[۲] «وَ كُلُّهُمْ آتيهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَرْداً » مريم، ۹۵.
[۳] «فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدانَ شيباً » مزمل، ۱۷.

۲۶۷- همانطور كه خداوند مي تواند از وجود هر چيزي متجلي گردد امام هم مي تواند از وجود هر يك از شيعيان مخلصش متجلي گردد و گشايش و شفاعت و رستگاري و هدايت طالبان نمايد. و بدان كه در هر سرزميني و قومي كساني هستند كه محل اين تجليات مي باشند و طالبان را نجات مي دهند و راه مي نمايند.

۲۶۸- همانطور كه خداوند از وجود اولياي خود متجلي مي گردد امام هم از وجود اولياي خودش متجلي و ظاهر مي شود و نجات مي بخشد. و اينست نجات رحماني! و نجات جهاني اش قهري است. همانطور كه قيامت كبرا و لقاءالله اخروي هم قهري است.

۲۶۹- پس همانطور كه كساني كه مي گويند ما خود خدا را اطاعت مي كنيم و مستقيماً مي پرستيم مشرك و ظالم و گمراه هستند كساني هم كه خود امام زمان را انتظار مي كشند مشرك و ظالم و گمراه مي شوند. آن خداي ظن و اين هم امام ظن است. «بدانيد كه ظن به حق نمي رساند.» [1] قرآن-

۲۷۰- اگر در اين دعاهاي فرج ذره اي باور و شوق باشد فرج حاصل مي آيد السّاعه! [2]

۲۷۱- ولي بدان كه انسان فرج يافته اگر فاقد معرفت حق و معرفت رب و امام شناسي و معرفت نفس كافي باشد از اين گشايش تبديل به دجال مي شود.

۲۷۲- آنچه كه آدمي را مستحق درك و ديدار امام و پروردگارش مي سازد نه عافيت طلبي و شفاعت طلبي و رحمت طلبي و بهشت پرستي كه معرفت جوئي و حق پرستي و درد فهميدن و درد آدم نبودن است به باطن! اينست كه امام داران و خداديدگان حقيقي جمله عارفانند و نه حتي عابدان محض! زيرا عباداتي كه فاقد نور معرفت است از آدمي يك شيطان مي پرورد كه راه خداي را سد مي كند و كل هنرش تكفير مردمان است و رد كردن مخلصان!

۲۷۳- بدان كه در بهشت جز عاشقان معرفت حق دوام نمي آورند و بهشت را از جهنم هم غيرقابل تحملتر مي يابند! زيرا كه بهشت قلمرو ظهور حق از طبيعت و اهالي آن است و اين حق موجب ابطال وجودي غيرعارفان مي شود و احساس نابودي مي كنند.

۲۷۴- جهان هستي براي حق آفريده شده است و قلمرو ظهور آنست و انسان رسالت دارد كه درباره اين حق معرفت يابد پس كساني كه طالبان حق هستند را خدمت مي كند و در تسخير آنهاست و اين همان وضع بهشتي است. ولي سائرين را طرد و رد مي كند و بلكه با آنها مي ستيزد و جهان صنعت و دوزخ تكنولوژي قلمرو اين طرد و لعن جهان است نسبت به مردماني كه به حق مسئوليتي ندارند و يا با آن در جدالند.

۲۷۵- اينهمه اعتراض و طغيان طبيعت برعليه بشر مدرن به معناي ستيز و اعتراض جهان برعليه بشر ناحق و ضد حق است مثل سونامي ها و زلزله ها و آتشفشانها و سيل ها و گرماي ناگهاني و سوراخ شدن لايه اوزون و امراض حيرت آوري كه از بطن خاك و آب و هوا و نبات و حيوانات بسوي بشر مدرن آمده است مثل سبزيجات و ميوه هاي مسموم و سرطان زا و آنفولانزاي مرغي و گاوي و جنون نهفته در دام و انواع آلرژيهاي طبيعي و امراض عجيب عصبي و رواني و ايدز و غيره. و از همه بدتر امراض و عذابها و فريبهاي نهفته در بطن تكنولوژيها. اين به يك لحاظ به معناي آنست كه جهان هستي خود را از مفاسد و مظالم آدمي پاك مي سازد همانطور كه اگر غذاي مسمومي خورده شود جهاز هاضمه واكنش نشان مي دهد و استفراغ و اسهال پديد مي آيد تا بدن پاك شود.

۲۷۶- و دوزخ قلمرو پاكسازي نفس آدمي از آفات و امراض و كفرها و جهل ها و ستم ها و ناحقي هاست تا از نابودي نجات يابد زيرا عالم وجود براي حق آفريده شده است و هر كه در سمت اين حق نباشد در معرض نابود شدن است. «زمين و آسمانها و هر آنچه بين آنهاست براي حق آفريده شده است.» [3] **قرآن- و حقي جز ظهور خدا و شناخت و لقاي او نيست. پس هر كه در جستجوي خدا نيست ضد وجود است يعني در راه جهنم است تا از عداوت با وجود دست بكشد. «آنگاه كه عذاب نازل شد ايمان مي آورند...»** [4] **قرآن-**

---

[1] «وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ » يونس، ۳۶.

[2] « يَا مَوْلَانَا يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ الْأَمَانَ الْأَمَانَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي السَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِين» المصباح، كفعمى، ص۱۷٦.

[3] «أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا في أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاَّ بِالْحَقِ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ » روم، ۸.

[4] «.... فَلا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَليمَ » يونس، ۸۸.

۲۷۷- «براستي كه در نزد خداوند از براي دوستانش شرابي است كه چون بنوشند مست شوند و چون مست شدند شادماني كنند و چون شاد شدند پاك شوند و چون پاك شدند ذوب شوند و چون ذوب شدند ناب شوند و چون ناب شدند طالب شوند و چون طالب شدند بيابند و چون يافتند وصل شوند و چون وصل شدند متحد شوند و چون متحد شدند ديگر بين آنها و حبيب فرقي باقي نمي ماند.»[1] علي ع
اين شراب معرفت و باور است، يعني ايمان! ايمان به اينكه خداوند ديدني است. «مسئله اينست كه لقاي الهي را باور ندارند.»[2] قرآن- پس اتحاد با خداوند همان حق است زيرا در اين يگانه شدن با اوست كه خداوند از غير خود رخ مي نمايد. و جهان هستي جز براي اين واقعه پديد نيامده است. پس هر كه لقاي الهي در جهان را باور ندارد اصلاً حق عالم وجود را باور ندارد پس اصلاً باوري به هيچ چيز نمي تواند داشته باشد زيرا همه چيزها براي همين حق آفريده شده اند. پس چگونه تا حق چيزي باور نشود آن چيز مي تواند باور شود. و اين معناي ايمان است و مصداق سوره عصر! ايمان به خدا و صلح با خلقش و رسيدن به حق وجود كه اولياي الهي هستند و صبور ماندن بر اين حق!

۲۷۸- اصلاً باور به اين حق كه خداوند در عالم ارض ديدني است و جز ديدن او حقي در جهان و انسان نيست همان شراب و مستي وصال است تا يگانگي و ظهور!

۲۷۹- قرار نيست كه فقط امامان ما خداوند را ديدار كنند. كمال نعمت خدا در اسلام درست به همين معناست كه در مذهب امامت همه انسانها مي توانند خداي را ديدار كنند. آيا چه نعمتي برتر و كاملتر از اين است. «و نعمت را بر شما كامل كرديم و راضي شديم تا اسلام دين شما باشد.»[3] قرآن- «از من اطاعت كنيد تا چون من شويد.» علي ع- «مرا دوست بداريد تا چون من شويد.»[4] خداوند در حديث قدسي- «خودتان را به اخلاق خدا خلق كنيد.»[5] رسول اكرم ص- و اين آفرينش عرفاني و خلق جديد در عالم خاك است. و آدمي بايد چون خدا شود تا او را ديدار كند. «خداوند را با خداوند ديدم.» رسول اكرم ص. پس اي مسلمان باور كن كه فرق تو با مسيحي و يهودي و بودائي همين است كه در طلب ديدار خدا باشي و بس. وگرنه مسلمان نيستي!

۲۸۰- «بدانيد كه در ديدار پروردگارشان در شك و ترديدند در حاليكه خداوند بر هر چيزي محيط است.»[6] فصلت ۵۴- پس اگر خدا بر هر چيزي محيط است هر چيزي نمايانگر خداست و اين عين كلام علي ع است كه «در هر چيزي اول خدا و سپس آن چيز را مي بينم.»[7] پس اگر او را در هر چيزي نمي بينيم بايد اعتراف كنيم كه كوريم و اين سرآغاز بينائي است.

۲۸۱- «خدا همان كسي است كه آسمانها را بي هيچ ستوني برافراشت و بر عرش يكسان شد (با جهان)... تا شايد به ديدار پروردگارتان يقين كنيد.»[8] رعد۲- يعني جهان هستي براي ديدارش آفريده شده است. «زمين و آسمانها همه براي اوست.»[9] قرآن- يعني براي ديدار اوست نه اينكه مال اوست «زيرا او از مخلوقش بي نياز است.»[10] قرآن-

۲۸۲- «اگر پرده ها برداشته شود بر يقين من افزوده نمي شود.»[11] علي ع- زيرا خداي را مي بيند و حقيقتي برتر از او نيست كه بخواهد بداند.

[1] «روى محمد بن جمهور الأحسائيعن أمير المؤمنين عليه السلام إنه قال: ان لله تعالى شرابا لأوليائه اذا شربوا (منه) سكروا، و إذا سكروا طربوا، و إذا طربوا طابوا، و إذا طابوا ذابوا، و إذا ذابوا خلصوا، و إذا خلصوا طلبوا، و إذا طلبوا وجدوا، و إذا وجدوا وصلوا، و إذا وصلوا اتصلوا، و إذا اتصلوا لا فرق بينهم و بين حبيبهم» شيخ بهايى، مفتاح الفلاح، ترجمه بسطامى، مقدمه، ص۸۹.

[2] «أَلا إِنَّهُمْ في‏ مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ مُحيطٌ » فصلت، ۵۴.

[3] «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي‏ وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً فَمَنِ اضْطُرَّ في‏ مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ » مائده، ۳.

[4] «في الحديث القدسي: «عبدي أطعني تكن مثلي، تقول للشيء: كن، فيكون» دلائل الصدق لنهج الحق، مظفر نجفى، ج۵، ص۱۸۱.

[5] « تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ » بحار الانوار، ج۵۸، ص ۱۲۹.

[6] «أَلا إِنَّهُمْ في‏ مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ مُحيطٌ » فصلت، ٥٤.

[7] «ما رأيت شيئاً إلا و رأيت الله قبله و معه و فيه» قيصرى، شرح فصوص، ص ۱۲۷.

[8] « اللَّهُ الَّذي رَفَعَ السَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوى‏ عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْري لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ » رعد،۲.

[9] «وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ » آل عمران، ۱۰۹.

[10] «.... فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمينَ» آل عمران، ۹۷.

[11] « لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا » غررالحكم و درر الكلم، ۱۲۰.

۲۸۳- «خداوند نور آسمانها و زمين است و مثل نور خدا مانند چراغي است...»[1] نور۳۵- يعني جهان هستي چراغي است كه خدا نور درون شيشه اين چراغ است. آيا از اين واضح تر مي شد كه خداوند خودش را در جهان معرفي كند و نيز ديدارش را در اين جهان بما بفهماند. بخدا همين يك آيه دليل لازم و كافي براي ديدار خدا در جهان است.

۲۸۴- و سپس رسولش مي فرمايد «خدايا مرا نور قرار ده.»[2] - يعني من هم مي خواهم مثل تو باشم چون تو نوري! «خدا برايم نوري در دل نوري در گوش نوري در چشم نوري در گوشت نوري در خون نوري از شمالم نوري از بالايم نوري و نوري از پايين من قرار ده و نور مرا بيفزا و بمن نور اعطا فرما و مرا نور كن بحق حق تو اي ارحم الراحمين.»[3] (رسول اكرم ص)
يعني نخست از خداوند مي خواهد كه براي همه اعضاء و حواس و هوش او نوري قرار دهد و دست آخر مي خواهد كه اصلاً وجودش را نور كند يعني خدا كند و خدائي ترا! و رحمت مطلقه او كمتر از اين نمي تواند بود. و جهان هستي براي همين رحمت مطلقه اش آفريده شده است و خودش از مؤمنانش مي خواهد تا از او كمتر از اين نخواهند. «خدايا نور ما را كامل كن.»[4] تحريم ۸-

۲۸۵- «هر كه از رسول خدا اطاعت كند هدايت مي شود...»[5] نور۵۴- زيرا هدايت همانا خروج از تاريكي و ورود به نور است و رسول خدا همان نور است يعني آن چراغي است كه نور خدا در آن است. و هر كه بسوي نور برود نور مي شود زيرا اطاعت از كسي به معناي نزديك و نزديكتر شدن به آن كس است تا ورود به نور كه باطن رسول است و اينست رستگاري! زيرا اين نزديكي منجر به لقاءالله مي شود كه لقاي جمال نور است بواسطه نور خودش!

۲۸۶- وجه مشترك همه آحاد بشري با خالق همانا صورت بشري است كه تجلي اسفلي همان وجه اعلاي خداست كه چون آنرا ديدار كند به مقام رضا برسد[6] (سوره ليل) و امام صادق ع درباره صورت بشري توصيفي دارد كه شرح همين آيه است: «براستي كه صورت انساني بزرگترين حجت خدا بر خلقش مي باشد و كتاب خداست كه با دست خودش نوشته است و ساختماني است كه با حكمت خود بنا كرده است و مجموع صور دو عالم است و عصاره همه علوم در لوح محفوظ است و صورت انساني شاهد بر هر غايبي است و حجت بر هر منكري است و راه راست بر هر خيري است براستي كه صورت انساني راه كشيده شده از بهشت تا جهنم است.»[7] اين سخن امام صادق حجت كامل و دليل لازم و كافي بر همه ادعاهاي ما در اين رساله عشق است و اين ادعا كه جمال اعلاي پروردگار چون ديدار شود جمال خود ديدار كننده است در هيبت و عظمت كبريائي. و آدمي تا اين جمال را ديدار نكند به مقام رضا و خوشبختي مطلق نمي رسد و حق يقين نمي يابد و رحمت مطلقه خداي را باور نمي كند. و سپاس خداي را كه اين فضل كبير را نصيب اين حقير فرمود و از اين يقين است كه آثار ما نقش مي بندد و قلوب را منقلب و خداباور مي سازد. و با باوري كمتر از اين بشر مدرن قابل بيداري و نجات نيست. همين سخن امام صادق بر حقانيت امامت آن حضرت و همه ائمه معصومين كافي است و باور به اين ادعا كه براستي امامان ما همان عارفان مطلق خدايند و هيچ عرفاني به حق نمي رسد الا از راه نظر اين فانيان ذات حق. و براستي كه در كل تاريخ بشري مقام انسان هرگز به اين حد تعالي نيافته بوده است. براستي كه مذهب اماميه مذهب تربيت و پيدايش انسان كامل است. و واي بر ما كه با چنين مكتبي روي به شرق و غرب عالم داريم و سرگردانيم.

۲۸۷- پس با نظر به اين سخن امام معناي عشق را درياب و راز جمال امام را كه واضح و شارح و آئينه همه اسرار و مخلوقات دو جهان است و همه اسرار نهان در جمالش عيان است و صراط المستقيم هدايت تا لقاي خداست

---

[1] «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ في زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ » نور، ۳۵.

[2] « أنه سأل الله تعالى أن يجعل في جميع أعضائه وجهاته نورا، وختم بقوله: واجعلني نورا».

[3] «اللهم اجعل لي نورا في قلبي و نورا في بصري و نورا في سمعي و نورا في لساني و نورا في بشري و نورا في شعري و نورا في لحمي و نورا في دمي و نورا في عظامي و نورا في عصبي و نورا بين يدي و نورا من خلفي و نورا عن يميني و نورا عن شمالي و نورا من فوقي و نورا من تحتي اللهم أعظم لي نورا» مستدرک الوسائل، ج۵، ص۱۰۷؛ «للهم اجعل لي نورا في قلبي و نورا في سمعي و نورا في بصري و نورا في شعري و نورا في بشري و نورا في لحمي و نورا في دمي و نورا في عظامي و نورا من بين يدي و نورا من خلفي و نورا عن يميني و نورا عن شمالي و نورا من فوقي و نورا من تحتي اللهم زدني نورا و أعطني نورا و اجعل لي نورا برحمتك يا أرحم الراحمين و خير الغافرين» بحار الانوار(ط-بيروت) ج۹۴، ص ۲۵۸.

[4] «رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا وَ اغْفِرْ لَنا إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ» تحريم، ۸.

[5] «قُلْ أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبينُ » نور، ۵۴.

[6] «وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى * إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى *وَ لَسَوْفَ يَرْضى » الليل، ۱۹-۲۱.

[7] « [عن جعفر بن محمد ع] انّ الصورة الانسانيّة هي أكبر حجّة الله على خلقه، و هي الكتاب الذي كتبه بيده، و هي الهيكل الذي بناه بحكمته، و هي مجموع صورة العالمين، و هي المختصر من العلوم في اللوح المحفوظ، و هي الشاهد على كلّ غايب، و هي الحجّة على كلّ جاحد، و هي الطريق المستقيم الى كلّ خير، و هي الصراط الممدود بين الجنّة و النار» آملى، سيد حيدر؛ جامع الاسرار، ۳۸۳.

و بهشت و دوزخ دو وجه جمال اوست و قرآن جز در جمالش خوانده شدني نيست. همه اين دعويها براي اينجانب رخ نموده است و هر چه دارم و مي گويم و هستم از لقاي جمال امام است از جمله لقاء الهي كه از نور جمال اوست از علي تا مهدي!

۲۸۸- «تقواي خدا را رعايت كنيد به اندازه تقوايش.»[۱] آل عمران۱۰۲- تقوا يعني پرهيز از خود و خويشتن داري و از خود گذشتن تا چه اندازه؟ به همان اندازه اي كه خدا از خودش گذشته است؟ خدا چقدر از خودش گذشته است؟ آنقدر كه تو هستي و او نيست. پس تو هم بكلي از خود فنا شو تا او را ببيني! اين آيه درس لقاءالله است كه عين درس عشق آموزي از خداست. اين آيه هم اينك بر قلبم فرود آمد و در قرآن عربي بازش يافتم! اين آيه نيز به تنهايي حجت كاملي بر ادعاي اينجانب در عشق خدا به انسان است و عشق انسان به خدا. و اينكه تقوا بستر عشق است و «اتقوا الله حق تقاته» امر به عشق و فناست.

۲۸۹- پس اگر بقول امام صادق ع، صورت بشري كتابي است كه خدا بدست خودش نوشته و همه علم لوح محفوظ در آن است پس عجب نيست كه قرآن هم چون طلوع كند و ذاتش رخ گشايد در صورت بشري باشد همانطور كه رسول خدا مي فرمايد كه قرآن در صورت بشري بر شب زنده داران عارف رخ مي نمايد.[۲]

۲۹۰- و اما رعايت حق تقواي الهي در سوره آل عمران آيه ۱۰۲ چون به كمال رسد و جمال يابد اينست كه انسان چون در مقابل آئينه خود را نظاره كند آنچه را كه بيند جمال خدا داند چون از صورت خودش به انسان صورت بخشيد. حديث قدسي- و اين تقواي جمالي در كمال انديشه است و كمال تقواي چشم است. و اينست حق تقواي الهي براي انسان!

۲۹۱- چون جمال خود را جمال او داني پس كتاب او را در صورت خود خواني و چون بقول علي ع آنچه در دل است در صورت آشكارست پس اينست علم قلب كه كمال علوم است. در اين معنا بمان!

۲۹۲- پس انسان، خدائي است كه بر خدا بودن خودش غافل است و لذا تظاهر و تلاشي مذبوحانه در اثبات خدائي خود مي كند چون اين نيازي فطري و عين حقيقت است كه او به دليل بي تقوائي از آن جاهل و غافل و كور شده است. و آنكسي هم كه حق تقوايش را رعايت مي كند و خدائيت خود را در جمال و كمال و صفات مي يابد باز هم آنرا انكار مي كند كه اين انكار آخرين حق اين تقواست و لذا خودش را خدا نمي نامد مگر به امر خودش. و به دليل همين حق تقواست كه الله در انسان، اكبر مي شود فتبارك الله احسن الخالقين! و اينست كه بايزيد بسطامي مي گويد: من از خدا برترم يعني الله اكبر! كه اين هم تقوائي برتر است كه كمال مطلق تقواست يعني تقوائي بر تقواست چون نور علي نور! پس در رندي عارفان بنگر و عشق الهي در جانشان و جادوي تقوايشان كه به عقل عابدان جاهل درنيايد و لذا فتواي ارتداد و الحادشان صادر كنند كه فتواي جهل خودشان است در سند تاريخ عناد با رحمت مطلقه خدا!

۲۹۳- پس حقيقتي از تقوا به تو نمودم كه قبل از اين هرگز بر كسي معلوم و معيّن و مبيّن نشده بود. در اين معنا نيز تا ابد بمان!

۲۹۴- پس بدان آنكس كه عشق خدا به انسان و عشق انسان به خدا را نشناسد هيچ نشناخته است خاصه دين را و شريعت را و عبادت را و تقوا را و از همه مهمتر شناختن را نشناخته است زيرا باور ندارد كه خداي در عالم خاك ديدني است و اصلاً عالم خاك جز براي همين ديدار آفريده نشده است. پس او چه مي داند كه از براي چه بر خاك سجده مي كند پس او خاك پرست است نه خداپرست! بمان!

---

[۱] «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ » آل عمران، ۱۰۲.

[۲] « عن أبي عبد الله ع قال قال رسول الله ص تعلموا القرآن فإنه يأتي يوم القيامة صاحبه في صورة شاب جميل شاحب اللون فيقول له القرآن أنا الذي كنت أسهرت ليلك و أظمأت هواجرك و أجففت ريقك و أسلت دمعتك أئول معك حيثما ألت و كل تاجر من وراء تجارته و أنا اليوم لك من وراء تجارة كل تاجر و سيأتيك كرامة من الله عز و جل فأبشر فيؤتى بتاج فيوضع على رأسه و يعطى الأمان بيمينه و الخلد في الجنان بيساره و يكسى حلتين ثم يقال له اقرأ و ارقه فكلما قرأ آية صعد درجة» كلينى، الكافى (ط- اسلامية)، ج۲، ص ۶۰۳.

ترجمه: قرآن در روز قيامت نزد صاحب و خواننده اش در صورت جوانى زيبا و رنگ پريده (صفت شب زنده دارانى كه زياد بى خوابى كشيده اند) مى آيد و به او مى گويد: منم آنكه شبهايت را به بيدارى كشانده و در وسط روز تشنه ات گذاشته و آب دهانت را خشك كرده و اشك چشمت را جارى ساخته بودم ..... پس شاد و مسرور باش ، سپس تاجى بياورند و بر سر او بگذارند و برات رهايى از آتش جهنم را به دست راست او و جاودانگى در بهشت را به دست چپش بدهند، و دو لباس بهشتى به او بپوشانند و به او گفته شود بخوان و بالا برو، و او با هر آيه اى كه بخواند درجه اى بالاتر رود.

۲۹۵- علي ع مي گويد انسان به مقامي مي رسد كه از او جز خدا باقي نمي ماند يعني بقية الله مي شود كه خيري جز در او نيست.

۲۹۶- «من و قيامت با هم برانگيخته شديم»[۱] رسول اكرم ص- يعني ظهور محمدي و لقاي الهي توأمان است زيرا اصل قيامت همان لقاءالله است.

۲۹۷- «قيامت بر پا نمي شود تا زمانيكه مردي از اهل بيت من ظهور كند و جهان را پر از عدل نمايد در حاليكه پر از ستم شده است.»[۲] رسول اكرم ص- يعني ظهور امام مقدمه قيامت است.

۲۹۸- «پس منتظر باش كه ما هم در انتظاريم.»[۳] قرآن- اين كلام امام است زيرا خداوند به ضمير «ما» سخن گفته است و ماي الهي امام و ولي و خليفه اوست كه مؤمنانش را به انتظار فرامي خواند كه او هم بهمان شدت در انتظار ديدار مؤمنان است و اين ديدار همان لقاي الهي است كه با لقاي امام توأم است و اين «ما» ي الهي در قرآن است كه قيامشان با هم است و ظهورشان! و اينست كه مي فرمايد «اهل قرآن اهل قيامت است.» يعني هر كه معارف قرآني را دريابد قيامتش بر پا مي شود زيرا قيامت را درمي يابد و قيامت از خفا بيرون مي آيد و خداي را ديدار مي كند. همانطور كه امام رضا ع از ديدار با خدا در قرآن سخن نموده است. پس همه اينها محصول معرفت است زيرا فقط اهل معرفت نفس به قرآن راه مي يابد همانطور كه رسول اكرم نيز اهالي معرفت نفس را يابندگان حقايق دينش معرفي كرده است.

۲۹۹-انسان تا باور نكند كه در غير خدا و اوليايش هيچ محبتي نيست به قلمرو ايمان وارد نشده است و خودفريبي هايش پاياني ندارد. زيرا محبت بمعناي دوست داشتن ديگران براي وجود خودشان است و اين وجود ذاتاً دوست داشتني است زيرا از خداست و براي خداست و محل ظهور خداست. پس اين مستلزم معرفتي يقيني و شهودي است كه جز در اولياي عارف حق نيست. پس محبت مولود چنين معرفتي است. پس بايستي از غير خدا و اولياي او توقع محبت نداشت چون ندارند. و اين باور سرآغاز رهائي از فريب و شيطان عشق است. زيرا در جائي كه محبت نيست يا شقاوت آشكار است و يا تظاهر به عشقي دروغين جهت به دام انداختن ديگران. و فقط اهل تقواست كه از اين كفر و نفاق مبراست و روابطش را بر وظيفه شناسي استوار مي كند و براي رسيدن به سرچشمه محبت اولياي الهي صبر پيشه مي كند. «آنانكه تقوا پيشه كرده و صبر نمودند و به لقاي الهي اميدوار بودند خداوند از نزد خودش رسولي را براي هدايت آنان مي فرستد...» قرآن- و اين هدايت جز بواسطه نور محبت نيست كه دل آدمي را از دنيا و اهلش منزه و بي نياز مي كند و بسوي خداوند رهسپار مي سازد.

۳۰۰- كسي را مي توان براي خودش دوست داشت كه براستي دوست داشتني باشد وگرنه يا ترحم و رقت است و يا نياز و تجارت و يا تعشيق و مكر و بازي. ولي آيا براستي چه كسي دوست داشتني است؟ آيا يك آدم حقير و احمق و مفلس و چاپلوس و زشت و ناپاك و بخيل و متكبر موجودي دوست داشتني مي تواند بود؟ فقط خداست كه دوست داشتني است زيرا خالق و مقتدر و پاك و سخي و عاشق و بخشنده و بي نياز و بزرگ و مقدس و زيبا و جاودانه و لطيف است و كسي كه به درجه اي بازتاب دهنده اين صفات باشد يعني اولياي الهي. اينست كه مي فرمايد «اگر كسي را براستي عاشق باشي البته خداي را شديدتر عاشقي.»[٤] قرآن- پس آدمي بايد در ديگران لااقل يكي از علائم خدا را ببيند تا دوستش بدارد يعني خداي را در خلقش دريابد و اين مقام عارفان است كه همه را دوست مي دارند. پس عشق نور وحدت وجود است. و اگر جمال آدمي كانون اصلي عشق است بقول امام صادق برترين حجت خدا بر كائنات است و مظهر تماميت علم و رحمت و حكمت و لطافت و هنر و كرامت الهي است و جمال لوح محفوظ است يعني آئينه همه اسرار عالم وجود است. و انسان بميزاني كه اهل وجود و صاحب وجود است عاشق بر جمال همه آدمهاست.

---

[۱] «عن النبي ص: انا و الساعه كهاتين؛ پيامبر اسلام ص فرمود:من و ساعة (قيامت) يكى هستيم؛ (در حالى كه دو انگشت خود رابه هم چسبانده بود). آملى، سيد حيدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص۱۰۲ و: «بعثت انا و الساعه كهاتين ويشيرباصبعيه فيمدها» صحيح بخارى، كتاب الرقاق، باب قول النبى ص بعثت انا و الساعه كهاتين ، (۳۴۷/۱۱ باب شرح البارى) و « بعثت انا و الساعه كهاتين و يشير باصبعيه فما فضل احدهما على الاخر» جامع ترمذى، باب ماجاء فى قول النبى ص بعثت انا و الساعه كهاتين (٤٥٩/٦-٤٦٠).

[۲] «قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): لا تقوم الساعة حتى يملك رجل من ولدي، يوافق اسمه اسمي، يملأ الأرض قسطا و عدلا، كما ملئت ظلما و جورا» طبرى آملى صغير، محمد بن جرير بن رستم، دلائب الامامة (ط- الحديثة) ص۴۷۷.

[۳] «وَ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ » هود، ۱۲۲.

[٤] «.... يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِ اللَّهِ وَ الَّذينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَميعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَديدُ الْعَذابِ » بقره، ۱۶۵.

۳۰۱- شرابهاي پروردگار براي مؤمنان كه در قرآن آمده است كه مؤمن را طالب و شيداي لقاي الهي مي سازد انواع و درجات دارند كه عبارتند از شراب معرفت، شراب نظر، شراب ذكر، شراب محبت، شراب شهادت (شهود)، شراب سماع، شراب شفاعت، شراب دم و... و از همه مهمتر و كاملتر شراب جمال است يعني لقاءالله!

۳۰۲- «بي ترديد خداي را ديدار مي كند همانطور كه ماه را در شب چهاردهم.»[1] رسول اكرم ^ص^. بي ترديد اين ديدار با خدا مربوط به قيامت كبرا نيست زيرا در قيامت كبرا ماه و خورشيدي در ميان نيست و درنورديده شده است. و اين پاسخ پيامبر به كسي است كه درباره لقاءالله پرسيده است ولي بسياري از علماي بني اسرائيلي ما ديدار خدا را جرمي نابخشودني و ارتداد و الحاد مي دانند و براستي از مصاديق سد كنندگان راه خدايند. حال آنكه دين محمد به اين دليل دين جاويد آخرالزمان شد و نبوت را به كمال و نعمت را تمام كرد كه راه لقاءالله را براي همگان هموار نمود و علي نخستين مسلمان خداديده است. و لذا هر مسلماني بايد علوي باشد وگرنه محمدي نيست.

۳۰۳- «اي رسولان از پاكيزه ها بخوريد و اعمال صالحانه كنيد كه من بر اعمالتان آگاهم.»[2] مؤمنون۵۱- اين آيه نيز حجتي ديگر بر اين ادعا كه رسالت با محمد ^ص^ پايان نيافته است و رسولان ديگري هم مي آيند كه جمله حامل رسالت محمدي هستند در درجات. وگرنه خداوند با رسولان مرده گذشته كه سخن نمي گويد زيرا آنان در بهشت خدايند كه همه غذاهايشان پاك است و نيازي به اصلاح عمل هم ندارند زيرا بهشت جاي عمل و اصلاح نيست و جايگاه پاكان است. و اين رسولاني كه مخاطب خداوند هستند رسولان محمدي مي باشند و وارثان كتاب خدا در آخرالزمان هستند و دريافت كنندگان روح و مهدي هاي دورانند كه احياگران و تأويل كنندگان و شارحان دين محمد هستند به زبان زمان. و اين استمرار نزول روح و وحي و قرآن است در دورانها و سرزمين هاي گوناگون به زبان اقوام و زمانهاي گوناگون. زيرا هر قومي به زبان مادري خودش كلام الله را درمي يابد و ايمان مي آورد و هدايت مي شود. پس نه نبوت پايان يافته نه رسالت نه وحي نه روح و نه نزول قرآن. و اينست راز جاودانگي دين اسلام. منتهي اين امر در آخرالزمان باطني است يعني از درون است يعني قلبي است بواسطه معرفت نفس. «زين پس فقط رهروان معرفت نفس بر حقايق دين من دست مي يابند.» رسول اكرم ^ص^- يعني مؤمنان اهل معرفت در باطن خويش بر شهر محمدي وارد مي شوند بواسطه ولايت علي ^ع^ كه درب اين شهر است.

۳۰۴- «اگر خدا مي خواست همه منكران را بر هدايتش جمع مي نمود پس از جاهلان مباش.»[3] انعام۳۵- اين بدان معنا نيست كه خدا نمي خواست كه همه مردم هدايت شوند بلكه «همه را آفريد و هدايتشان را به آنها داد.»[4] قرآن- ولي خداوند آنها را به جبر به راه هدايت نكشاند و اختيارشان داد كه اگر نخواستند كافر باشند و از هدايت روي برگردانند. خداوند نور هدايت را در فطرت همه نهاده است ولي اندكند كه آنرا اختيار مي كنند و مابقي به آن پشت مي كنند همانطور كه «خداوند انسان را آفريد و تقوا و فسق هر دو را در نفس او نهاد.»[5] قرآن- تا ببيند چه كسي نكوكار است و كدام را برمي گزيند. يعني وادي هدايت وادي اختيار است كه از مصدر «خير» است پس خيري جز اختيار و اختياري جز خير نيست. و آدمي شر را به جبر انجام مي دهد و نه به اختيارش. و اينست كه همواره منكر اعمال زشت خويش است زيرا خود را در آن مجبور مي بيند و لذا گناهش را به گردن ديگران مي اندازد ولي بسوي خودش بازمي گردد.

۳۰۵- آدمي يا بواسطه تقوا و پرهيز از هواي نفس داراي احاطه و اختيار بر خود مي شود و يا نفس خود را رها كرده و تحويل ديگران مي دهد و مجبور مي شود.

۳۰۶- آدمي يا بواسطه تقوا بر نفس خود فرمان مي راند و صاحب اراده و هويت خودي مي شود و يا اراده اش تحت سلطه نيروهاي بيگانه قرار مي گيرد و بي خود و بازيچه و مجبور مي گردد. پس تقوا برخلاف ادعاي كافران نه تنها راه اجبار و ريا نيست كه تنها راه اختيار و اراده و صداقت است. آنكه نفس خود را مجبور مي سازد بر خود اختيار مي يابد. آنكه نفس خود را آزاد مي گذارد تحت سلطه بيگانه قرار مي گيرد. پس آزاديخواهي بولهوسانه شاهراه مجبوريت و جباريت و ستم و سلطه است.

---

[1] « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ لاَ تُضَامُّونَ فِى رُؤْيَتِهِ » صحيح بخارى، ج۱، ص ۴۴۴.

[2] «يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّي بِما تَعْمَلُونَ عَليمٌ » مؤمنون، ۵۱.

[3] «.... وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدى فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِينَ » انعام، ۳۵.

[4] «قالَ رَبُّنَا الَّذي أَعْطى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَ هَدى » طه، ۵۰.

[5] « و نفس و ما سواها * فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» شمس، ۸-۷.

۳۰۷- نفس آدمي جولانگاه غرايز است: شكمبارگي، شهوتراني، بازيگري، تنوع طلبي، رياست پرستي و خودكامگي. اين نفس يا تحت فرمان عقل قرار مي گيرد و يا بخود وانهاده مي شود تا جولان دهد كه در اين جولان به اسارت غير درمي آيد.

۳۰۸- و عقل قدرت احاطه و كنترل بر نفس است و رهبري خويشتن! و اما احكامش چيست؟ سراسر فضايل اخلاقي است مثل: صدق، سخاوت، ادب، محبت، صلح، رحمت، گذشت، پاكدامني، وفا، عدل، عزت، اتكاء به نفس، شجاعت، صبر و اختيار و... . پس عقل حكم به دين خدا مي كند و اينست كه عقل و دين امر واحديست و فطري است بشرط اينكه تعقل شود. و اين اخلاق الهي است و فطرت اوست. «خدا مردمان را بر فطرت خويش آفريد...»[۱] قرآن- و اينست كه نخستين مخلوق خدا، عقل است كه نور فطرت خداست كه در جهان متجلي شده است تا در انسان جمالي شود و لذا بقول امام صادق ع جمال انسان جامع همه علوم و حكمتها و كتاب خداست و برترين حجت خدا در عالم هستي است.[۲]

۳۰۹- پس انسان فاقد عقل و تعقل، انسان بي خدا و بي فطرت و جامع همه رذايل است و بسوي نابودي مي رود. چون وجود جز خدا نيست و خدا بواسطه نور عقل به عرصه ظهور رسيده است و بقدرت همين نور بر عدم فرمان رانده و بر آن مسلط گشته است و وجودش را بر عدم غالب كرده است. و لذا انسان بولهوس و بي عقل بسوي اسارت و انحطاط و نابودي حركت مي كند كه به دوزخ مي افتد كه دوزخ آخرين مانع او از نابود شدن است. همانطور كه آدمي بواسطه عذابها بخود مي آيد همانطور كه انسان بي عقل در رحمت، از خود بي خود مي شود و اين عرصه نابودي است. «و ستمكاران بي هيچ علمي از هواي نفس خود پيروي مي كنند...»[۳] روم۲۹-

۳۱۰- نفس آدمي كه همان نقطه منيت اوست همان نقطه عدميت اوست كه اگر تحت فرمان نور عقل درنيايد وجودش را به عدم مي كشاند. پس نور عقل، هستي بخش عدم است.

۳۱۱- عقل، وجودپرست و نفس هم عدم پرست است. احاطه و سلطه عقل بر نفس همان احاطه و سلطه وجود بر عدم است.

۳۱۲- تفكر، نقب زدن و جستجو كردن است. تعلّم، نشانه گذاري كردن در مسير تفكر است. و تعريف (عرفان) هم شناخت يافته هائي مي باشد كه علم پيدا كرده است. و اما عقل و تعقل، احاطه و كنترل نمودن و رهبري كردن اين شناخت در خدمت فطرت و حكم خداست كه همان واقعه تقواست و فضيلت! و اين راه و روش رسيدن به خداست و لقاي الهي!

۳۱۳- «و گفتند اگر مي شنيديم و تعقل مي كرديم اهل دوزخ نمي شديم.»[۴] ملك۱۰- زيرا بي عقلي آدمي را نابود مي كند ولي لطف خدا بواسطه دوزخ از نابودي نجات مي بخشد. زيرا عقل نور وجوديابي است.

۳۱۴- «و اوست كه خلق را ابداع مي كند و سپس بازش مي گرداند كه اين آسانتر است. و او را در آسمانها و زمين مثلي برتر است و اوست عزيز و حكيم.»[۵] روم۲۷- و باز مي فرمايد «او را هيچ مثلي نيست.»[۶] قرآن- پس او را مثلي در جهان هستي هست كه البته برتر است يعني برتر از همه امثال ديگرست. و آن مثل همانا امام است كه وجه اعلاي پروردگارست كه از انسان در نزد خداست كه باز پس داده اش مي شود. «هيچكس را در نزد پروردگارش چيزي نيست كه باز پس داده شود الا جمال اعلاي پروردگارش كه بزودي خوشبختش مي سازد.»[۷] ليل۲۱-۱۹- اين «وجه اعلي» همان «مثل اعلي» است كه همان عليين (علي واران) هستند كه جمال اعلاي خود در نزد خداوند را يافته اند در جريان باز پس گرداندن انسان پس از خلقت اوليه. خلقت اوليه همان سير نزول (قوس نزول) است و بازگردانيدن خلق بسوي خودش همان قوس صعود و رجعت است كه سير الي الله مي باشد در معرفت

---

[۱] «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ » روم، ۳۰

[۲] « [عن جعفر بن محمد ع] انّ الصورة الانسانيّة هي أكبر حجّة الله على خلقه، و هي الكتاب الذي كتبه بيده، و هي الهيكل الذي بناه بحكمته، و هي مجموع صورة العالمين، و هي المختصر من العلوم في اللوح المحفوظ، و هي الشاهد على كلّ غايب، و هي الحجّة على كلّ جاحد، و هي الطريق المستقيم الى كلّ خير، و هي الصراط الممدود بين الجنّة و النار» آملى، سيد حيدر؛ جامع الاسرار، ۳۸۳.

[۳] «بَلِ اتَّبَعَ الَّذينَ ظَلَمُوا أَهْواءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرينَ » روم، ۲۹.

[۴] «وَ قالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنَّا في أَصْحابِ السَّعيرِ» ملک، ۱۰.

[۵] «وَ هُوَ الَّذي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلى فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ » روم، ۲۷.

[۶] « .... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّميعُ الْبَصيرُ » شورى، ۱۱.

[۷] «وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى * إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى *وَ لَسَوْفَ يَرْضى » الليل، ۱۹-۲۱.

نفس و آفرينش عرفاني. همانطور كه عليين هم بشري مثل همه مردمانند ولي مثلي برترند يعني مثل اعلي هستند. مثل اعلاي خدا در ميان مردمان! «و مي گويند او هم بشري مثل ماست و بدينگونه كافر مي شوند.»[۱] قرآن- در اين آيات بمان و بسيار تأمل كن!

۳۱۵- عليين، مثل اعلاي پروردگار در ميان مردمند و مثل اعلاي مردمان در نزد خدا. «و او را در آسمانها و زمين مثل اعلي است.»[۲] - «مرا دوست بداريد تا مثل من شويد.» حديث قدسي- و عليين مثل خدا هستند!

۳۱۶- «در نزد خداوند شرابي است كه چون به انسان بياشامد ديگر فرقي بين انسان و خدا نماند.»[۳] علي ع- و اين مقامي برتر از «مثل» است زيرا وقتي از مثل سخن مي رود هنوز فرق در ميان است ولي حداقل فرق كه همانا فرق جايگاه وجودي است مثل فرق بين دو سيب كه كاملاً مثل هم هستند ولي يكي نيستند زيرا در دو جايگاه متفاوت قرار دارند. ولي عاشقانش او مي شوند و اينجاست كه مي فرمايد: «خداوند شهادت داده كه جز او قابل پرستش نيست»[۴]. پس «بگو او خداي يگانه است»[۵]. يعني ديگر خدا و مثلش در ميان نيست بلكه او خود خداست.

۳۱۷- آيا خداوند قادر نيست كه در چيزي به تمام و كمال تجلي و رخ نمايد؟ كافران مي گويند نه! همانطور كه نخستين كافر يعني ابليس گفت نه و لذا آدم را سجده نكرد زيرا خليفه خدا بود و خدا از او ظاهر شده بود. يعني كافران اين انكار و ناتواني خدا را دال بر عظمت و كبريائي اش مي دانند در حاليكه بيان كفر و انكار و بخل آنهاست نسبت به انسان يعني نسبت بخود. اينست كه «آيا مي دانيد كه چرا نسل هاي پياپي از مردمان رسولان الهي را كه براي هدايتشان آمده بود انكار كردند و كافر شدند؟ زيرا گفتند او هم بشري مثل ماست.»[۶] قرآن- و اين كفر و ناسپاسي انسان نسبت بخويشتن است كه عين عداوت او با خويشتن است بواسطه القاي شيطان كه خصم انسان است تا انسان را از مقام خلافت اللهي ساقط كند. او خصم انسان و خصم ظهور خداست. او چشم ديدن خدا را ندارد. «كافران كساني هستند كه ميلي به ديدار با خدا ندارند.» قرآن- «آيا مي دانيد چرا نشانه هاي خدا را انكار مي كنند؟ زيرا منكر ديدار با خدايند.»[۷] قرآن-

۳۱۸- كافران مي گويند خداوند نبايد در زمين و آسمانها باشد و اين در شأن او نيست كه در مكان جاي گيرد. زيرا مكان مال ماست. «زمين و آسمانها براي خداست.»[۸] قرآن-

۳۱۹- يكي مي گفت هر كه دعوي ديدار با خداي كند كذاب است زيرا خدا در مكان جاي نمي گيرد. او خدا را عين مكان مي دانست منتهي مكاني وسيع تر از هر مكاني. او كبريائي و عظمت خدا را به طول و عرض و ضخامت و حجم و ارتفاع مي دانست پس او خداپرستي ماترياليست بود كه موجودي گنده تر از خدا سراغ نداشت. خداي او درست به اندازه شكمش گنده بود كه دو عالم هم آنرا پر نمي كرد.

۳۲۰- يك سئوال فيزيولوژيكي از اين خداپرستان متعصّب كه خدا را اينقدر گنده مي دانند كه در كل كائنات نمي گنجد: پس در قيامت كبرا كه ديدار با او اجباري است چگونه اين خدائي كه از كل كائنات گنده تر است بواسطه چشم اين آدمي كه مثل يك ميكروب زير پاهاي اوست ديده خواهد شد؟ براستي كه شيطان چه تعليماتي به اين خداپرستان مقدس تر از خدا داده است. خدا مي خواهد خود را آشكار كند و اين خرمقدسين متعصب مي گويند كه نامحرمي برو قايم شو! تا تو را چشم نزنند!

---

[۱] «فَقالَ الْمَلأُ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَراكَ إِلاَّ بَشَراً مِثْلَنا وَ ما نَراكَ اتَّبَعَكَ إِلاَّ الَّذينَ هُمْ أَراذِلُنا بادِيَ الرَّأْيِ وَ ما نَرى‏ لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كاذِبينَ » هود، ۲۷؛ «وَ قالَ الْمَلأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ الْآخِرَةِ وَ أَتْرَفْناهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا ما هذا إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ » مؤمنون، ۳۳.

[۲] «وَ هُوَ الَّذي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلى‏ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ » روم، ۲۷.

[۳] «روى محمد بن جمهور الأحسائيعن أمير المؤمنين عليه السلام إنه قال: ان لله تعالى شرابا لأوليائه اذا شربوا (منه) سكروا، و إذا سكروا طربوا، و إذا طربوا طابوا، و إذا طابوا ذابوا، و إذا ذابوا خلصوا، و إذا خلصوا طلبوا، و إذا طلبوا وجدوا، و إذا وجدوا وصلوا، و إذا وصلوا اتصلوا، و إذا اتصلوا لا فرق بينهم و بين حبيبهم» شيخ بهايى، مفتاح الفلاح، ترجمه بسطامى، مقدمه، ص۸۹.

[۴] «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ » آل عمران، ۱۸.

[۵] « قل هو الله احد» اخلاص، ۱.

[۶] «وَ ما مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدى‏ إِلاَّ أَنْ قالُوا أَ بَعَثَ اللَّهُ بَشَراً رَسُولاً » اسراء، ۹۴؛ «ذلِكَ بِأَنَّهُ كانَتْ تَأْتيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَقالُوا أَ بَشَرٌ يَهْدُونَنا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَميدٌ» تغابن، ۶.

[۷] «إِنَّ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ» يونس، ۷.

[۸] «وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» آل عمران، ۱۰۹.

۳۲۱- «خدا در زمین هست و در آسمانها هم هست...»[1] قرآن- تا چشم حسود کور شود. «آنانکه نشانه هاي خدا را دیدند و انکار کردند خداوند بر چشم و گوش و دلهایشان مهر مي زند و اینست عذابي عظیم.» قرآن-

۳۲۲- «آیا کسي را که در قبر است مي تواني بشنواني...»[2] قرآن- یعني کافران و منکران دیدار با خدا در قبر زندگي مي کنند. کدام قبر؟ قبر تن خود! و مرگ در خویشتن حاصل شقاوت آدمي نسبت به جهان بیرون و سائر انسانهاست که هیچکس را دوست نمي دارند و درب وجودشان بر عالم و آدم بسته است و محبت را در شأن خود نمي یابند و حقارت مي دانند. دل این آدمها بتدریج سنگ مي شود و گوش آنها کر و چشمشان کور مي گردد.

۳۲۳- آنانکه نه مي خواهند دوست بدارند و نه دوست داشته شوند و بلکه فقط مي خواهند پرستیده شوند آنهم به چاپلوسي و ریا. اینانند که در ظلمات نفس خود مدفون و گم مي شوند و دلشان مي میرد. و اینان بدترین جانوران هستند بقول قرآن.[3]

۳۲۴- همه انبیاي الهي فقط براي تعلیم و تربیت نفس بشر جهت محبت یکدیگر آمده اند و بس. و کل شریعت الهي جز این مقصودي ندارد. و اگر شریعت منجر به محبت نشود به شقاوت مي انجامد همانطور که اگر نماز به تقرب الي الله نرسد به حشر با شیطان مي رسد بقول رسول اکرم ص.

۳۲۵- تظاهر به دوست داشتن مردم حداقل دوست داشتن است و مپندار که بروز دادن شقاوت نفس، صداقت است.

۳۲۶- خداوند در آدمي تقوا و ناپاکي نهاده است.[4] قرآن- و بدان که جنبه عاطفي تقوا همانا تظاهر و تلاش براي دوست داشتن دیگران است که بصورت هدیه و خدمت و رحمت و لبخند و ملاطفت بروز مي کند تا خدا دل را به نور محبت منور کند که اجر این تلاش است. انسان باید ثابت کند که دوست داشتن را دوست مي دارد. و این هسته مرکزي تقوا و تلاش معنوي بشر است و آنکه این تلاش را ندارد تبدیل مي شود به بدترین جانوران بقول قرآن!

۳۲۷- کسي که دوست داشتن را دوست نمي دارد پس چه چیزي را مي تواند دوست بدارد! آیا عذابي برتر از این ممکن است؟ این عذاب عقیم است که عذاب کفران برترین نعمات خدا یعني محبت است که جز در اولیاي الهي نیست و مؤمنان.

۳۲۸- کافر کسي است که دوست داشتن را دوست نمي دارد. و لذا هیچ چیزي و هیچ نعمتي را شاکر نیست. زیرا شکر از دوست داشتن نعمات خداست. و هر چیزي در جهان نعمتي از خدا براي انسان است و خیري در آن است. پس کسي که دوست داشتن را دوست نمي دارد اصلاً زندگي و هستي خود را دوست نمي دارد. و این کافري کامل و مطلق است که پس از کفران برترین نعمت خدا یعني محبت اولیاي الهي است که کور و کر و احمق و بي حس مي شود و رابطه اش با عالم و آدم و بلکه با خودش قطع مي شود و اینست عذاب عظیم. «آنانکه پس از دیدن آیات الهي بسراغ شیطان رفتند...»[5] قرآن-

۳۲۹- بدان که گناه و معصیت و ستم و خیانتي برتر از ناشکري و خیانت به محبت الهي در وجود اولیاء و مؤمنانش نیست که اگر به توبه اي نصوح نرسد به عذابي عظیم مي رسد که نفس را عقیم کرده و مي میراند و مصداق این آیه که «مردگانند مپندار که زندگانند»[6].

۳۳۰- و کلاً زنا، عذاب خیانت نسبت به محبت است از محبت غریزي زناشوئي تا محبت خالصانه مؤمنان و اولیاي الهي.

۳۳۱- زیرا مقصود دین خدا، محبت است پس ناشکري و خیانت در حق محبت به مثابه اشد معصیت است و اشد عذابها را بهمراه دارد زیرا بمعناي خیانت و ستم به کل دین و نعمات الهي است.

---

[1] «وَ هُوَ الَّذي فِي السَّماءِ إِلهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلهٌ وَ هُوَ الْحَكيمُ الْعَليمُ » زخرف، ۸۴.

[2] «وَ ما يَسْتَوِي الْأَحْياءُ وَ لاَ الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ » فاطر، ۲۲.

[3] «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذينَ لا يَعْقِلُونَ » انفال، ۲۲.

[4] «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها » شمس، ۸.

[5] «إِنَّ الَّذينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلى لَهُمْ » محمد، ۲۵.

[6] «أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْياءٍ وَ ما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ » نحل، ۲۱.

۳۳۲- پس باز هم بدان و بدان که هر عذابي که مي کشي عذاب ادا نکردن حق محبت است از هر نوع و درجه اي. از محبت والدين تا زناشوئي و تا دوستان و تا مؤمنان و امام.

۳۳۳- اگر ديدي که در قومي انواع مفاسد و معاصي غوغا مي کند بدان که در حق محبت ستم شده است از کفران محبت در روابط بين والدين و فرزندان و زناشوئي و دوستان و نهايتاً کفران محبت مردان خدا.

۳۳۴- بدان که محبت نگاه خداست به بندگانش که از قلوب انسانها نسبت به همديگر جاري مي شود که محبت اولياي الهي به مردم اکمل و اشد آن است و مستقيم ترين محبت است و نابترينش. و لذا خداوند امامت را غايت دينش قرار داده و آنرا کمال نعمت خود بر بشر خوانده است.[1] قرآن-

۳۳۵- محبت، حضور خدا در جهان است در تجلي نورالنور! زيرا خداوند انسان را براي محبت خود آفريده است پس هستي آدمي جز محبت، گوهره اي ندارد و محبت همان نور ذات است که در برون از انسان وي را مخاطب قرار مي دهد و امر به وجود است. وجود الهي! پيام محبت در هر درجه اي که باشد کمالش اينست: خدائي باش، جاودانه باش، احد و صمد باش! و لذا انکار و کفران محبت عين انکار و کفران وجود جاودانه خويش است و اينست که منکران اولياي الهي دچار قحطي وجود شده و به خودبراندازي مبتلا مي شوند.

۳۳۶- پس کسي که محبت را دوست ندارد وجودش را نمي خواهد و به خودش کافر است و هستي ستيز است.

۳۳۷- پس دوست داشتن کسي يعني اينکه کسي را بخاطر وجود محض او دوست بداري و وجود محض جز خدا نيست. و لذا دوست داشتن حقيقي يعني اينکه کسي را براي خدا بخواهي. يعني اينکه کسي را مؤمن و پاك و عارف و شاکر و الهي بخواهي. و اينست دوست داشتن و لاغير!

۳۳۸- آري محبت امري فراسوي خير و شر است. همانطور که وجود چنين است و خدا! و لذا محبت راه رسيدن به وجود و ديدار با خداست.

۳۳۹- محبت همچون وجود، امري فوق چون و چراست و لذا محبت شناسي مستلزم راه يابي به وادي بي چون و چراست که حاصل اطاعت بي چون و چرا مي باشد و صبر در آن. و اگر موسي در رابطه با خضر بي صبري کرد و نتوانست اطاعت بي چون و چرا کند و لذا توان ديدار با خدا را هم نيافت زيرا گوهره بي چون و چرائي وجود را درنيافت تا جمالش را ببيند.

۳۴۰- پس راه رسيدن به خدا و لقاي الهي هم اطاعت بي چون و چرا در قبال منشأ محبت يعني اولياي الهي است. در اين معنا بمان!

۳۴۱- و اتفاقاً بي صبري و اعتراض موسي در قبال اعمال خضر مربوط به خوانا نبودن اعمال خضر با شريعت موسي بود و اين تلاقي و تناقض نبوت و ولايت است که محور همه مسائل مربوط به اولياي الهي و عارفان بزرگ در روياروئي با علماي رسمي شريعت است و عدم تعامل و درك علماي شرع از اعمال و معارف اولياء و عرفاست. و اين همان راز تقابل علماي شرع در قبال ظهور امام زمان است حال آنکه امام زمان مغز شريعت را آشکار مي کند و علماي شرع در پوسته سنتي شرع متوقف شده اند. «هر گاه که هدايت بسوي مردم آمد به انکار نپرداختند الا اينکه به سنت قدما رجوع کردند و کافر شدند.»[2] کهف۵۵- به همين دليل رسول اکرم مي فرمايد که در ظهور مهدي موعود اکثر مردمان مي گويند که اين بدعت و امر جديدي است و لذا انکار مي کنند در حاليکه عين اسلام است. و اين دهريت علوم ديني و سنتي است که مانع هدايت است.

۳۴۲- «اي رسول تو را به رسالت برنگزيديم الا اينکه رحمتي براي جهانيان باشي.»[3] قرآن- يعني مقصد کمال دين و دين کامل و جهاني يعني اسلام، جز رحمت نيست که از درب محبت فرا مي رسد. يعني جهاني شدن اسلام فقط از وجه رحمت آنست و اينست حق اين رساله که تبيين عشق قرآني و قرآن عشق است.

---

[1] «.... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً فَمَنِ اضْطُرَّ في مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ » مائده، ۳.

[2] «وَ ما مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدى وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلاَّ أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ قُبُلاً » کهف، ۵۵.

[3] «وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعالَمينَ » انبياء، ۱۰۷.

۳۴۳- «پروردگارا ما را امام متقين قرار ده.»[1] فرقان۷۴- اين تلقين دعاست كه خود خداوند به مؤمنانش القاء كرده است كه مقام امامت را طلب كنند و مي دانيم كه امام متقين از القاب علي ع و معصومين است پس امامت امري منحصر به فرد معصومين صدر اسلام نيست ولي آنان خورشيد اين امامت هستند و جز در اتصال با آنان اين حق حاصل نمي شود.

۳۴۴- قرار گرفتن در جايگاه امامت متقين همان جانشيني امامان معصومين در دوره غيبت است. و امام تقوا بودن بمعناي مظهر فقر با فخر بودن است در همه عرصه هاي حيات دنيا.

۳۴۵- ولايت و محبت انبياء و اولياي الهي در جان مؤمنان همچون روغن زيتون مباركي است كه نه شرقي و نه غربي است كه بناگاه بخودي خود مشتعل مي شود و اين ظهور ولايت علي ع از دل شيعيان است كه نوري از نور ولايت حق است كه بواسطه اش سائر مؤمنان هدايت مي شوند و اين آن نوري است كه در آخرالزمان به نور مطلقه حق در ظهور امام زمان ملحق مي گردد.

۳۴۶- خداوند همواره شقي ترين مردمان را بر اطراف محبان الهي جمع مي آورد و احمق ترين آنها را بر دور عارفان و ناپاكترينشان را بر محور وجود متقيان و متكبرترينشان را بر مدار خاشعان گرد مي آورد تا حجت را بر خلق تمام كند و خودشان را در آئينه وجود اولياي الهي نشانشان دهد كه آيا مي خواهيد همين كه هستيد باشيد و يا از اهالي محبت و معرفت و تقوا باشيد. اگر ميل به توبه و تغيير داريد پس از اولياي حق اطاعت كنيد تا شقي و احمق و پليد نباشيد.

۳۴۷- طبق قول قرآن كريم خداوند رسولي را به نزد قومي نفرستاد مگر اينكه حق آنچه را كه در نزدشان است و سرنوشتي را كه به آن مبتلايند دريابند و تصديق كنند كه هر آنچه كه دارند و ندارند و هستند و نيستند تماماً حق و عدل و بلكه رحمت خداست و اگر ميلي به تغيير سرنوشت خود دارند بايستي از رسولان پيروي كنند و از پيروي سنت پدران بپرهيزند. يعني خودمحور نباشند.

۳۴۸- يعني غل و زنجير هاي عذابي كه به دست و پاي افراد و جوامع بشري بسته است راز بقاي آنهاست و اگر بي هيچ تغيير و توبه اي در ماهيت افكار و اميال آن غل و زنجيرها و عذابها برداشته شود از هستي ساقط مي شوند. زيرا آن غل و زنجيرهاي باورها و آرزوها و اعمالشان است كه آنها را از نابودي بازداشته است. چون آن اميال و اعمال سراسر ظالمانه است پس اين غل و زنجيرها به مثابه عدالت خودجوش وجود است كه تعادل آنها را حفظ مي كند.

۳۴۹- بهشت موعود قلمرو رهائي از غل و زنجيرها و جبرها و عذابها و مهارهاست و عرصه اراده به قدرت و كن فيكون است. «در آنجا هر چه بخواهند هست.»[2] قرآن- زيرا اهل بهشت از ستم و ناپاكي منزه شده اند و در آنجا جز كسب و اعتلاي معرفت حق فكر و ذكري ندارند كه وظيفه ذاتي انسان است.

۳۵۰- يعني همه جبرها و زجرها و عذابها و زنجيرهائي كه بر وجود آدمي پديد مي آيد حاصل بي معرفتي او در حق وجود خودش مي باشد كه نمي داند براي چه آفريده شده و در اين جهان چه كاره است. و لذا بهشت كه قلمرو آزادي است جايگاه عارفان حق است كه رسالت وجودي خود را يافته اند. پس مپندار كه بهشت جايگاه عياشان و بولهوسان است بلكه منزل عاشقان معرفت و حقيقت است. يعني آنانكه در همه چيزها تفكر مي كنند كه از براي چيست و چه رابطه اي با خودشان دارد. «خداوند زمين و آسمانها و هر چه بين آنهاست را به عبث و بازي نيافريده است بلكه بر حق آفريده و مسخر وجود انسان نموده است باشد كه دريابيد و هدايت شويد.»[3] قرآن-

۳۵۱- يعني هدايت حاصل رابطه بر حق انسان با جهان و جهانيان است از زمين تا آسمان. سير الي الله يعني سير انسان در جان جهان. زيرا هر چيزي آيت الهي است و بسوي خدا راه مي نمايد. پس ارتباط با جهان عين رابطه با خداست و عدم ارتباط انسان با جهان و جهانيان و زمين و آسمانها، بمعناي عبث و بازيچه بودن جهان در نظر انسان است و اين بمعناي عبث و بازيچه بودن انسان در نزد خودش مي باشد.

---

[1] «وَ الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيَّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقينَ إِماماً » فرقان، ۷۴.

[2] «لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيدٌ » ق، ۳۵.

[3] «وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبينَ » انبياء، ۱۶؛ «وَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ جَميعاً مِنْهُ إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُون» جاثيه، ۱۳.

۳۵۲- «آنانکه ایمان آورده و اعمال خود را به صلح رسانیدند بهشتي را به ارث مي برند که به وسعت زمین و آسمانهاست.»[1] قرآن-
آنکه به صلح با جهان رسید آن جهان بهشت است یعني محضر خدا و آستانه لقاءالله است. و صلح با جهان جز از طریق صلح با مردمان نیست زیرا جهان هستي در تسخیر انسان است. چون به اتحاد با مردم رسیدي جهان تسلیم توست و این مقام «سلام» است. «در بهشت همه به یکدیگر سلام مي کنند.»[2] قرآن- پس نخستین دیدار با خدا دیدار تجلي اسم «سلام» است و این اساس قیامت است. و اینست که اسلام دین قیامت و آخرالزمان و لقاءالله است.

۳۵۳- درك و دیدار «وجه اعلاي رب» همان درك امام است که علي واران دورانهایند. و این دیدار جمال علوي حق است همانطور که رسول خدا هم در معراجش، خداوند را به همین جمال دیدار نمود.

۳۵۴- بدان که علي ع مظهر ظهور جمال اعلاي خداوند است و همه علي واران و علیین و عشاق علي هم در درجات تجلي این علویت جمال قرار دارند.[3]

۳۵۵- وصف حیرت آور امام صادق از اسرار و مقامات و علویت و کبریائي جمال انسان که ذکرش رفت[4]، دقیقاً نشان مي دهد که خداوند به جمال انسان در قیامت صغرا و کبرا رخ مي نماید و آنهمه عظمت و مقامات و صفاتي که امام درباره صورت انسان بیان فرموده اند تماماً متعلق به کبریایي وجود حضرت حق است که از انسان رخ نموده است که از وجود اولیاي الهي عیان مي شود که کمالش از امام زمان در ظهور جهاني آشکار مي شود و لذا زمینه قیامت کبراست.

۳۵۶- وقتي امام صادق ع، جمال انسان را تجلي لوح محفوظ و همه علوم الهي مي نامد بدان معناست که این جمال همان کسي است که کتاب آفرینش را نوشته و علم همه عالم را بیان کرده است و او جز خدا نیست. و این تصدیق آن حدیث قدسي است که خداوند از صورت خودش به آدم صورت بخشیده است.

۳۵۷- و اینکه کل زمین و آسمانها و هر آنچه که بین آنهاست مسخر وجود انسان است مسخر جمال انسان است زیرا امام صادق ع، جمال انسان را برترین حجت خدا بر جهان هستي نامیده است.[5] و اینکه «هر چه در جهان است متحصن در وجود امام آشکار است.»[6] قرآن- متحصن بر جمال انسان است. و سجده عالمیان بر پروردگارشان در عالم ارض جز سجده بر جمال انسان کامل نیست که بقول حافظ «ماه و خورشید همین آئینه مي گردانند.»

۳۵۸- و آنچه که نور حق را از جمال اعلایش در درك اسفل السافلین متجلي مي سازد و انساني را محل ظهور این جمال قرار مي دهد امري بس ساده و روشن است که مکررترین ترجیع بند قرآن است که بیش از پنجاه بار آمده

---

[1] «وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها أَبَداً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قيلاً » نساء، ۱۲۲؛ «وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتي أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » زخرف، ۷۲؛ «.... وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظيمِ» حديد، ۲۱.

[2] «وَ أُدْخِلَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فيها سَلامٌ » ابراهيم، ۲۳.

[3] « و من أنكر أن لي في الأرض كرة بعد كرة و عودا بعد رجعة، حديثا كما كنت قديما، فقد رد علينا، و من رد علينا فقد رد على الله» حافظ رجب برسی، مشارق انوار اليقين، ص ۲۶۰. ترجمه: هرکس درباره رجعت مکرر و نو به نو من در آینده انکار ورزد ما را رد کرده است یعنی خدا را رد کرده است. مراجعه شود به کتاب «علی نامه» خطبه افتخار، از همین مجموعه آثار.
و «...أنا أنقلب في الصور كيف شاء الله، من رآهم فقد رآني، و من رآني فقد رآهم، و نحن في الحقيقة نور الله الذي لا يزول و لا يتغير» ترجمه: منم آنکه در چهره ها هرگونه که بخواهم منقلب می شوم و هرکس آنها را ببیند مرا دیده است و هرکس مرا ببیند آنها را دیده است، ما در حقیقت نور خداوند هستیم که زائل نمی شود و تغییر نمی کند. مشارق انوار اليقين، ص ۲۵۷. کتاب «علی نامه» خطبه نورانیه(نسخه۱) از همین مجموعه آثار.

[4] « [عن جعفر بن محمد ع] انّ الصورة الانسانيّة هي أكبر حجّة الله على خلقه، و هي الكتاب الذي كتبه بيده، و هي الهيكل الذي بناه بحكمته، و هي مجموع صورة العالمين، و هي المختصر من العلوم في اللوح المحفوظ، و هي الشاهد على كلّ غايب، و هي الحجّة على كلّ جاحد، و هي الطريق المستقيم الى كلّ خير، و هي الصراط الممدود بين الجنّة و النار» آملی، سيد حيدر؛ جامع الاسرار، ۳۸۳.

[5] « [عن جعفر بن محمد ع] انّ الصورة الانسانيّة هي أكبر حجّة الله على خلقه، و هي الكتاب الذي كتبه بيده، و هي الهيكل الذي بناه بحكمته، و هي مجموع صورة العالمين، و هي المختصر من العلوم في اللوح المحفوظ، و هي الشاهد على كلّ غايب، و هي الحجّة على كلّ جاحد، و هي الطريق المستقيم الى كلّ خير، و هي الصراط الممدود بين الجنّة و النار» آملی، سيد حيدر؛ جامع الاسرار، ۳۸۳.

[6] «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتى وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبينٍ » يس، ۱۲. « قال لما نزلت هذه الآية على رسول الله ص و كل شيء أحصيناه في إمام مبين قام رجلان من مجلسهما فقالا يا رسول الله هو التوراة قال لا قالا فهو الإنجيل قال لا قالا فهو القرآن قال لا قال فأقبل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع فقال رسول الله ص هو هذا إنه الإمام الذي أحصى الله تبارك و تعالى فيه علم كل شيء» شيخ صدوق، امالی، ص۱۷۰.

است يعني ايمان و عمل صالح: «آنانكه ايمان آورده و اعمال خود را به صلح رسانيدند جانشينان او در جهانند.»[1] نور ۵۵- زيرا آنكه به صلح با عالم و آدم رسيد مسجود جهانيان قرار مي گيرد و همين سجده است كه نور الهي را از جمال خاكي انسان متجلي مي كند «و در آنروز خاك به نور پروردگارش منور مي شود.»[2] قرآن- كه مركزيت اين تجلي همانا تجلي جمال خدا از امام است.

۳۵۹- «آيا در خود تفكر نمي كنند كه خداوند آسمانها و زمين و هر آنچه بين آنهاست را جز براي حق نيافريده است و مدتي معين. ولي مسئله اينست كه ديدار پروردگارشان را منكرند.»[3] روم ۸-
پس واضح است كه اين حقي كه جهان هستي برايش آفريده شده همانا ظهور جمال خداست در خليفه اش يعني آدم. و چون اين حقيقت را باور ندارند كه خدا در عالم ارض ديدني باشد پس اصلاً حق هستي را درنمي يابند و با جهان بازي مي كنند. پس هستي شناسي ديني و قرآني بر لقاءالله استوار است. و آن فلسفه و حكمت و عرفاني كه بر اين اصل بنا نشده باشد ديني و اسلامي نيست و اين همان اصل امامت است. يعني هستي شناسي و امام شناسي امري واحد است. آيا براستي كداميك از فلسفه هاي اسلامي داراي اين حق هستند.

۳۶۰- «و چون ايشان را حق آمد مي گويند اين طلسم است و ما باورش نداريم.»[4] زخرف۳۰- و بدينگونه همه امامان و اولياي حق در تاريخ متهم به جادوگري بوده اند.

۳۶۱- پس بدان كه شفاعت و كرامات مردان خدا تماماً از جمالشان است و اگر رسول خدا اصل «احسان» را بر عبادت جمالي قرار داده است كه: «خداي را چنان عبادت كن كه گوئي مي بيني اش...»[5] بدين معناست كه جمال امام امام حيّ طبق قول امام صادق، عصاره همه علوم و اسرار قرآن است پس اهل صلوة جمال امامش را به مثابه جمال قرآن و جمال صلوة در مقابل روي خود قرار مي دهد. چرا كه بقول رسول اكرم، قرآن نيز بر شب زنده داران ذاكر بصورت جمال انساني آشكار مي شود[6] كه اين جمال نويسنده آن يعني حضرت حق است در مراتب تجلي.

۳۶۲- پس بدان كه هر چيزي در دو عالم و هر معنا و حقيقتي نيز در حد كمال ادراكش بصورت انساني بر اهلش رخ مي نمايد و اين كمال معرفت درباره آن امر است.

۳۶۳- و اينكه كمال هر صورتي در جهان هستي همانا صورت انسان است و كمال همه صور بشري هم صورت انسان كامل است و در سيماي انسان كامل است كه هر مؤمني جمال اعلاي پروردگارش را مي يابد و خوشبخت مي شود. «هر كه مرا ديد خداي را ديده است.»[7] رسول اكرم ص و علي ع-

۳۶۴- پس اگر كل عالم هستي براي صورت انسان آفريده شده و خدمتگزار آنست آدمي حق ندارد خود و جمالش را صرف غير خدا كند و بايستي جمالش را روي در روي حق قرار دهد تا مظهر ظهور او شود و اين همان اصل و اساس عفت و عصمت است كه درباره زن دو صد چندان مهمتر است. «روي خود را تسليم روي خدا كنيد كه اينست مذهب ابراهيم حنيف كه از مشركان نبود.»[8] قرآن- يعني اساس شرك اينست كه جمال و هويت جمالي خود را به

---

[1] «وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَني لا يُشْرِكُونَ بي شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ » نور، ۵۵.

[2] «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ وُضِعَ الْكِتابُ وَ جيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَداءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ » زمر، ۶۹؛ «أنه سمع أبا عبد الله ع يقول في قوله:«و أشرقت الأرض بنور ربها» قال رب الأرض يعنى إمام الأرض، فقلت:فإذا خرج يكون ما ذا- قال إذا يستغني الناس عن ضوء الشمس و نور القمر و يجتزون بنور الإمام» تفسر القمى، ج۲، ص ۲۵۳.

[3] «أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا في أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ » روم، ۸.

[4] «وَ لَمَّا جاءَهُمُ الْحَقُّ قالُوا هذا سِحْرٌ وَ إِنَّا بِهِ كافِرُونَ » زخرف، ۳۰.

[5] « الإحسان أن تعبد الله كأنّك تراه فإن لم تكن تراه فإنّه يراك » نهج الفصاحه، ص۳۶۶.

[6] « عن أبي عبد الله ع قال قال رسول الله ص تعلموا القرآن فإنه يأتي يوم القيامة صاحبه في صورة شاب جميل شاحب اللون فيقول له القرآن أنا الذي كنت أسهرت ليلك و أظمأت هواجرك و أجففت ريقك و أسلت دمعتك أئول معك حيثما ألت و كل تاجر من وراء تجارته و أنا اليوم لك من وراء تجارة كل تاجر و سيأتيك كرامة من الله عز و جل فأبشر فيؤتى بتاج فيوضع على رأسه و يعطى الأمان بيمينه و الخلد في الجنان بيساره و يكسى حلتين ثم يقال له اقرأ و ارقه فكلما قرأ آية صعد درجة» كلينى، الكافى (ط- اسلامية)، ج۲، ص ۶۰۳.

ترجمه: قرآن در روز قيامت نزد صاحب و خواننده اش در صورت جوانى زيبا و رنگ پريده (صفت شب زنده دارانى كه زياد بى خوابى كشيده اند) مى آيد و به او مى گويد: منم آنكه شبهايت را به بيدارى كشانده و در وسط روز تشنه ات گذاشته و آب دهانت را خشك كرده و اشك چشمت را جارى ساخته بودم ..... پس شاد و مسرور باش ، سپس تاجى بياورند و بر سر او بگذارند و برات رهايى از آتش جهنم را به دست راست او و جاودانگى در بهشت را به دست چپش بدهند، و دو لباس بهشتى به او بپوشانند و به او گفته شود بخوان و بالا برو، و او با هر آيه اى كه بخواند درجه اى بالاتر رود.

[7] « قول النبيّ- صلّى الله عليه و آله و سلّم من رآنى فقد رأى الحقّ.... و قول أمير المؤمنين- عليه السّلام أنا وجه الله...» آملى، سيد حيدر، جامع الاسرار، ص۲۰۵.

[8] «وَ مَنْ أَحْسَنُ ديناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهيمَ حَنيفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهيمَ خَليلاً » نساء، ۱۲۵.

غير خدا اختصاص دهد و براي غير او جلوه گري كند و به غير خدا بفروشد. كل جهان هستي، جمال انسان را سجده مي كند و انسان بايستي جمالش را در آئينه خاك تسليم حق كند و لاغير!

۳۶۵- انسان اگر با جهان در صلح و دوستي باشد همه چيزها او را بسوي خدايش رهنمون مي سازد تا لقاءالله. و اين صراط المستقيم سير الي الله و سعادت در دو عالم است. «خداي را بپرستيد و برايش شريكي قرار ندهيد و اينست راه راست.»[1] قرآن-

۳۶۶- درست است كه آدمي هر كس يا چيزي را شريك خداوند قرار مي دهد تا اوامر الهي را تحريف و مخدوش سازد ولي همه شركاء را براي نفس خودش مي خواهد و نه آنها. پس در واقع تنها شريك دائمي و ثابت براي خداوند كسي جز منيت و بولهوسي فرد نيست. يعني دخالت خود در امر خدا يا امام! پس اگر آدمي تسليم هر شرايط و وضعيتي باشد و با هيچكس و چيزي جدال نكند تا خودش را تحميل كند اين همان عمل صالح و مسلماني است يعني همواره بر خلاف اراده شخصي و ميل نفساني خود عمل كند آنجا كه مخيّر است و آنجا هم كه امري بر خلاف نفس اوست جدال نكند و تسليم باشد حتي اگر بر خلاف باورهاي ديني شخص او باشد. يعني همواره ديگري را بر خود ترجيح دهد. و غايت اين از خودگذشتگي و تسليم و رضا حتي بر خلاف باورهاي ديني شخص خود را در داستان خضر و موسي در قرآن شاهديم كه خضر او را امر به اعمالي نمود كه آشكارا خلاف شريعت او بود شريعتي كه عين هويت نبوي او بود.

۳۶۷- هر چيزي كه در آدمي منجر به منيّت و خودبيني و خود برتربيني شود شيطنت و گمراهي است حتي اگر عبادت و شريعت باشد همانطور كه در موسي كليم الله نسبت به خضر رخ نمود و اين خودبيني مانع خدابيني او شد و نيز مانع كسب علم لدنّي گرديد. زيرا خداوند مظهر ايثار مطلق است در عالم خلقتش. پس كسي توان ديدارش را دارد كه از خود گذشته باشد به تمام و كمال. تا بتواند او را در جهان ديدار كند زيرا جهان مظهر از خودگذشتگي اوست. پس كسي كه خودپرست است نه تنها او را نمي تواند ديد كه خلقش را هم نمي تواند درك نمود و از جهان بيگانه است يعني كور است. و اين يك حقيقت كاملاً منطقي و عقلاني است. همانطور كه انسان بميزان تقوا و از خود گذشتگي مي تواند امامش را دريابد و تصديق كند.

۳۶۸- زيانكارترين كافران كساني هستند كه بدليل ناتواني اقتصادي يا اجتماعي و عاطفي، نسبت به دارندگان آن كينه و عداوت نموده و نداري و ناتواني خود را در حين اشد بخل و حرص، به حساب دين و عرفان و برتري خود مي گذارند و به ديگران تهمت مي زنند و شبانه روز از ديگران رهائي ندارند. و اينان منافقاني كه اكثر عامه مستضعفين بي ايمان را تشكيل مي دهند هستند كه رنجورترين و معذبترين مردمانند كه فقر خود را در حين حرص و حسد دال بر ايمان مي دانند و بي عاطفگي خود را در حين عداوت و شقاوت و نفرت از همگان به حساب تقوا و جديّت و بلكه مبرا بودن از نژادپرستي مي گذارند و محبت را قرتي بازي و لوس بازي قلمداد مي كنند در حاليكه برايش التماس مي كنند. اينان در چنان نفاقي غرقند كه چون محبتي ببينند عداوت مي كنند و تهمت مي زنند و آنرا ريا و دسيسه مي پندارند. اينان بدبخت ترين مردمانند.

۳۶۹- كسي كه به كسي هرگز محبتي نكرده چون محبتي خالصانه ببيند كينه مي كند و تهمت مي زند و بلكه انتقام مي ستاند زيرا با اين محبت كل هويت شقي اش رسوا شده و بطالتش عيان مي گردد. مگر اينكه توبه كند و جهاد نمايد تا ظرفيت درك محبت را بيابد. و اينست راز عداوت عامه مردمان با انبياء و اولياي الهي.

۳۷۰- «و در آنروز مردم را مست مي بيني در حاليكه مست نيستند بلكه اين عذاب شديد خداست.»[2] حج۲- و اين وضع حال عامه بشري در سراسر جهان است كه از فرط پريشاني و منگي و دغدغه و هراس و حرص و شقاوت و شهوت روزافزون گوئي كه مست و مدهوشند در حاليكه دچار نوعي اغماء شده اند كه نه مي شنوند و نه مي بينند و نه حرفي مي زنند و نه احساسي دارند. مردگانند مپندار كه زندگانند.

۳۷۱- اين مستي آخرالزماني مستي ناشي از شقاوت است و شقاوت به زبان ساده يعني اينكه از بدبختي ديگران احساس خوشبختي كني و از خوشبختي آنان احساس بدبختي نمائي! براستي چند نفر را مي شناسيد كه اينگونه نيستند از جمله خود شما!

---

[1] «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ » آل عمران، ۵۱.

[2] « .... وَ تَرَى النَّاسَ سُكارى وَ ما هُمْ بِسُكارى وَ لكِنَّ عَذابَ اللَّهِ شَديدٌ » حج، ۲.

۳۷۲- «و ما ادريك ماهيه؟ نار حاميه!»[۱] القارعه۱۱-۱۰ آيا مي داني ماهيت چيست؟ آتشي سخت سوزاننده است! ماهيت يعني چيستي! در اينجا دقيقاً ماهيتِ فلسفهء اصالت ماهيت مورد بحث است كه براستي فلسفه اي دوزخي است همانطور كه كل تمدن مدرن و فني جهان حاصل فلسفه ماهيت ارسطوئي است كه به صنعت انجاميد كه ظهور دوزخ است و سراسر آتش است و سوزاننده تن و دل و جان و روح بشر است. فلسفه اصالت ماهيت در نقطه مقابل اصالت وجود است كه حكمت توحيدي اهل معرفت و وحدت وجود مي باشد.

۳۷۳- چيستي گرائي و هستي گرائي دو نوع نگاه و تفكر به جهان و انسان است كه اولي به علوم فني و مدرنيزم و ظهور ناري جهان انجاميده است و دومي هم به ظهور نوري هستي كه همان تجلي حق و لقاءالله است.

۳۷۴- جهان هستي و هر آنچه كه در آنست چيست؟ عرصه حضور و ظهور خداست. و به غير از اين به جستجوي هر چه در جهان و پديده هايش باشي به آتش آن مبتلا مي شوي. پس ماهيت جهان عين وجود آن است و وجودي جز خدا نيست. و لذا هر چيزي نشانه اي از حضور خداست و اينست غايت چيستي هر هستي اي!

۳۷۵- درست به همين دليل است كه پديده شناسي غير الهي به آتش انجاميده است يعني علوم و فنون حاكم بر جهان مدرن كه سراسر آتش و دوزخ است.

۳۷۶- و لذا هر چيزي همانست كه هست. ولي هستي چيست؟ خداست! پس چرا او را نمي بينيم؟ زيرا كوريم! پس بايستي علاجي بر اين كوري نمود نه اينكه پديده هاي الهي را تغيير و تبديل نمود. «و شيطان گفت آنان را گمراه مي كنم و به آرزوهاي دور و دراز مي اندازم... و امرشان مي كنم تا آفريده هاي خداي را تغيير دهند. و هر كه شيطان را پيروي كند به خسراني آشكار مي رسد.»[۲] نساء۱۱۹- و چه خسراني آشكارتر از زندگي صنعتي كه حاصل تغيير و تبديل جهان است اين همان پيروي از فلسفه اصالت ماهيت است كه به «نار حاميه» انجاميده است. فلسفه اي كه به غير خدا براي مخلوقاتش معنا و ماهيتي جستجو مي كند و به آتش مي رسد. «كه سرانجامشان دوزخ است كه از آن رهائي ندارند.»[۳] نساء۱۲۱- «و اما آنانكه ايمان آورده و با جهان به صلح رسيدند (يعني دست از تغيير و تبديل و تباه سازي جهان كشيدند) بزودي در بهشتي وارد مي شوند كه جويباران در آن جاريست و در آن جاودانگي مي يابند.»[٤] نساء۱۲۲- «ولي اين وعده الهي بر وفق آرزوهاي شما و اهل كتاب نيست.»[٥] نساء۱۲۳- يعني كتاب پرستان و علم و فن پرستان مخالف اين كلام خدا هستند زيرا پرستنده صنعت و عاشق تبديل جهان هستند و اين تبديل را رشد و علم مي پندارند. «در حاليكه آنچه در نزد كافران است علم نيست بلكه بازيچه اي است كه بواسطه آن رسوا و هلاك مي شوند.»[٦] قرآن- آيا بازيچه اي رسوا كننده تر و مهلكتر از صنعت هست اين همان نار حاميه است در جلوه دنيوي. و اما در جلوه اخروي بمراتب عذاب آورتر است.

۳۷۷- «آيا نديده اي آنكسي را كه هواي نفس خودش را خدايش قرار داده است.»[۷] قرآن- «به جاي خداوند چيزي را به دعا مي خواند كه نه زياني به او رساند و نه سودي و اين گمراهي دور و دراز است و آنكه كسي را به دعا مي خواند كه زيانش محتملتر است كه بد ياور و دمسازي است.»[۸] حج۱۳-۱۲- پس درمي يابيم كه اينان اهل دعا و نماز و شريعت هستند ولي بي هيچ امام و هدايت و اطاعتي. و خدايشان ايده خدا در ذهنشان است و بر اين پندارند كه با خدا رابطه مستقيم دارند. اينان متشرعين بي امام زنده و عارف مآبان بي پير و اطاعتند. و مي گويند خداي ما در دل ماست بي آنكه هيچ حجتي بر اين ادعا داشته باشند.

۳۷۸- اين بدان كه آنكس كه با خداست و خدا با اوست كل زندگيش وقف دين و خدمت بي مزد و منت به خلق است و وجودش شفاعت و رحمت و كرامتي براي كافر و مؤمن است و مؤمنان به نور او هدايت مي شوند و اسيران به لطف او آزاد مي گردند و بيماران به كرم او شفا مي يابند و بيكسان به محبت او از تنهائي نجات مي يابند و

---

[۱] «وَ ما أَدْراكَ ما هِيَهْ * نارٌ حامِيَةٌ » قارعة، ۱۱-۱۰. " ماهى" بصورت مصدر مى تواند استعمال شود كه صريح عبارت است و براى استعمال ضمير براى ماقبل ، هى بايد بدون "ه" ذكر مى شد.

[۲] « وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبيناً » نساء، ۱۱۹.

[۳] « أُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ لا يَجِدُونَ عَنْها مَحيصاً » نساء، ۱۲۱.

[٤] « وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها أَبَداً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قيلاً » نساء، ۱۲۲.

[٥] «لَيْسَ بِأَمانِيِّكُمْ وَ لا أَمانِيِّ أَهْلِ الْكِتابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ وَ لا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لا نَصيراً » نساء، ۱۲۳.

[٦] « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَري لَهْوَ الْحَديثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَها هُزُواً أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهينٌ » لقمان، ۶.

[۷] «أَ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكيلاً » فرقان، ۴۳.

[۸] «يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُ وَ ما لا يَنْفَعُهُ ذلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعيدُ * يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلى وَ لَبِئْسَ الْعَشيرُ » حج، ۱۳-۱۲.

دوزخيان بدست او از آتش بيرون مي آيند. از نژاد پاك است و جز خدا ياري ندارد. و غير از اين فريب و جنون و شيطنت و دجاليت است.

۳۷۹- «و از مردم كسي هست كه خداي را با حرفي مي پرستد پس اگر به او خيري رسد آرام مي شود و چون رنجي يابد رويگردان است. در دنيا و آخرت زيان كرده است.»[1] حج۱۱- و اين خداپرستي عامه مردمان است كه خدايشان جز كلمه خدا و خدايا خدايا گفتن نيست و پيرويشان از نفس خودشان است در اعمال زندگي!

۳۸۰- خداوند را بايستي با آيات و بينات آشكار دروني و بروني شناخت و پرستيد كه برترين و آشكارترينش وجود اولياي اوست كه وجه الله هستند يعني روي او و سوي او و منشأ رحمت و بركات او.

۳۸۱- «آيا در زمين سير نكرده اند تا دلهايشان فهيم و گوشهايشان شنوا گردد. آري ديدن از دل است نه چشم.»[2] حج۴۶- اكثر مردمان از هوش و حواس پنجگانه خود در جهان بهره نمي گيرند. يعني نه نگاه مي كنند نه گوش مي دهند نه مي بويند نه مي چشند و نه لمس مي كنند تا دلشان دريابد و فهم كند كه چه خبر است در اين جهان. و اين جهان از براي چه و كيست و خودشان چيستند. زيرا «زمين و آسمانها و هر آنچه بين آنهاست در تسخير وجود انسان است و خداوند نعمات ظاهري و باطني را بر انسان كامل كرده است.»[3] اين تسليم و تسخير جهان است در خدمت هوش و حواس و ادراك بشري تا بشر را بسوي پروردگار راه نمايد كه علت و خالق و ظاهر و باطن عالم هستي است و جوهره و اول و آخر وجود است. كل قرآن كريم چيزي جز توجه دادن جهان به انسان نيست كه جهان و جهانيان را با هوش و حواس خود دريابند و در يافته هاي خود تفكر كنند تا بسوي خدا هدايت شوند و اين هدايتي از قلمرو ظاهر به باطن جهان است. و اين كامل كردن نعمت ظاهري و باطني درباره انسان خود قرآن است. يعني قرآن مظهر كمال نعمات ظاهري و باطني خدا به انسان است كه خود انسان تجسم اين كمال مي باشد كه عصاره كامل همه اين نعمات ظاهري و باطني مي باشد همانطور كه صورت انساني عصاره همه صور عالم هستي است و دل انسان هم كانون درك و دريافت نور باطن عالم است. و انسان كامل هم كسي است كه اين نعمات كامل را دريابد و از آن برخوردار شود و آن به نور معرفت و حكمت و عرفان و اشراق و تجلي است كه كلش همان قرآن است. و لذا انسان كامل قرآن زنده است و زندگي قرآن است و قرآن ناطق است و بلكه قرآن مصوّر و مشهود است همانطور كه خداوند در كتاب قرآن درك و تصديق مي شود در وجود انسان كامل هم شهود مي گردد و لذا خداوند آيات و بينات خود را بر مردمان آشكار مي كند تا بدانند كه او حق است يعني انسان كامل حق است اگر باور به ديدار خدا در جهان داشته باشند.[4] قرآن-

۳۸۲- آيا براستي چقدر درباره آنچه كه مي بينيم و مي شنويم و مي بوئيم و مي چشيم و لمس مي كنيم و احساس مي كنيم، تفكر مي كنيم و به يادشان مي آوريم و در حكمت و رازشان مي انديشيم به لطافت و عطر گلها و عظمت كوهها و افسون دريا و جنگل و كبريائي آسمان و مزه ميوه ها و از همه مهمتر درباره جمال انسانها و كردارشان تأمل مي كنيم! مگر اينكه به اين حقيقت باور داشته باشيم كه خداوند در جهاني كه آفريده حضور و ظهور دارد و ديدني است و جز به اين منظور نيافريده است. فقط چنين باوري است كه قدرت و عمق حواس و هوش و ادراك و احساسات و تفكرات ما را توسعه و تعالي مي بخشد و تمركز و هدف مي بخشد و وجودمان را بر محور واحدي رهبري و هدايت مي كند بسوي ديدار خالق جهان و انسان! «ولي اكثر مردمان به ديدار خدا باور و شوقي ندارند.»[5] قرآن- و لذا كور و كر و گنگ و احمق باقي مانده اند و بسياري به لحاظ فهم از حيوانات هم پست ترند و بسياري سنگ هستند و از سنگ هم بيجانتر. و اين درجات هوش و ادراك در عالم وجود است.

۳۸۳- پس بدان كه انسان كامل، شنواترين و بيناترين و بوياترين و خوش ذوقترين و لطيف ترين و باهوش ترين و گوياترين و بااحساس ترين موجود عالم است و لذا قطب عالم امكان و مسجود جهانيان است زيرا از طريق درك كردن جهان به جهان هستي مي بخشد. و درك جهان يعني تبديل ماده جهان به معناي مطلق آن كه نور محض است. و اين نور خداست كه مسجود و معبود عالميان است.

۳۸۴- اين كوزه گر دهر چنين جامي لطيف مي سازد و باز بر زمين مي زندش و جامي زيباتر مي آفريند و باز هم مي شكند و اين ساختن و شكستن تا ابد ادامه دارد و اين معناي الله اكبر است. و هر كه ذات الله اكبر و تعالي مطلق

---

[1] «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينُ » حج، ۱۱.

[2] «أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتي فِي الصُّدُورِ» حج، ۴۶.

[3] «أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدىً وَ لا كِتابٍ مُنيرٍ » لقمان، ۲۰.

[4] «سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ » فصلت، ۵۳.

[5] «.... إِنَّ كَثيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ » روم، ۸.

را دريافت و در اين يافتن و شكسته شدن به فناي خود رسيد در قبال او بقاي ابدي مي يابد و خود مظهر الله اكبر است. انسان كامل، الله نيست بلكه محل ظهور الله اكبر است.

۳۸۵- بدان هر آنچه درباره انبياي الهي گفته شده شامل حال هر مؤمني نيز مي تواند باشد بشرط آنكه جداً طلب كند و بر آن اصرار ورزد و خالصانه بخواهد و نه مشركانه و بهمراه امور دنيوي. اينجانب خود حجت درستي اين ادعا هستم زيرا در حبّ به انبياي الهي مقامات معنوي آنان را در دل خواهان بودم و به بسياري از آنها و بلكه برتر از آنها رسيده ام و اين مستلزم باور به رحمت مطلقه خداست كه هر چه خواهد تواند و هر چه خواهي اجابت كند و اين وعده او در كتابش مي باشد.

۳۸۶- و سليمان گفت «پروردگارا مرا بيامرز و بمن سلطنتي بخش كه هيچكس جز مرا لايق نباشد كه تو بخشنده اي»[1] ص۳۵ ولي از صميم قلب خواستن و با خلوص و يقين و اطمينان طلب كردن اصل مسئله آدمي در رابطه با خداست. يعني بزرگترين مشكل انسانها اينست كه اولاً نمي دانند كه چه بايد بخواهند زيرا شأن خود را نمي شناسند كه مقام جانشيني خداست يعني مي توانند و بايد از خدا كمتر از خدا را نخواهند و كمتر از اين كفر و غفلت و جهل است. يعني علت العلل همه بدبختي هاي بشري اينست كه مقام و قدر خود را نمي داند و باور ندارد. و اين جز بواسطه معرفت نفس حاصل نمي آيد. و در كل تاريخ معرفت بشري هرگز قدر و منزلت آدمي اينگونه كه در آثار اينجانب معلوم و معين شده، نشده است. و اين بدليل غايت كرم و لطف و فضل خدا در حق بنده بوده است. و از او مي خواهم كه همه اكمل اين معارف و مقامات الهي انسان را هم از وجود بنده به عرصه ظهور رساند و مرا بخودي خود حجت مجسم همه معارف و كمال لطف و محبت و رحمت مطلقه اش قرار دهد كه مختص خود اين بنده باشد تا همه انسانها باور كنند كه در نزد خدا چه مقامي فوق تصورشان دارند تا آنرا طلب كنند و مقام هر كسي در نزد خدا مختص خود اوست زيرا خداوند احد و صمد و بي تاست پس همه انسانها داراي اين كبريائي او هستند و بايد آنرا بخواهند. «هيچكس را در نزد خدا چيزي جز جمال اعلاي خدا نيست كه چون بخواهند خوشبخت مي شوند.»[2] ليل۲۱-۱۹- يعني هر كسي يك خداست در نزد خدا. آنهم خدائي بي همتا كه بايد آنرا طلب كند تا راضي شود و آدمي به كمتر از اين راضي نمي شود. پس مشكلي جز كفر آدمي نسبت بخودش نيست. و اين عين كفرش به خداست.

۳۸۷- يكي از مهمترين درسهائي كه يك مؤمن بايستي از قرآن بياموزد دعاي سليمان بدرگاه خداست. كه اگر اين را بياموزد از بدبختي و حقارت دنيا نجات مي يابد. و اما مهمتر از آن دعاي خدا را نسبت به خود طلب كند يعني جمال اعلاي خداي را براي خودش كه در نزد او به امانت است طبق آيات آخر سوره ليل.

۳۸۸- يك مؤمن قرآني بايستي همه مقامات معنوي و الطاف حق درباره انبياي الهي را براي خودش بخواهد و بلكه برتر از آن را همچون سليمان ع. و قرآن جز اين منظوري ندارد كه توقعات انسانهاي مؤمن را الهي سازد. «اي فرزند آدم پس كي رحمت و بهشت مرا طلب مي كني.» حديث قدسي- بهشت قلمرو كن فيكون است يعني اراده مطلق و مطلق قدرت اراده. زيرا در بهشت هر چه بخواهي محقق مي شود. و اين قدرت خلاق خداست.

۳۸۹- خداوند مي فرمايد كه همه نعمات ظاهري و باطني موجود در عالم را به انسان اعطاء نموده است پس انسان بايد آنرا طلب كند. يعني هر چه نعمت در جهان است در عالم ظاهر و پنهان، از آن انسان است. ولي آدمي چه حقير است كه حتي از نعمات حيواني خويش هم محروم مانده است زيرا آنرا نخواسته است.

۳۹۰- «و ياد كن بندگان ما ابراهيم و اسحاق و يعقوب را كه همه صاحبان قدرت و بصيرت بودند و ما آنان را به خصلتي ويژه ساختيم.»[3] ص۴۶-۴۵- كه اين يادآوري جز اين نيست كه مؤمنان را دعوت به اين مقامات مي نمايد. «و اين آن رزقي است كه تمامي ندارد.»[4] ص۵۴- يعني نعمات و ارزاق انسان در نزد خدا بي حد و حساب و بي پايان است. ولي دل آدمي سنگ شده است و لذا نه قدرت درك نعمات را دارد و نه توان اراده كردن آن را. چرا كه از ياد خدا غافل شده اند. «پس واي بر آنان كه دلشان به دليل ترك ياد خدا، سخت و شقي شده است و اينان آن گمراهان آشكارند.»[5] زمر۲۲- و چه بسا آدمي حتي بر سر نماز هم به ياد هر كسي جز خداست و حتي به وقت خدايا خدايا كردن هم به ياد خدا نيست. پس ياد خدا چيست و چگونه است كه دل را زنده و لطيف و هوشمند و حق طلب و خداجو مي كند.

---

[1] «قالَ رَبِّ اغْفِرْ لي وَ هَبْ لي مُلْكاً لا يَنْبَغي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ » ص، ۳۵.

[2] «وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى * إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى *وَ لَسَوْفَ يَرْضى » الليل ، ۱۹-۲۱.

[3] «وَ اذْكُرْ عِبادَنا إِبْراهيمَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدي وَ الْأَبْصارِ* إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ » ص، ۴۶-۴۵.

[4] «إِنَّ هذا لَرِزْقُنا ما لَهُ مِنْ نَفادٍ» ص، ۵۴.

[5] «.... فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولئِكَ في ضَلالٍ مُبينٍ » زمر، ۲۲.

۳۹۱- پس بدان حتي آن دعا و نماز و ذكري كه ديدار با خدا را منظور نداشته باشد ياد خدا محسوب نمي شود و فقط ياد دنيا و اميال دنيوي است. و فقط ياد خداست كه دل را احيا و الهي مي كند. ياد هر چيزي خود آن چيز را در آدمي حاضر مي سازد. و لذا فرموده است كه خداوند همنشين كسي است كه او را ياد مي كند.

۳۹۲- «اكثر مردمان خداي را به حرف مي خوانند.»[۱] قرآن- يعني ياد خدا براي اكثر مردمان ياد نيست بلكه باد است يعني حرف!

۳۹۳- «آنانكه ميلي به ديدار با خدا ندارند دل به دنيا مي دهند...»[۲] قرآن- در دلي كه دنياست ياد خدا با روزي هزار ركعت نماز هم پديد نمي آيد. پس فقط نيت ديدار خداست كه نماز را تبديل به ياد خدا (ذكر) مي كند. «نماز را براي ياد خدا بر پا داريد.»[۳] قرآن- و ياد خدا جز اراده به ديدار با او نمي تواند بود. همانطور كه ياد هر كسي جز از طريق تصور و تجسم جمالش ممكن نمي شود. پس نيت ديدار خدا با تصور جمالي از يكي از اوليايش تنها راه تبديل نماز به ذكر است كه دل را زنده به حق مي كند در غير اينصورت چه بسا نماز موجب تقرب به شياطين و خناسان مي شود و دل را به تسخيرشان درمي آورد و شقي مي سازد.

۳۹۴- پس آنكه خداي را به ياد داشته باشد مسلماً خدائي مي شود و خداي را مي جويد و از خدا مي خواهد و جز خدا را نمي خواهد. پس آنانكه اهل ياد خدايند جمله خدايگونه زندگي مي كنند. يعني مظهر رحمت و عزت و صمديت و كرامت حق هستند به درجات ذكر.

۳۹۵- «آيا به جاي او كسي را ولي خود ساخته اند پس خود خدا ولي آنهاست.»[۴] شوري۹- «و كساني كه به جاي او اوليائي را پرستش مي كنند خداوند خود حاكم بر آنهاست.» [۵]شوري۶-
اين آيات آشكارا حق ولايت و امامت مردان خدا را بر مؤمنان نشان مي دهد. و بلكه حتي درباره حقانيت خود آن اولياء سخني در ميان نيست و بلكه اساس كار نيت اين افراد است كه كسي را ولي خود نموده اند.« و آنانكه ديگران را ولي خود كرده اند خداوند شاهد بر آنهاست و دروغگويان را رسوا مي كند»[۶]. اگر اين مؤمنان با ولي خود صادق باشند تحت هدايت خود خدايند و بسوي لقاي الهي مي روند از درب وجود اين اولياء.

۳۹۶- «قبل از آنكه عذاب بناگاه و بي خبر بر شما نازل شود از بهترين آنچه كه از سوي خدا به سوي شما نازل شده اطاعت كنيد.»[۷] زمر۵۵- بهترين چيزي كه از خدا به سوي بشر مي آيد آن چيزي است كه ياد خداي را زنده كند كه برترين اين يادآوران همانا اولياي الهي و مؤمنين اهل معرفت هستند كه بايد پيروي شوند. «اقتدا كنيد به هدايت كساني كه خداوند هدايتشان كرده است.»[۸] قرآن-

۳۹۷- «مانند كساني كه خداوند را فراموش كردند مباشيد كه خداوند هم خودشان را از يادشان برد و اينان فاسقان هستند.»[۹] حشر۱۹- اگر فراموش كردن خدا همان فراموش كردن خويش است پس خدا همان ذات خود انسان است و و اين قول علي ع است كه: خدا همان خودِ خود انسان است. پس هر كه خدا را فراموش كند خود را فراموش كند و لذا قدر و منزلت و نيازهاي والاي انساني خود را از ياد برد و ذليل و رذل گردد و در ابتدائي ترين نيازهايش درمانده و عليل شود. و بدين معناست كه معرفت نفس برترين عبادت است زيرا به معناي دائم الصلوة شدن و مقيم الصلوة شدن است و در زمره مصلين گشتن. پس اگر نماز و ذكر خدا موجب معرفت نفس نگردد و آدمي سالك سير الي الله و از اهالي عرفان نشود حتماً دچار ابتلاي به شيطان شده و مصداق فويل للمصلين است.

[۱] «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينُ » حج، ۱۱.
[۲] «إِنَّ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ » يونس، ۷.
[۳] «إِنَّني أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدْني وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْري » طه، ۱۴.
[۴] «أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِ الْمَوْتى وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ » شورى، ۹.
[۵] «وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ اللَّهُ حَفيظٌ عَلَيْهِمْ وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكيلٍ » شورى ، ۶.
[۶] «أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ في ما هُمْ فيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدي مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفَّارٌ » زمر، ۳.
[۷] «وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ » زمر، ۵۵.
[۸] «أُولئِكَ الَّذينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرى لِلْعالَمينَ » انعام، ۹۰.
[۹] «وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ » حشر، ۱۹.

۳۹۸- چرا اكثريت بشري ميلي به ديدار با خدا ندارند؟ زيرا اصلاً باورش ندارند كه وجود داشته باشد. «اكثر مردمان ايمان ندارند.»[1] قرآن- مگر مي شود كه انسان باور كند كه مخلوق است و عاشق ديدار خالقش نباشد. آدمها آدمها يك داستان مي خوانند كه واقعي هم نيست ولي شديداً مايلند كه نويسنده اش را ديدار كنند ولي خواننده قرآن مايل به ديدار با نويسنده آن نيست. زيرا اصلاً نه اين كتاب و داستانهاي آنرا باور دارد و نه وجود نويسنده آن را. آيا براستي چرا چنين است در حاليكه عامه مردمان اكثر داستانهاي قرآن و كتابهاي آسماني را مي دانند. پس اكثراً كافرند با اينكه ادعا مي كنند كه خدا و رسولان و كتب آسماني را قبول دارند. وگرنه در عشق ديدار با خدا مي بودند. و جمله رستگار مي شدند.

۳۹۹- چرا آدمي خداي را باور ندارد و مشتاق ديدارش نيست زيرا خودش را باور ندارد و شوقي بخودش ندارد. چرا داستانهاي قرآني را باور ندارد زيرا داستان زندگي خودش را باور ندارد. چرا چشم ديدن خدا را ندارد زيرا چشم ديدن خودش را ندارد.

۴۰۰- «پس هر كس مشتاق ديدار خداست بايد اعمال خود را به صلح برساند و براي خداوند شريكي نگيرد.»[2] كهف ۱۱۰- و اين به صلح رسانيدن اعمال خود با جهان و جهانيان است زيرا «خداوند بر هر چيزي احاطه دارد.»[3] فصلت۵۴- پس عين صلح با خداست در صلح با هر چيزي. زيرا «بهر سو كه روي كنيد روي خداست.»[4] بقره۱۱۵- پس رويكرد صالحانه با هر چيزي عين رويكرد به خداست و روي در روي خدا قرار گرفتن است. «بر بهشت وارد نمي شويد مگر اينكه خداوند صابران و مجاهدان را امتحان كند.»[5] قرآن- و ورود به بهشت همان لقاءالله است كه از آن صابران بر بلايا و مجاهدان راه خداست. زيرا سالكان راه حق در زمين بواسطه كفار و منافقان مورد تهديد و آزار و ستم قرار مي گيرند و به لحاظ اقتصادي و سياسي و اجتماعي محصور و محبوس مي گردند. و اين امتحان ورود به بهشت است كه عرصه لقاءالله مي باشد. و در اين راه كه سراسر بلاست نبايد به غير خدا پناه برد و به ظالمان روي نمود كه اين عين شرك است.

۴۰۱- و بدان كه صلح با جهان و جهانيان به قصد اثبات خود و فراخواندن جهان به خويشتن نيست و چاپلوسي و همرنگ جماعت شدن براي عافيت نفس نيست بلكه براي رضاي خداست و به نيت تقرب الي الله و لقاءالله است. زيرا خداوند در جهان است و همانطور كه قرآن مي فرمايد در زمين و آسمانها حضور دارد و هر چيزي را در برگرفته است و ظاهر و باطن پديده هاست. پس در يك كلام اين صلحي بر اساس تقواست، يعني براي رسيدن به خدا بايد از خود گذشت و اينست راه صلح با جهانيان. و بدان كه در اين راه ظالمان و اشقياء و پيروان شيطان و دشمنان خدا با تو به عداوت مي پردازند تا تو را به اين عداوت مبتلا كنند تا دلت را به ظلمت كينه بميرانند، حال آنكه به قول قرآن كريم براي ورود به بهشت بايستي دلها از كينه پاك باشد. پس اگر لازم شد كه بر عليه ظالمان قتال كني نبايد از روي كينه باشد بلكه از عشق ديدار با خدا باشد.

۴۰۲- در يك كلام كل راه رسيدن به خدا و ديدارش همانست كه در سوره عصر آمده است زيرا آنچه كه بين انسان و خدا حائل است زمان است و از اين ظلمت نمي توان گذشت الا به ايمان و صلح و اتكاء به حق و صبر بر آن.

۴۰۳- تا دل از دنيا بي نياز و پاك نشود مشتاق روي خدا و اهل هدايت الي الله و لايق لقاءالله نمي شود. و پاكي و بي نيازي دل از دنيا ممكن نمي شود الا به نور محبت قلبي بين مؤمنان و اولياي الهي. همانطور كه در قرآن كريم بارها ارتباط قلبي بين مؤمنان را اساس هدايت و رستگاري قرار داده است «و خداوند بر آنان منت نهاد و قلوبشان را بهم مربوط ساخت كه اگر همه دنيا را صرف اين كار مي نمودند نمي توانستند.»[6] انفال۶۳و۱۱- و نيز درباره اصحاب كهف كه راز هدايت و نجاتشان همان رابطه قلبي بين آنها بود.[7] كهف۱۴-۱۳ و درباره مادر موسي كه بدون اين ارتباط قلبي ايمانش را از دست مي داد.[8] قصص ۱۰-

---

[1] «.... وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ » هود، ۱۷.

[2] «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً » كهف، ۱۱۰.

[3] «أَلا إِنَّهُمْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحيطٌ » فصلت، ۵۴.

[4] «وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَليمٌ » بقره، ۱۱۵.

[5] «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرينَ » آل عمران، ۱۴۲؛ «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبارَكُمْ» محمد، ۳۱.

[6] «وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ ما فِي الْأَرْضِ جَميعاً ما أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزيزٌ حَكيمٌ » انفال، ۶۳؛ «إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدامَ » انفال، ۱۱.

[7] «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً * وَ رَبَطْنا عَلى قُلُوبِهِمْ إِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً » كهف، ۱۴-۱۳.

[8] «وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسى فارِغاً إِنْ كادَتْ لَتُبْدي بِهِ لَوْ لا أَنْ رَبَطْنا عَلى قَلْبِها لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ » قصص، ۱۰.

۴۰۴- آدمي طبعاً هر چه كه به آرزوها و نيازهاي دنيويش برسد نه تنها از آن بي نياز نمي شود كه بسته تر و دريوزه تر و گداتر مي شود. فقط نور محبت و رابطه قلبي با يك مؤمن مخلص مي تواند دل را از دنيا و اهلش منزه سازد تا دل بتواند به رسالت الهي و اخروي خود بپردازد و حق حيات و هستي اش را دريابد و متفكر و بصير و صاحب اراده اي روحاني شود و عمرش را تماماً براي وسوسه هاي مادي تباه نسازد.

۴۰۵- همانطور كه در قرآن مي خوانيم كه آنانكه براي حصول دين خالص مرگ را تمنا مي كنند بالاخره قبل از آنكه بميرند خداي را ديدار مي كنند. و اين تمناي مرگ نوعي موت اراده است كه نفس را از دنيا پاك مي كند و براي لقاءالله مهيا مي سازد. بنده نيز درست در چنين شرايطي از زندگي بود كه هجرت كردم و به محض ورود به منزلگاه جديد مواجه با نزول روح و برپائي قيامت و لقاي پروردگارم شدم. «به ياد آور كه مرگ را تمنا مي كردي قبل از اينكه ديدارش كني پس ديدارش كردي از روبرو.»[1] قرآن- «اي انسان اگر به درستي براي ديدار خدايت بكوشي او را البته ديدار مي كني.»[2] انشقاق۶- و تجربه مرگ براي ديدارش ضروري است «هر كسي مرگ را مي چشد و سپس به ديدار خدا مي رود.»[3] قرآن-

۴۰۶- و اين چشيدن مرگ هم انواع و درجات دارد. رسيدن به پايان انديشه ديني و درك و تصديق اين حقيقت كه انديشه ذهني بشر هرگز به حقي نمي رسد هر چند كه سراسر حكمت و عرفان باشد. و اين موت انديشه است. رسيدن به اين حقيقت كه كسي تو را در اين جهان دوست نمي دارد و تصديق حق اين شكست قلبي. و اين موت عاطفي است. رسيدن به اين حقيقت كه دين خالص در اين دنيا ناممكن است در عين عطش به آن. و اين موت كل دنياست در دين. و رسيدن به اين حقيقت كه بدون ديدار خدا هيچ يقيني ممكن نيست در عين عطش ديدار. و اين موت عرفاني است. و از پس هر موتي يك امر محال، ممكن مي شود و سالك اعتراف مي كند كه «براستي كه خداوند بهر كاري قادر است.»[4] طلاق-

۴۰۷- و علاوه بر موتهاي معنوي موتهاي جسماني هم براي سالك در مراحل متفاوت گذر از دنيا رخ مي دهد همانطور كه در واقعه نزول روح براي اينجانب رخ نمود و نيز در واقعه عروج روح. همچنين در واقعه حشر با مسيح ؏ و ديدار با امام زمان عج در چند نوبت. اين موتها به واقع رخ نمودند و خداوند دگرباره حياتي نو به اين بنده بخشيد با خلقي نو و هويتي نو!

۴۰۸- و بدان كه نماز صادقانه و صابرانه و خاشعانه هم ممكن نيست الا به شوق ديدار با خدا. «ياري جوئيد بواسطه صلوة و صبر بر آن. و بدانيد كه كاري بس بزرگ است و جز بر خاشعان ممكن نمي آيد يعني آنانكه ديدار پروردگار را باور دارند.»[5] بقره ۴۶-۴۵

۴۰۹- «آنانكه ديدار ما را نمي خواهند مي گويند قرآني غير از اين بياوريد و يا آنرا تبديل كنيد...»[6] يونس۱۵- اينجانب در ترجمه هاي فارسي قرآن به وضوح شاهد بودم كه چگونه همه آيات مربوط به لقاءالله را آشكارا تبديل و تحريف كرده اند. اكثراً لفظ لقاءالله را رضاي خدا ترجمه كرده اند و «وجه الله» را هم به همين گونه ترجمه نموده اند. براستي كه از جمال خدا و ديدارش چه بيزارند. و اكثرشان مفسران قرآن و مبلغين اسلام و تشيع محسوب مي شوند و حجت هاي ديني ناميده شده اند و بلكه مرجع اصول عقايد نام گرفته اند و ميزان اسلام و قرآن تلقي مي شوند و متخصص تشخيص التقاط و حامي اسلام ناب!!

۴۱۰- بدان و آگاه باش كه اسلام ناب و تشيع علوي در اين دوران جز بر درك قيامت و آخرالزمان شناسي جهاني و لقاءالله ممكن نيست و جز اين حرفي براي مردمان جهان ندارد و جز بواسطه چنين معارفي هم امام شناسي پديد نمي آيد الا اينكه مذهب خرافه و تخدير باشد و مردم را تسليم طاغوت و دجاليت و تكنولوژيزم و شيطان آريل نمايد.

---

[1] «وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ » آل عمران، ۱۴۳.

[2] «يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقيهِ » انشقاق، ۶.

[3] «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنا تُرْجَعُونَ » عنكبوتف ۵۷.

[4] «اللَّهُ الَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَديرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عِلْماً » طلاق، ۱۲.

[5] «وَ اسْتَعينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَكَبيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخاشِعينَ * الَّذينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ راجِعُونَ » بقره، ۴۶-۴۵.

[6] «وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما يَكُونُ لي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ ما يُوحى إِلَيَّ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظيمٍ » يونس، ۱۵.

۴۱۱- اگر آرزو و آرمان يك انسان مؤمن در حيات دنيا ديدار با خدا نباشد چه چيزي مي تواند او را خاصه در عصر مدرن از ابتلاي به هزاران وسوسه و شياطين نو به نو مصون دارد و نابود نسازد. قرآن كريم نيز مكرراً اين حق را متذكر شده است كه «آنانكه ميلي به ديدار با خدا ندارند دل به دنيا مي دهند و تباه مي شوند... و قابل هدايت نيستند...»[1] وگرنه باور به لقاءالله در حيات اخروي قادر نيست دل و روح انسان را در آخرالزمان نجات بخشد هر چند كه اين ديدار به جبر بر هر مؤمن و كافري رخ مي نمايد و در آن هنري نيست. و بدان كه لقاءالله محصول درك امام است و متعاقب آن رخ مي دهد. زيرا در درك و ديدار با امام است كه انسان صاحب روح شده و دلش پاك و زنده مي گردد و بصيرت يافته و مهياي لقاي الهي مي شود. براي اينجانب نيز جز اين نبوده است.

۴۱۲- اصرار بنده در اين رساله درباره امكان و ضرورت لقاءالله در حيات دنيا اساس و اصل رسالت ايماني و عرفاني ام بوده است و مابقي آثارم به مثابه حواشي و مقدمه آن است. «خداوند روحش را به هر يك از بندگانش كه بخواهد نازل مي كند تا مردم را براي ديدارش هشدار دهد.»[2] قرآن-

۴۱۳- «آنانكه به نشانه هاي خدا و ديدارش كافر شدند از رحمت من نوميدند و آنان را عذابي دردناك است.»[3] عنكبوت۲۳-
و كمال رحمت خدا همان ديدارش در حيات دنياست. چرا كه خلقت عالم و آدم از رحمت اوست و كمال رحمتش اينست كه از صورت و روح خود به آدمي هستي بخشيده است پس ديدار جمالش عين ديدار و دريافت تمام و كمال و جمال رحمت مطلق است و لذا جز به ديدارش خوشبختي و رضائي حاصل نمي آيد. و مقام رضا كه كمال معنويت انسان است جز از ديدارش حاصل نمي شود. به مصداق آيه۲۱-۱۹ سوره ليل.[4] پس انسان به مقام رضا نرسد مگر اينكه جمال اعلايش را ديدار كند.

۴۱۴- و اگر در مذهب شيعه، بي امام را كافر گويند كه نه خدا دارد و نه نماز و نه ايمان بدين دليل است كه امام مثل اعلاي خدا در عالم ارض است و سمت و سوي اوست و وجه اعلاي اوست. «و او را در زمين و آسمانها مثل اعلي است.»[5] قرآن- و فقط امام است كه انسانها را قلباً به ياد خدا مي اندازد و خدا را باور مي كنند. پس هر كه تو را به ياد خدا اندازد امام توست بهر درجه از ايمان و عرفان و كرامت كه باشد براي تو امام هدايت است. پس او را اطاعت كن وگرنه از زيانكاران خواهي بود.

۴۱۵- پس بدان مذهب شيعه بدون اصل لقاءالله در حيات دنيا، از حق ذاتي اش تهي است و آنچه مي ماند خرافه و شرك و نفاق است. و اينست كه علامه سيد حيدر آملي به حق مذهب شيعه را عين تصوف حقه مي داند و تصوف حقيقي را هم جز شيعه نمي داند و مابقي دعواي الفاظ و متشابهات است كه شغل اهل نفاق است.

۴۱۶- و اصحاب صفه كه نخستين پايگاه و دانشگاه تصوف اسلامي در كنار خانه رسول [ص] و علي [ع] بودند جمله اهل لقاءالله بودند كه در آئينه دو روي شمس و قمر جمال محمد و علي پروردگارشان را ديدار مي كردند همچون سلمان و كميل و ميثم و عمار و مقداد و بلال كه نخستين فارغ التحصيلان اين مكتب هستند.

۴۱۷- «آنانكه منكر ديدار خداوند هستند همه اعمالشان باطل است...»[6] قرآن-
چرا كه «همه بر صورت خود عمل مي كنند.»[7] قرآن- و صورت آدمي مثل اسفلي آن جمال اعلاي پروردگارست و آنكه مشتاق جمال خدا نباشد منكر جمال خويش است پس اعمالش به عبث و نابودي مي رود و بي هدف و بي ريشه است زيرا جهان براي ظهور جمال الهي انسان آفريده شده است و به ديدار با كمال آن مي رود. پس انساني كه ميل و باوري به ديدار خدا ندارد انساني بي ريشه و بي هدف و پوچ است.

۴۱۸- پس بدان كه همه آياتي كه از رضاي خدا نسبت به بنده و رضاي بنده به خداوند سخن مي گويد مربوط به قلمرو لقاءالله است در درجات تجلي. و لذا اكثراً متعاقب جنت است زيرا جنت حاصل لقاءالله و قلمرو آن است مثل

---

[1] « إِنَّ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ» يونس، ۷؛ «قَدْ خَسِرَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ وَ ما كانُوا مُهْتَدينَ » يونس، ۴۵.

[2] «رَفيعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ » غافر، ۱۵.

[3] «وَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ وَ لِقائِهِ أُولئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتي وَ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ » عنكبوت، ۲۳.

[4] «وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزى * إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلى *وَ لَسَوْفَ يَرْضى » الليل ، ۱۹-۲۱.

[5] «وَ هُوَ الَّذي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلى فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ » روم، ۲۷.

[6] «وَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ لِقاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاَّ ما كانُوا يَعْمَلُونَ » اعراف، ۱۴۷؛ «أُولئِكَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً » كهف، ۱۰۵.

[7] «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدى سَبيلاً » اسراء، ۸۴.

سوره بينه آيات ۸-۷ -[1] و آيات۳۰-۲۸ از سوره فجر.[2] زيرا رضاي آدمي جز از لقاي الهي حاصل نمي آيد و بهشتي هم جز اين بدست نمي آيد. اين همان واقعه نجات به بركت وجود امام است امام زمان عج و يا اولياي او.

۴۱۹- «افزون آمد آنكه نازل كرد فرقان را بر بنده اش تا عالميان را هشدار دهد.»[3] فرقان۱-
فرقان چيست كه موجب افزون شدن خدا در جهان است. مگر خدا كم است و دچار نقصاني است كه بدينوسيله افزون گردد! قبلاً نشان داده ايم كه خداوند با خلقت جهان هستي در حقيقت خودش را آفريد و به عرصه ظهور آورد و لذا با هر خلقتي بر خويشتن افزود و اين معنا در دهها آيه از قرآن آشكار است كه در خلقت هر چيزي مباركتر مي شود «تبارك الذي...»[4] افزون شد آنكه... ولي فرقان يك بركت و افزوني باطني و معنوي و محتوائي در ماهيت عالم و آدم است كه بمعناي علم فرق و تفكيك و تفاوت است كه البته از تفكيك موجودات مادي آغاز مي شود يعني از «حد» كه اساس حدود و وجود موجودات است. اين نور فرقان است كه بواسطه آن آدمي حدود و مرز و فرق بين موجودات عالم را درك مي كند و سپس اين فرق را در عوالم معاني و صفات و خواص هم درمي يابد و خير و شر پديد مي آيد و عاقبت ظلمت و نور تفكيك مي شود و هدايت و گمراهي حاصل اين فرقان مي باشد.

۴۲۰- ولي افزوني خدا در قلمرو فرقان چگونه است؟ زيرا هر موجودي به تنهايي حامل و داراي كل قدرت و معناي كائنات لامتناهي است و هر ذره اي حامل خورشيدي است و هر خيري داراي شري است و به عكس. بدين ترتيب با نور فرقان است كه هر موجودي و بلكه هر ذره اي به خودي خود عين كل كائنات است و لذا جهان هستي بي نهايت برابر مي شود و اين بي نهايت عين حضور و ظهور وجود پروردگار است در خلقش.

۴۲۱- و اين تكرار و كثرت عالم بواسطه نور فرقان درك مي شود كه در عين حال هر جزئي از عالم مترادف كل آن است و نه بمعناي تكرارش كه بمعناي بدعت و برتري و تعالي است و نو به نو شدن تا بي نهايت. كه اين بي نهايت شدن وجود هم در كميت است و هم در كيفيت. و امروزه اين حقيقت در هندسه «فركتال» و نظريه «برخالي» به اثبات رسيده است كه هر جزئي از عالم نماينده كل آن است حتي به لحاظ صورت و فرم. اين بيان هندسي فرقان است كه واضح ترين بيان علمي- فني فتبارك الله است.

۴۲۲- همانطور كه در مكتب وحدت وجود عرفاني و وحدت موجودات مي گوئيم كه خداوند به اندازه مخلوقاتش در كم و كيف موجودات، حضور و ظهور و تجلي و وجود دارد و اين يعني جهان هستي و همه اشياء عين خدايند بشرط آنكه ما داراي نور عين و قرةالعين باشيم و دريابيم. و اين بياني از فرقان است: افزون آمد آنكه فرقان را نازل كرد... .

۴۲۳- از اين منظر است كه علم حضور در معرفت عرفاني از اهم علوم ذوقي و مكاشفه اي است كه مؤمن اهل معرفت و نظر در همه حال از چشم هوش دلش وجه الله را در باطن خود كشف كند و بيابد. و اين كمال مراقبه است كه علي ع مي فرمايد كه «اي مؤمنان خداوند را مراقب باشيد.» زيرا خداوند «هر آن در مقامي است.»[5] قرآن- يعني براي هر فردي در هر آن از يك جايگاه وجودي و از يك عرش و كرسي خاص متجلي است كه يك جايگاه انفسي دارد و يك جايگاه آفاقي كه ظاهر و باطن آن شأن الهي است براي فرد سالك. «ما نشانه هاي خود را در درون و برونتان آشكار مي كنيم...»[6] قرآن-

۴۲۴- يعني اشياء و انسانهاي محيط يك سالك هر يك در هر آن و هر روز و شبي، به مثابه عرش و كرسي خداست كه خداوند از آن منظر رخ مي نمايد و علم حضور اينست كه سالك اين شأن و مناظر الهي را هر آن دريابد و جستجو كند. «آنانكه ديدار خداي را جستجو مي كنند بايد با جهان به صلح برسند و برايش شريكي قائل نباشند.»[7] كهف۱۱۰-

۴۲۵- در اين آيه منظور از شرك اينست كه براي هيچ چيزي وجودي مستقل از خدا و غيرخدا قائل نباشي يعني براي وجود خدا شريكي نشناسي و جز خدا را موجود نداني و هر چيزي را نشانه حضور و ظهورش بداني. در

---

[1] «إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها أَبَداً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» بينه، ۸-۷.

[2] «ارْجِعي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلي في عِبادي * وَ ادْخُلي جَنَّتي » فجر، ۳۰-۲۸

[3] «تَبارَكَ الَّذي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمينَ نَذيراً » فرقان، ۱.

[4] همان.

[5] «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ في شَأْنٍ » رحمن، ۲۹.

[6] «سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ » فصلت، ۵۳.

[7] «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً » كهف، ۱۱۰.

حاليكه كساني كه اصلاً ديدار خدا را در جهان منكرند اين حكمت وحدت وجودي را شرك و بت پرستي مي دانند در حاليكه خودشان امامان شرك هستند و نمي دانند.

۴۲۶- انسان وقتي با جهان و جهانيان به صلح و دوستي مي رسد كه قبلاً به اين باور ذهني رسيده باشد كه جز خدا وجودي ندارد. و اينست گوهره عمل صالح كه يك حقيقت عرفاني و وحدت وجودي است كه ذات توحيد است.

۴۲۷- جز خدا چيزي وجود ندارد: اينست گوهره بنيادين تفكر توحيدي و عمل صالح و جستجوي ديدار با خدا و تنها باوري كه در آخرالزمان منجر به نجات و ديدار با امام و خداوند مي شود. «همه چيزها نابود هستند الا جمال خدائي كه صاحب تجليات و كرامات است.»[1] رحمن۲۷-۲۶-

۴۲۸- آيه ۱۱۰ سوره كهف دستورالعمل تمام و كمال سير الي الله و راه و رسم لقاءالله است و عصاره مكتب وحدت وجود است كه يك اصل عملي دارد و يك اصل نظري! كه علت و معلول همديگرند. اصل نظري پشتوانه عمل آنست. اصل نظري آنست كه جز خدا وجود ندارد و اصل عملي هم اينست كه پس با عالم و آدميان در صلح و دوستي باشيد زيرا خدا با مؤمنان دوست است پس با دوست خود دشمني و جدال نكنيد. و اين يعني عمل صالح! پس صالحين لايق ديدار با خدايند. و اينست كه نماز را با سلام و صلوة بر بندگان صالح ختم مي كنيم چرا كه اينان بندگان خداديده هستند و نماز هم معراج مؤمن است.

۴۲۹- «هيچ چيزي مثل او نيست.»[2] شوري۱۱- آري هيچ چيزي شبيه و مثل و همتاي او نيست بلكه هر چيزي عين خود اوست و مظهر اوست ولي افسوس كه «كورند و اين دلهاست كه كور است.»[3] قرآن-

۴۳۰- «پس اگر مي خواهيد خداي را ديدار كنيد صالح باشيد و برايش شريكي قرار ندهيد.»[4] كهف۱۱۰-

۴۳۱- كل جدال و جنگ آدمي با عالم و آدميان براي تصاحب اشياء است و اين اساس ناصالح بودن انسان است زيرا كل عالم را جز او مالكي نيست و اين مالكيت حضوري و وجودي است يعني جهان هستي و هر آنچه در آن است حضور و موجوديت اوست در بي نهايت تجلي و ظهور كه دوبارش هم يكسان نيست. پس آيا مي توان خداي را تصاحب كرد؟ اينست راز همه فلاكتها و ستمهاي بشري يعني اراده به مالكيت! «افزون آمد آنكه فرقان را نازل كرد بر بنده اش تا مردم را هشدار دهد. و زمين و آسمانها و هر چه بين آنهاست همه مُلك و مملكت و سلطنت اوست...»[5] فرقان۲-۱ «و مالك خودشان نيستند هيچ نفع و ضرري را و نه مرگ و زندگي را...»[6] فرقان۳-

۴۳۲- و اما عاليترين و اشرف مالكيت و سلطنت و حضور خدا همانا انسان است. يعني احاطه و اراده و حكمش در آدمي در اوج شدت و حدّت و قدرت و عظمت مطلقه است و اين معناي خلافت است. يعني كمال ظهورش انسان است. يعني او در آدمي بيش از هر جاي ديگري احساس وجود دارد و موجودي مطلق است و اينست كه انسان خودش را خدا مي داند و اين راز كفر انسان است كه از جهل اوست كه امر را بر او مشتبه نموده است. و اين يگانگي خالق- مخلوق است و اين حقيقت عرش است زيرا «بر عرش يگانه شد.»[7] قرآن-

۴۳۳- انسان اگر خداي را در خود بشناسد و دريابد و با او يگانه شود و يگانگيش را يقين نمايد مظهر هوي ذات حق مي شود و چون شد ديگر نمي گويد كه من خدا هستم زيرا خود خداوند هرگز از منيت خودش با هيچ رسولي هم نگفته است كه من خدا هستم مگر از پس پرده هويتش: شهد الله انّه لا اله الا هو[8]! شهادت داده است خداوند كه خدائي جز او نيست! يعني خدا اوست نه «من»! در اين معنا تا ابد بمان و همه عمرت را تأمل كن كه مغز قرآن است و ولايت و امامت و قيامت و هدايت و توحيد!

---

[1] «كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ * وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ » رحمن، ۲۷-۲۶.

[2] «.... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ‌ءٌ وَ هُوَ السَّميعُ الْبَصيرُ » شورى، ۱۱.

[3] «أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتي فِي الصُّدُورِ » حج، ۴۶.

[4] «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً » كهف، ۱۱۰.

[5] «تَبارَكَ الَّذي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمينَ نَذيراً * الَّذي لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَريكٌ فِي الْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْ‌ءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْديراً » فرقان، ۲-۱.

[6] «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً وَ لا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لا حَياةً وَ لا نُشُوراً » فرقان، ۳.

[7] «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ في سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثيثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمينَ » اعراف، ۵۴.

[8] «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ » آل عمران، ۱۸.

۴۳۴- «خداوند همه چيز را آفريد.»[1] فرقان۲- اين سخني بس حيرت آور و قابل تأمل است. آيا مي توان گفت كه خداوند چيزي را در خلقش از قلم انداخته است؟ اگر بگوئيم آري عين دروغ است زيرا آن چيز آفريده شده است كه مي شناسيمش. پس همه چيز آفريده شده است. و اما معناي ديگر اين آيه آنست كه خداوند همه آن چيزهائي را كه در ذهن خود داشته آفريده است و دست آخر ذات مطلق خودش را در انسان صورت بخشيده است و خليفه اش ساخته است و مأموريتش داده تا او را بشناسد. و اين خداشناسي جز در خودشناسي حاصل نمي آيد. و هر خداشناسي غير از روش معرفت نفس و عرفان عملي، شناخت صفات و ايده هاي خداست و نه خود خدا. و لذا خداپرستي از طريق صفاتش، عين شرك است و به پرستش اشياء مي رسد كه بت پرستي است.

۴۳۵- خداوند همه چيز را آفريده است حتي عدم را كه ذات اوست و آن صورت آدم است و لذا هر چه در عالم است سجده بر صورت آدم مي كند و مسخّر آدم است بواسطه صورتش! و بنگر كه اين صورت چون به خاك مي رود و جمالش را از دست مي دهد براستي جمال عدم را آشكار مي كند كه همان اسكلت صورت آدم است.

۴۳۶- ماده اوليه ساختار جهان، خلاء است يعني عدم است. اين نظريه امروزه در هندسه فركتالي و فيزيك ذره هاي بنيادين كاملاً به اثبات علمي رسيده است. همانطور كه ماده اوليه اشكال هندسي در نظريه «برخالي» خلاء است و در فيزيك ذره اي هم ضد ماده است. اين امر اثبات كننده ادعاي آفرينش هستي از نيستي است. بدين معنا كه هر آن، عدم در زيربناي هستي حضور دارد يعني عدم، نابود نشده است و بقول قرآن هر آن كه خداوند اراده كند جهان را محو مي كند و نيستي، هستي را در خود مي بلعد. به زبان ساده تر، زيربناي عالم، نيستي است و هستي هم روبناي آنست.

۴۳۷- و اما نيستي از منظر ادراك محسوس بشري همان نابودن است ولي از منظر حكمت ديني همان ذات است يعني وجود مطلق و ازلي حضرت باريتعالي است. در واقع عالم هستي از زمين و آسمانها و هر آنچه در آنهاست عالم صفات است و تغيير و تبديل و تباهي و نابودگي. و هر كه در قلمرو تقوا و تطهير و تزكيه و تسبيح نفس خود از ابتلاء و اسارت اين صفات پاك شد جمال ذات را ديدار مي كند كه به لحاظي همان جمال نيستي است نيستي كه همان هستي پايدار و ثابت و احد و صمد است ولي اين جمال ذات جز بواسطه صفات، درك و ديده نمي شود كه مثل اعلاي ذات در صفات است. مثل اعلاي هستي در نيستي. و اين است قدر و معناي عالم صفات و كائنات. و اينكه همه موجودات بلاوقفه مشغول تسبيح و تقديس صفات خود بسوي ذات احدي هستند امكان بقاي در عالم صفات را مي يابند و بدين طريق روبناي عالم به زيربنايش متصل مي گردد و نيستي هستي نما با هستي نيستي نما متحد مي شود و اينست راز بقا. يعني صفات از طريق نفي خود به ذات متصل شده و امكان بقا مي يابند.

۴۳۸- همانطور كه قبلاً در سائر آثارمان از ابعاد و موضوعات متفاوتي نشان داده ايم غايت معرفت در درك «هستي نيستي» و «نيستيِ هستي» حاصل مي آيد كه «هستي نيستي» همان صورت صفات و ادراك محسوس بشري در عالم تعينات است. ولي «نيستيِ هستي» همان وجود محض و ذات باريتعالي مي باشد كه وادي غيب است. و رازي حيرت آورتر اينكه «هستيِ نيستي» را در قلمرو ادراك ذهني عين «نيستيِ هستي» مي يابي. و اين به لحاظ معرفت توحيدي نيز درست است زيرا صفات خدا مظهر ذات اوست در ظرف مكان و زمان. و در هر صفتي كل ذاتش حضور دارد در نزد اهل معرفت و تسبيح.

۴۳۹- و تسبيح راه و روش رهائي از فناي صفات است و الحاق به بقاي ذات. يعني راه خروج از هستي نيستي است و ورود به نيستي هستي! و اين همان راه گذار از دنيا به آخرت است. ولي بدان كه فقط بواسطه نور معرفت حاصل از قلمرو صفات و عالم تعينات است كه جمال ذات را ديدار مي كني نه از طريق لعن دنيا و آخرت پرستي خيالي.

۴۴۰- اين همان گذار از ظلمات بسوي نور است. ظلماتي كه نور مي نمايد و نوري كه ظلمت پنداشته مي شود و لذا همه از مرگ هراس دارند زيرا درب ورود اجباري به وادي نور است كه در انديشه جاهلان، عين ظلمت است. و لذا مي فرمايد «اگر دوستان خدا هستيد پس چرا آرزوي مرگ نمي كنيد.»[2] قرآن- زيرا خدا نور است و مرگ درب خروج از ظلمات ماده و صفات است و مدخل ورود به وادي نور ذات. ولي كافران كه عمري بازيچه شيطان و ظلمت

---

[1] «الَّذي لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَريكٌ فِي الْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْديراً» فرقان، ۲.
[2] «قُلْ يا أَيُّهَا الَّذينَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِياءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ » جمعه، ۶.

پرست بوده اند در ورود به اين روشنائي عظيم كور مي شوند و لذا مي پرسند «خدايا ما كه در حيات دنيا بينا بوديم پس چرا اينك كوريم.»[١] قرآن-

۴۴۱- خدا نور است و كلمة الله، كلمه اي است كه به سوي نور مطلق رهنمون مي كند و جان ذاكر را از ظلمات درك اسفل السافلين بسوي اعلي العليين بالا مي برد زيرا كلمة الله بالا برنده است: كلمة الله هي العليا![٢]

۴۴۲- كلمه الله چون از ذهن به دل برسد و قلب را بشكافد نور آخرت را بسوي ظلمات دنيا و ذهن دنيوي بر مي گرداند و انديشه روشن مي گردد و انسان روشنفكر پديد مي آيد بشرط آنكه ذاكر در جستجوي لقاي الهي باشد كه در اينصورت ذكر الله دل را از دنيا مي زدايد و مجلاي نور الله مي سازد. «آنانكه در جستجوي ديدار خدا نيستند دل به دنيا مي دهند...»[٣] قرآن-

۴۴۳- و اما چون كلمة الله بر نقطه ذات هوئي انسان ذاكر اصابت مي كند انفجار نور رخ مي دهد و ظهور الله از ولي الله آشكار مي شود و در اينجاست كه به قول علي ع «بين خالق و مخلوق فرقي نمي ماند»[٤] و اين مذهب عشق است كه اساس دين است.

۴۴۴- «هيچ اكراهي در دين نيست. و بدينگونه فرق رشد و انحطاط بيان شد.»[٥] بقره- يعني هر جا كه اكراه و اجبار است دين نيست. پس دين راه عشق به خدا و اولياي خداست و اطاعت بي چون و چرا. چرا كه خدا نور است و اولياي او چراغي هستند كه اين نور را در دسترس اهل زمين قرار مي دهند. پس بدان خاصه در آخرالزمان آن را كه عشق حق نيست جائي در دين ندارد و با ريا و اكراه و حساب و كتاب دنيوي هم تبديل به منافقي ديوانه مي شود. و هر چه كه تاريخ به جلوتر مي رود مرز بين كفر و دين آشكارتر شده و كفر خالص و دين خالص روي در روي هم قرار مي گيرند زيرا در آخرالزمان نفاق روز به روز شاقه تر و ناممكن تر مي شود. پس راهي جز دين خالص نمي ماند كه همان مذهب عشق به خدا و اولياي اوست.

۴۴۵- «روي خود را بسوي وجه الله كنيد كه اينست دين قيامت.» قرآن- و در آخرالزمان جز اين ديني نيست كه همان دين ابراهيم حنيف است كه در دين محمد ص به اوج كمال و سهولت رسيده است كه كمال نعمت خدا بر بشر است و آن امامت است. و وجه الله همان اولياي خدايند. يعني دين آخرالزمان كه همان دين قيامت است دين عشق جمالي حق و اولياي اوست كه دين لقاءالله است.

۴۴۶- اين را بدان و باور كن كه امروزه جز جستجوي جمال اعلاي خداوند خالق ديني نيست و نجاتي نيست و سعادتي ممكن نمي آيد. و اين قول خود خداوند در كتابش مي باشد كه بارها در اين رساله ذكرش رفته است در سوره ليل. «و خداست كه سخن راست مي گويد و هدايت مي نمايد.»[٦] احزاب۴-

۴۴۷- «راست گردان رويت را براي دين حنيف ابراهيم... كه اينست دين قيامت.»[٧] روم۳۰- «پس حق نزديكان و درماندگان و بيچارگان را ادا كن كه اين بهتر است از براي كساني كه روي خداي را مي خواهند و اينانند رستگاران.»[٨] روم ۳۸-

۴۴۸- همانطور كه مولاي عاشقان علي ع مي فرمايد مردمان در دين سه دسته اند: گروهي براي ترس از دوزخ و عذابها روي بخدا مي كنند. گروهي هم براي طمع بهشت. و اندكي هم فقط براي خدا روي بخدا مي كنند. گروه اول ترسوهايند و گروه دوم تاجرانند و گروه سوم خداپرستانند.[٩] خداپرستي بر حق و خالصانه جز عطش ديدار با خدا

---

[١] «قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَني أَعْمى وَ قَدْ كُنْتُ بَصيراً » طه، ۱۲۵.

[٢] «.... كَلِمَةَ الَّذينَ كَفَرُوا السُّفْلى وَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيا وَ اللهُ عَزيزٌ حَكيمٌ » توبه، ۴۰.

[٣] «إِنَّ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ » يونس، ۷.

[٤] «روى محمد بن جمهور الأحسائيعن أمير المؤمنين عليه السلام إنه قال: ان لله تعالى شرابا لأوليائه اذا شربوا (منه) سكروا، و إذا سكروا طربوا، و إذا طربوا طابوا، و إذا طابوا ذابوا، و إذا ذابوا خلصوا، و إذا خلصوا طلبوا، و إذا طلبوا وجدوا، و إذا وجدوا وصلوا، و إذا وصلوا اتصلوا، و إذا اتصلوا لا فرق بينهم و بين حبيبهم» شيخ بهايى، مفتاح الفلاح، ترجمه بسطامى، مقدمه، ص۸۹.

[٥] «لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللهِ فقد استَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى لاَ انْفِصامَ لَها وَ اللهُ سَميعٌ عَليمٌ » بقره، ۲۵۶.

[٦] «.... وَ اللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبيلَ » احزاب، ۴.

[٧] «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ » روم، ۳۰.

[٨] «فَآتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ وَ الْمِسْكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ ذلِكَ خَيْرٌ لِلَّذينَ يُريدُونَ وَجْهَ اللهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » روم، ۳۸.

[٩] «إن قوما عبدوا الله سبحانه رغبة فتلك عبادة التجار و قوما عبدوه رهبة فتلك عبادة العبيد و قوما عبدوه شكرا فتلك عبادة الأحرار» غرر الحكم و درر الكلم، ص۲۳۹.

نمي تواند باشد زيرا پرستش صفاتش كه شرك است و به دنياپرستي مي رسد و پرستش ذات مطلقش كه عين عدم پرستي خواهد بود مگر اينكه با توجه به جمال حق باشد و عشق ديدار جمالش كه اينست دين قيّم و خالص و نجات بخش. «آنانكه روي پروردگارشان را جستجو نمي كنند قابل هدايت نيستند.»[1] قرآن- «... پس هر كجا روي كنيد روي خداست...»[2] بقره۱۱۵- و اينست دين برپا و قائم در قيامت كه آسانترين و زيباترين راه نجات و هدايت است. و «كيست زيباترين دينداري؟ آنكه رويش را تسليم خدا كرد و زيبا شد و دين ابراهيم حنيف را پيروي كرد.»[3] نساء ۱۲۵- ابراهيم كه گفت: جز خدا همه دشمن من هستند![4] قرآن- و لذا روي جز به خدا نكرد. آري غير خدا همه دشمن ولايت وجودي و امامت انسان هستند و ابراهيم باني اين حق است كه همان حق انسانيت انسان است كه وجودش همه خدائي باشد و جز خدا نباشد. و بدان كه همه دشمن اين حق تو هستند خاصه نزديكترين و محبوبترين كسان. و اين يعني: اللهم اني اسئلك من جمالك جمالك! و اين دعاي امام است كه به پيروانش تعليم مي دهد كه از خدا جز جمالش را طلب نكنند. و اينست كمال نعمت خدا بر بشر كه همان اسلام است و لذا فرموده «هر كه غير از اسلام را دين خود سازد از او قبول نمي شود.»[5] قرآن-

۴۴۹- در درونت هر كه باشد در بيرون هم بدنبال همونی و مبتلاي اوئي. پس مگذار كه در دلت جز خدا يا ولي خدا باشد تا در بيرون هم رهرو او باشي و به او برسي و ديدارش كني. پس از طريق اولياي الهي دلت را از تسخير اجنه و شياطين و خناسان نژادت برهان تا ولي خدا دلت را به نور خدا بينا سازد.

۴۵۰- هر كه جز خدا يا اولياي او صاحب دلت باشد خصم تو خواهد شد و خصم او خواهي شد زيرا دل نمي تواند غير حق را دوست بدارد لذا با او در تضاد مي افتد و اينست سرّ عذاب عشق غير الهي كه دل را مي سوزاند و چه بسا مي كشد.

۴۵۱- و اما بدان كه در قيامت پنجاه هزار ساله ايم پس جمال حق آشكارست كه خود فرمود «بهر سو كه روي كنيد روي خداست.»[6] و دلها او را مي بيند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه. و اينست كه «و در آنروز مردمان را مست مي بيني ولي مست نيستند بلكه اين عذاب پروردگارست كه بسيار شديد است.»[7] قرآن- و اينست راز بيقراري روزافزون قلوب بشري در آخرالزمان. و اينهمه بروز جنون و جنايت بدليل عدم معرفت درباره دل خويشتن. زيرا اگر آدمي دل خود را مي شناخت خداي را هم مي شناخت و با چشم سر ديدار مي كرد. اينست كه در آخرالزمان معرفت نفس تنها راه ايمان و نجات و هدايت و خداشناسي است و معرفت قلب غايت معرفت نفس است.

۴۵۲- و همين ظهور جمال پروردگار است كه نفوس بشري را از درون و برون دو قطبي كرده است كه اين وضعيت روانهاي كافران و مشركان و منافقان را دچار بيماري اسكيزوفرنيا نموده كه هويت دو شخصيتي است كه رايجترين شخصيت موجود در جهان مدرن مي باشد و همچنين خانواده ها، گروهها و طبقات و جوامع و تمدنها و مذاهب را نيز دو شقه ساخته است كه حاصل رويارويي انسان مدرن از يك سو با جمال حق است و از سوي ديگر صفوف شياطين كه بر عليه اين ظهور در نفس آدمي جدال و نبرد مي كنند.

۴۵۳- كه اين وضعيت جهاني در غايتش به ظهور جهاني امام زمان مي انجامد كه تحت الشعاع نور اين ظهور «عالم ارض به نور خدا متجلي مي گردد[8] و جمال حق از همه سو عيان مي شود كه اين قيامت اهل زمين است كه مقدمه قيامت كبرا است و آنروز بسيار نزديك است».

۱۳۹۱/۵/۸

علي اكبر خانجاني

---

[1] «... قَدْ خَسِرَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ وَ ما كانُوا مُهْتَدينَ » يونس، ۴۵.

[2] «وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَليمٌ » بقره، ۱۱۵.

[3] «وَ مَنْ أَحْسَنُ ديناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهيمَ حَنيفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهيمَ خَليلاً » نساء، ۱۲۵.

[4] «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لي إِلاَّ رَبَّ الْعالَمينَ » شعراء، ۷۷.

[5] « وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ » آل عمران، ۸۵.

[6] « وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَليمٌ » بقره، ۱۱۵.

[7] «... وَ تَرَى النَّاسَ سُكارى وَ ما هُمْ بِسُكارى وَ لكِنَّ عَذابَ اللَّهِ شَديدٌ » حج، ۲.

[8] «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ وُضِعَ الْكِتابُ وَ جيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَداءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ » زمر، ۶۹؛ «أنه سمع أبا عبد الله ع يقول في قوله:«و أشرقت الأرض بنور ربها» قال رب الأرض يعنى إمام الأرض، فقلت:فإذا خرج يكون ما ذا- قال إذا يستغني الناس عن ضوء الشمس و نور القمر و يجتزون بنور الإمام» تفسر القمى، ج۲، ص ۲۵۳.